

## اشعار عربی خیّام

سیدمحمّد رضا ابن رسول

گروه ادبیات عرب دانشگاه اصفهان

### مقدمه

تحلیل شخصیت فرهیختگان و اظهار نظر عالمانه درباره روش، منش و اندیشه‌های آنان، بدون بررسی همه ابعاد وجودی و آثار و انتاجات فکری ایشان تحلیلی ناقص و داوری نادرستی است. این همه‌جانبه‌نگری در خصوص شخصیت‌های ابهام‌آمیز و شگفتی‌انگیز ضرورتی دوچندان دارد.

خیّام از جمله این شخصیت‌های پیچیده و متناقض‌گونه و به تعبیری شاید سرآمد آن‌هاست<sup>۱</sup>. ناهم‌آهنگی آثار برجای مانده و منتسب به خیّام در نگاه آغازین، تا بدان پایه است که برخی به وجود دو خیّام (یکی خیّامی و دیگری خیّام)<sup>۲</sup>، و برخی به وجود دو یا چند دوره فکری متفاوت در زندگی او قائل

۱. خالی از لطف نیست بدانید دکتر حنفی، خیّام‌پژوه معاصر عربی‌زبان هم اثر خود درباره خیّام را در سلسله کتبی با عنوان «شخصیات قلّقة فی الاسلام» به چاپ رسانده، تا او را شخصیتی پریشان و بی‌قرار بنمایاند (حنفی، عبدالمنعم؛ *عمر الخیّام و الرباعیات*؛ القاهرة: دار الزّشاد، ۱۴۱۲ هـ. = ۱۹۹۲ م.).

۲. فرضیه وجود دو خیّام را صدیقی نخجوانی (*خیّام پنداری*)، و پاسخ *افکار قلندرانه او*؛ تهران: کانون انتشارات محمّدی، ۱۳۴۷، صص ۲۷-۳۴) پیش از محیط طباطبایی، طرح کرده‌است، جز این‌که او برخلاف

←

شده‌اند<sup>۳</sup>. گروهی عرصه گفتار و کردار خیام را دو عرصه کاملاً متمایز دانسته‌اند<sup>۴</sup> و برخی هم سخت کوشیده‌اند، میان این ناسازگاری‌ها نوعی آشتی و هم‌نوایی بیابند<sup>۵</sup>.

آثار به جای مانده و منسوب به خیام به دو بخش علمی و ادبی تقسیم می‌شود. آثار علمی او که بیش‌تر صبغه حکمی<sup>۶</sup> دارد و غالباً به زبان عربی است، هر کدام جداگانه مورد پژوهش محققان قرار گرفته و پرداخته‌های آن‌ها (اعم از تصحیح، تعلیق و ترجمه ...) در دسترس است و مجموعه‌هایی از آن‌ها نیز به چاپ رسیده‌است<sup>۷</sup>.

بخش دوم که فراورده ذوق هنری و ادبی خیام است، خود به دو زبان فارسی و عربی عرضه شده‌است. در بخش فارسی که جز چند سروده منسوب<sup>۸</sup>، همه در قالب «رباعی» است، تحقیقات بسیاری انجام شده و هم‌چنان در حال انجام است

→ محیط طباطبایی، بیش‌تر تمایل دارد خیام دیگر را - که او هم وی را خیام می‌نامد نه خیامی - خیامی پنداری و موهوم به شمار آورد.

۳. فرزانه، محسن؛ نقد و بررسی رباعیهای عمر خیام؛ تهران، فروردین، ۱۳۵۶، ص ۲۲۴ و صص ۲۲۹ - ۲۳۵. نیز نگر: ذکواتی فراگرولو، علیرضا؛ عمر خیام نیشابوری، حکیم و شاعر؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۱۱۵ - پانویشت ۱.

۴. سید علی برفعی می‌گوید: «ظن قوی آنست که خیام بر گفته‌های خود، چندان هم کار نمی‌سته‌است... تو گوئی گفتن را ننگ نمی‌شمرند در صورتی که اگر برآستی آلوده به چنان کردارها باشند، یقین است که تا آن اندازه برگفتار، دلبر و جسور نباشند، چنان‌که ابوالعلاء معری شاعر و فیلسوف عرب نیز چنین بوده و آن حد که گفتارش زندیقانه است خود، زندیق نبوده... باری، بگمانم خیام نیز مرد گفتار بوده نه کردار، و تنها خصلتی که ویژه او می‌دانم همین است که در اظهار عقیدت، بی پروا بوده و هر چه در دل داشته بر زبان می‌آورده‌است» (صدیقی نخبجویی؛ ۱۳۴۷، صص ۱۸۳ - ۱۸۶).

۵. به عنوان نمونه نگر: آقایانی جاوشی، جعفر؛ «حکیم عمر خیام، فیلسوف ناشناخته»، ترجمه محمد مهدی فولادوند، فرهنگ، س ۱۴، ش ۳ - ۴ (پیاپی ۳۹ - ۴۰)، پاییز - زمستان ۱۳۸۰، صص ۱ - ۲۸.

۶. در این جا معنی اعم حکمت، مراد است که نجوم، ریاضیات و... را هم شامل می‌شود.

۷. انگورانی، فاطمه، و زهرا انگورانی؛ کتابشناسی عمر خیام؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱، صص ۸۴ - ۱۱۵.

۸. تا آن جا که نگارنده این سطور اطلاع یافته، جمعا شش سروده فارسی (در بیش از سی و دو بیت) شامل دو غزل و چهار قطعه به خیام نسبت داده‌اند (توفیق‌بیک، رضا، و حسین دانش؛ رباعیات عمر خیام؛ استانبول: [بی نا]، ۱۹۲۲ م، ص ۳۵۹؛ نیز نگر: مینوی، مجتبی؛ «از خزاین ترکیه»؛ دانشکده ادبیات تهران، س ۴، ش ۲، دی ماه ۱۳۳۵، صص ۴۲ - ۷۵، ص ۷۴؛ و نیز نگر: یکانی، علی‌اصغر؛ نادره ایام، حکیم عمر خیام؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۲، ص ۴۰۴؛ و نیز نگر: فرزانه، ۱۳۵۶، ص ۷۳).

چه، خیّام، شهرت جهانی اش را وامدار همین رباعیات است. اما در بخش عربی - تا آن جا که نگارنده مطلع است - تاکنون اثر مستقلی به چاپ نرسیده است<sup>۹</sup>، هرچند خیّام پژوهان در آثار خود بدان بی توجه نبوده اند<sup>۱۰</sup>. بی گمان، پرداختن به اشعار عربی منسوب به خیّام (با ضبط دقیق، ذکر مستندات، ترجمه درست، شرح و تحلیل ادبی، مقایسه با سروده های فارسی او، بیان اثرپذیری و اثرگذاری آن ها)، در نمودن هر چه شفاف تر زوایایی از زندگی وی بی تأثیر نیست. به همین روی، نوشتار حاضر بر آن است تا به یاری حق به این مهم بپردازد.

### آشنایی خیّام با زبان و ادب عربی

در آشنایی خیّام با زبان عربی تردیدی نیست. زبان علم و فضل در قرن پنجم هجری در ایران، زبان عربی است، چنان که در چند سده بعد هم زبان عربی بر مراکز علمی ایران سیطره داشته، هنوز هم این پدیده - دست کم در «حوزه» هایی از علوم - تداوم دارد؛ وانگهی اکثر قریب به اتفاق آثار منشور خیّام و مکاتبات وی به این زبان

۹. ناگفته نماند دکتر فیض الله بابائیف از تاجیکستان مقاله ای با عنوان «قطعه های عربی خیّام» نگاشته که تنها خلاصه آن به چاپ رسیده است (کنگره بین المللی بزرگداشت نهمین سالگرد وفات حکیم عمر خیّام نیشابوری؛ خلاصه مقالات؛ نیشابور: ۱۳۷۹، ص ۱۴). بنا بر افاده شفاهی جناب آقای دکتر جعفر آقایی چاوشی که اصل مقاله را ملاحظه کرده اند، این مقاله در ده صفحه دستنویس به زبان و نثر فارسی تاجیکی است و پس از مقدمه ای چهار صفحه ای، تنها چهار قطعه عربی (جمعاً شانزده بیت) منسوب به خیّام را از منابع دست دوم، نقل و ترجمه و به اختصار تحلیل کرده است. نیز یکی از محققان معاصر عرب (بهجت، مجاهد مصطفی؛ المكتبة الشعرية، في العصر العباسي ۱۳۲ هـ - ۶۵۶ هـ، ثبت و فهرسة وصفيّة تحليليّة للدواوين والمجاميع الشعرية؛ مكة المكرمة: جامعة أم القرى، ۱۴۱۹ هـ = ۱۹۹۸ م، ص ۳۰۲) نوشته است دکتر کامل مصطفی الشیبی، اشعار عربی خیّام را در بیست و هشت بیت جمع آوری کرده ولی منتشر نساخته است. ۱۰. به عنوان نمونه نگر: رشیدی تبریزی؛ ابراهیم بن حسین؛ طریخانه، رباعیات حکیم عمر خیّام نیشابوری؛ تصحیح و مقدمه و تعلیقات و اضافات جلال الدین همائی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۲، صص ۱۶۸ - ۱۷۰ و نگر: دشتی، علی؛ دمی یا خیّام؛ چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴، صص ۹۲ - ۹۸ و نگر: فاضل، عبدالحق؛ ثورة الخيام؛ القاهرة: لجنة التأليف والترجمة والنشر، ۱۹۵۱ م، صص ۴۲ - ۴۹ و نگر: حفتی، ۱۴۱۲ هـ، صص ۱۷۶ - ۱۸۰. در این جا یادکرد دو نکته خالی از لطف نیست: یکی آن که به نقل کتاب المكتبة الشعرية (بهجت، ۱۹۹۸ م، ص ۳۰۲)، دکتر بگّار در کتاب در حال چاپ خود به نام عمر الخيام، آثاره العربية و اخباره في كتب التراث در حدود سی و پنج بیت از اشعار عربی خیّام را گرد آورده است. دیگر آن که بنا به افاده شفاهی جناب دکتر چاوشی، سرکار خانم مهرش اسدی خماسی کتابی به زبان عربی با نام الحكيم عمر الخيام النيسابوري و رباعياته در دست چاپ دارد که در فصل چهارم آن، به اشعار عربی خیّام پرداخته است.

است و از چهار اثری هم که به زبان فارسی است<sup>۱۱</sup>، یکی ترجمه او از متنی عربی است و انتساب یکی دیگر (نوروز نامه) هم به خیام محل بحث است. نیز در کتب تراجم کهن به تبخّر او در «لغت» تصریح کرده‌اند<sup>۱۲</sup>، که بی شک مراد آنان عربی دانی اوست.

اما آشنایی خیام با ادبیات عربی - که منظور اصلی ما در این بخش است - هم به دلایلی متقن و قراینی روشن، قابل اثبات است:

۱ - در تتمه صوان الحکمة<sup>۱۳</sup> و به تبع آن در نزهة الارواح و روضة الافراح<sup>۱۴</sup>، در شرح حال خیام، گزارش مباحثه یکی از وزرای دانشور وقت با ابوالحسن غزال - در باب اختلاف ائمه قرائت در آیتی، و وارد شدن خیام به مجلس، و سؤال وزیر از او در آن خصوص - آمده است که بر اساس آن، خیام در جواب وزیر، اختلاف قاریان را در آن آیه یادآور شده و وجوه آن و نیز اقوال شاذی را که در مسأله بوده به تفصیل بیان کرده، نظر خود را هم مستدلاً ابراز می نماید و باعث اعجاب پیشوای قاریان وقت یعنی ابوالحسن غزال می شود.

نیز در نزهة الارواح<sup>۱۵</sup> و ذیل تتمه صوان الحکمة<sup>۱۶</sup>، آمده است روزی در گرمابه،

۱۱. خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم؛ کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام، شامل رباعیات، سلسله الترتیب، ترجمه خطبه ابن سینا و رساله شناخت سیم و زر؛ به تحقیق و اهتمام محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۸.

۱۲. تراجم نگاران، خیام را با عبارت «وكان عالماً باللغة و...» و یا «و او عالم بود به... و لغت و...» و یا «و از علوم ادبیه و... بی بهره نبوده» یاد کرده‌اند (بیهقی، ابوالحسن علی بن زید معروف به ابن فندق؛ تتمه صوان الحکمه و درة الاخبار؛ تصحیح و حواشی و تعلیقات محمد شفیع لاهوری، لاهور: [بی نا]، ۱۳۵۱ هـ.، ص ۱۱۱۲؛ و نیز نگر: شهرزوری، محمد بن محمود؛ نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحکماء)؛ تحقیق محمد علی ابوریان، الاسکندریة: مرکز التراث القومي و المخطوطات، ۱۴۱۴ هـ. = ۱۹۹۳ م.، ص ۵۲۵؛ و نگر: همو، نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحکماء)؛ ترجمه مقصود علی تبریزی، با دیباچه‌ای درباره تاریخ نگاری فلسفه، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمدسرور مولائی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۳۹۵؛ و نیز نگر: شهرزوری، محمد بن محمود؛ کنز الحکمه، ترجمه نزهة الارواح و روضة الافراح؛ ترجمه ضیاء الدین درّی، ج ۲ در یک مجلد، طهران: چاپخانه دانش، ۱۳۱۶، ص ۷۴).

۱۳. بیهقی، ۱۳۵۱ هـ.، ص ۱۱۲؛ و نیز نگر: همو، درة الاخبار و لمعة الانوار؛ ترجمه ناصرالدین منشی یزدی، با توضیحات و اضافات و حواشی سید محمد مشکوة، تهران: [بی نا]، ۱۳۱۸، ص ۷۱.

۱۴. شهرزوری، ۱۴۱۴ هـ، ص ۵۳۵؛ و نیز نگر: همو، ۱۳۶۵، ص ۳۹۵.

۱۵. شهرزوری، ۱۴۱۴ هـ، ص ۵۳۸.

۱۶. حلیمی، احمد کمال الدین؛ عمر الخیام، عصره و بیته و نتاجاً؛ الکویت: مکتبه دار العروبة، ۱۹۹۴ م.، ص ۱۳۴ - پانوش.

## اشعار عربی خیام ۱۸۱

خیام را از معنی معوذتین و سبب تکرار برخی کلمات در آن‌ها پرسیدند و او در مقام پاسخ، به حدی تفصیل داد و اقوال نادر و شواهد دور از دسترس را بر زبان آورد که اگر آن گفتار را در نوشتاری فراهم می‌آوردند، بالغ بر مجلّدی می‌شد.

این گزارش‌ها نشان می‌دهد خیام علی‌رغم اشتغال به مباحث حکمی و علمی، با قرآن - که نمونه‌ی اعلا و انکارناپذیر فصاحت و بلاغت و ادب عربی است - تا آن اندازه مأنوس بوده که حتی مباحث تخصصی تفسیر و اختلاف قرائت‌ها را هم در خاطر داشته‌است.

۲ - باز در تمثه صوان الحکمة<sup>۱۷</sup> در ضمن حکایتی آمده‌است که وقتی ابوالحسن بیهقی به همراه پدر خود به مجلس خیام درآمده، خیام از او معنی بیتی از حماسه ابوتمام را می‌پرسد و بیهقی هم ضمن توضیح یکی از واژگان بیت، معنی آن را بیان می‌کند<sup>۱۸</sup> و آنگاه خیام، خطاب به پدر بیهقی با آوردن ضرب‌المثلی به زبان عربی<sup>۱۹</sup>، از پسر تجلیل می‌کند.

این حکایت هم ثابت می‌کند خیام با امثال و حکم و نیز اشعار کهن عرب - به ویژه آن‌ها که در حماسه ابوتمام، مذکور است - انسی داشته و در مجالس خود به این‌گونه مباحثات ادبی هم می‌پرداخته‌است.

۳ - قاضی ابو نصر نسوی در ضمن نامه‌ای که به خیام می‌نویسد - و با طرح

۱۷. بیهقی، ۱۳۵۱ هـ.، ص ۱۱۶؛ و نیز نگر: همو، ۱۳۱۸، ص ۷۲.

۱۸. بیت مورد بحث، منسوب به ابوالغول الطهوی شاعر دوره اسلامی است (مرزوقی، ابوالعلی احمد بن محمد اصفهانی؛ شرح دیوان الحماسة؛ به کوشش احمد امین و عبدالسلام هارون، ج ۴ (با صفحه‌شمار بیایی)، القاهرة: لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۳۷۱ هـ. = ۱۹۵۱ م، ج ۴، ص ۱۷۹۰).

و لا یَرَعُونَ أَكْنَافَ الْهَرَبِیِّ  
اِذَا خَلَوْا وَ لَا اَرْضَ الْهُدُونِ

معنی بیت در گزارش بیهقی و ترجمه آن آمده‌است، به پانویست پیشین مراجعه کنید.

۱۹. ضرب‌المثل بازگفته خیام چنین است: «سِنَّشَنَةُ اَعْرِفُهَا مِنْ اَحْزَمِ». این ضرب‌المثل، مصراع دوم بیتی است عربی که درباره سراینده آن و نیز شأن نزول آن روایات گونه‌گونی نقل شده‌است. افزون بر کتاب‌های لغت و امثال عربی، کتب ادبی مثل *الآغاتی، البیان و التبیان، العقد الفرید* و... نیز متعرض آن شده‌اند (برای نمونه نگر: میدانی، ابوالفضل احمد بن محمد نیشابوری؛ *مجمع الامثال*؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، جناب دوم، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۰۷ هـ. = ۱۹۸۷ م، ج ۲، ص ۱۵۵).

در این عبارت «سَنَشَنَةُ» به معنی خوی و طبیعت، و «احزم» اسم خاص است. ترجمه تحت‌اللفظی آن نیز چنین است: «طبیعت و خویی است که آن را [به ارث رسیده] از احزم می‌دانم»؛ یعنی این پسر از پدر نشان دارد. یکی از معادل‌های فارسی آن، «چنان بود پدری، کش چنین بود فرزند» است (دهخدا، علی اکبر؛ *امثال و حکم*؛ ج ۴ (با صفحه‌شمار بیایی)، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۴۷ و ج ۲، ص ۶۱۸).

سؤالی در خصوص حکمت هستی و خلقت، و مکلف ساختن بندگان به عبادت، باب مباحثه با خیام را می‌گشاید و موجبات نگارش «رسالة الكون و التكوين»<sup>۲۰</sup> را به دست خیام فراهم می‌کند. ابیات بسیاری به زبان عربی، خطاب به خیام می‌آورد که تنها چهار بیت آن‌ها روایت شده است<sup>۲۱</sup>. افتتاح یک مکاتبه علمی با سروده‌ای عربی نشان می‌دهد که مخاطب نسوی، اهل ذوق و ادب بوده و با شعر عربی، انس داشته است.

۴- زمخشری در «الرسالة الزاجرة للصغار عن معارضة الكبار»<sup>۲۲</sup> - که به ادعای

۲۰. ابن رساله خیام، مکرراً به چاپ رسیده است. جناب رضازاده ملک (خیامی، عمر بن ابراهیم؛ دانشنامه خیامی؛ به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: علم و هنر - صدای معاصر، ۱۳۷۷، صص ۳۲۲ - ۳۴۲) گزارشی از دست‌نویس‌ها و چاپ‌های مختلف و نیز اصل متن و ترجمه آن را آورده است. گفتنی است با آن که وی کوشیده تا در گزارش‌های خود از آثار خیام چیزی را فروگذار نکند، اما از چاپ این رساله در مصر به سال ۱۹۰۷ م. به همت عبدالمجید زکریا در ضمن کتابی به نام **خمس رسائل نادرة** که «رسالة ابن نصر النسوی الی عمر الخیام» سومین رساله آن است، ذکری به میان نیاورده است (نگر: سرکیس، یوسف البیان؛ **معجم المطبوعات العربیة و المصعرة**؛

ج ۲ (با صفحه‌شمار بیایی)، قم: آفت مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ هـ، ج ۲، ص ۱۹۷ - مجموعه ۶۰).

۲۱- ابیات عربی نسوی چنین است:

فَاقَرَى السَّلَامَ عَلَى الْعَلَمَةِ الْخِيَمِي  
خُضِعَ مَنْ يَجْتَدِي جِدْوِي مِنَ الْحِكْمِ  
مَاءَ الْحَيَاةِ زُفَاتِ الْأَعْظَمِ الرَّهْمِ  
تُسْفَى بِرَاهِيئِهِ عَن أَنْ يُفَالَ لِمِ

ان كنت ترعيت يا ربيع الصبا ذمى  
بوسى لذيه ثراب الارض خاضعة  
فهو الحكيم الذى تسفى سحائبه  
عن حكمة الكون و التكليف ياب بما

این ابیات را پیش از گردآورنده دانشنامه خیامی (رضازاده‌ملک، ۱۳۷۷، ۳۲۳)، چند خیام‌پزوه دیگر هم ترجمه کرده‌اند (شجره، حسین؛ تحقیق در رباعیات و زندگانی خیام؛ تهران: اقبال، ۱۳۲۰، ص ۳۰۴؛ و نیز نگر: مصطفوی، جلال؛ استفاده دانشمندان مغرب‌زمین از جبر و مقابله خیام؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۹، ص ۱۳۶؛ و نیز نگر: یکانی، ۱۳۴۲، ص ۸). ما در این‌جا تنها به ترجمه منظوم آن (بادکوبه‌ای هزاوه‌ای، مصطفی؛ زندگی خیام؛ چاپ دوم، تهران: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران، ۱۳۶۹) - که خالی از اشکال هم نیست - بسنده می‌کنیم:

به محضر آن حکیم دانا  
سلام ما را رسان به آن‌جا  
نموده روشن قلوب ما را  
به تشنه کامان، ای حکیم  
چه برده نزد قدیر یکتا  
نه بر عبادت نه زهد، مارا  
ز چیست تشویش، چرا مدارا؟

نسیم صبحی! یکی گذر کن  
به خاک پایش تو بوسه‌ها ده  
بگو به خیام که نور علمت  
ز چشمه علم، رسان زلالی  
بیان کن اکثرون که راز خلقت  
خدای قادر که نیست محتاج  
ز چیست تکلیف، ز چیست تهدید

۲۲. این رساله بر اساس دست‌نویس کتابخانه نجفی مرعشی و به کوشش محمدرضا نصاری قمی به چاپ

## اشعار عربی خیام ۱۸۳

مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر، در بردارنده «قدیم ترین اطلاع از زندگانی خیام»<sup>۲۳</sup> است - از مباحثه‌هایی یاد می‌کند که بین او و خیام رخ داده است. این گزارش چند نکته را می‌نماید<sup>۲۴</sup>:

نخست، این‌که خیام از زمخشری درباره ضبط کلمه «مطبّق» و «مصمّم» در وصف شمشیر<sup>۲۵</sup> می‌پرسد که عین الفعل آن دو، چه حرکتی دارد؟ به کسر است که اسم فاعل باشند، یا به فتح است که اسم مفعول به شمار آیند؟ زمخشری هم پس از جواب، نیم بیتی را به عنوان مؤید نظر خود بدو یادآور می‌شود. بدیهی است این واژگان، بیش‌تر در متون ادبی - و به ویژه در شعر عربی<sup>۲۶</sup> - کاربرد دارد و کم‌تر در متون علمی عربی یافت می‌شود و پرسش خیام خود، دالّ بر جستار وی در متون ادبی و دغدغه او در خوانش درست واژگان این متون است.

دوم، باز از بازخوانی عینیّه معروف ابوالعلاء معری توسط خیام، آن هم در مجلس بزرگان یاد می‌کند که در آن‌جا خیام کلمه «مزیّة» را در بیت دوم قصیده<sup>۲۷</sup>،

---

→ رسیده است (میراث اسلامی ایران؛ دفتر چهارم، به کوشش رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ۱۳۷۶ = ۱۴۱۷ هـ، صص ۶۲۰-۶۵۰).

۲۳. فروزانفر، بدیع الزمان؛ «قدیم ترین اطلاع از زندگی خیام»، دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱، ش ۸ و ۹ (آبان و آذر ۱۳۲۷)، صص ۱-۲۹؛ و نیز نگر: همو، مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع الزمان فروزانفر؛ به کوشش عنایت الله مجیدی، تهران: دهخدا، ۱۳۵۱، صص ۲۴۲-۲۶۸.

۲۴. خوشبختانه ترجمه‌هایی از این گزارش زمخشری در دست است و ناآشنایان به زبان عربی را کفایت می‌کند (به عنوان نمونه نگر: محیط طباطبایی، محمّد؛ **خیامی یا خیام**؛ تهران: ققنوس، ۱۳۷۰، ص ۷۵).

۲۵. «مصمّم» به صیغه اسم فاعل، تیغی است که قلم استخوان را قط بزند، به استخوان برسد و حتی از آن هم بگذرد، و «مطبّق» به همان صیغه، تیغی است که به مفصل استخوان برسد و بند را از بند جدا کند. بدین روی «مصمّم» بُرّان‌تر از «مطبّق» است (علاوه بر مراجعه به کتب لغت عرب، همچون **تهذیب اللغة**، و **لسان العرب** ذیل «صم»؛ نگر: یکانی، ۱۳۴۲، صص ۵۶-۵۹).

۲۶. برای نمونه در **مفضّلیات** در بیت دهم از قصیده شاعری به نام **الحُصین بن الحُمام**، عبارت «**العشرفیّ المصمّم**» به کاررفته و ابن‌الانباری در شرح آن بیتی از «**کُمیت**» را می‌آورد که هر دو کلمه مورد بحث، در آن مذکور است (صَبّی، **المفضّل بن محمّد**؛ **دیوان المفضّلیات**؛ شرح القاسم بن محمّد بن بشار الانباری، تحقیق محمّدنبیل طریفی، ج ۲، بیروت: دارصادر، ۱۴۲۴ هـ = ۲۰۰۳ م، ج ۱، ص ۱۵۸).

۲۷. مطلع عینیّه و بیت مورد بحث آن به ترتیب چنین است (ابوالعلاء المعری، احمد بن عبدالله؛ **شروح سیقط الرّند**؛ ج ۴ در ۲ مجلد (با صفحه‌شمار پیاپی)، با اشراف طه حسین و تحقیق مصطفی السقا و دیگران، قاهره: دارالقومية، ۱۳۸۳ هـ = ۱۹۶۴ م، ج ۳، ص ۱۳۳۲ - قصیده ۶۲):

تَبَّيْ مِنَ الْعَرَبِيَّانِ لَيْسَ عَلَيَّ سُرْعٌ  
يُخْبِرُنَا أَنَّ التُّعُوبَ إِلَى صَدْعٍ

به ضبط «مَرْتِه» می خوانند و چون زمخشری بر او ایراد می کند، خیام با این ادعا که «مَرْت» مرادف «کذب» و به معنی دروغ است، بر خوانش خود پای می فشارد و... این رخداد هم نشان می دهد خیام با آثار ابوالعلاء معری آن اندازه مأنوس بوده که در انجمنی از دانشوران و ادیبان وقت، قصیده‌ای از او را رسماً انشاد کرده است.

سوم، زمخشری مدعی است که خیام با او مراوده داشته و در مجلس درس او حاضر می شده و از نظم و ترتیب مباحث زمخشری و ژرف نگری او به اعجاب می آمده و آن را ستایش می کرده است. روشن است که مجالس درس زمخشری - به گواهی آثار بر جای مانده او - صبغه ادبی داشته است.

۵ - وجود رباعیات فارسی خیام، خود دلیل دیگری بر آشنایی خیام با ادب عربی است چه، حتی اگر اشارت مهم زمخشری در «الرسالة الزاجرة» هم نبود، تأثر خیام در رباعیات از ابوالعلاء معری قابل انکار نبود، چنان که عموم خیام پژوهان به این موضوع پرداخته اند. از این گذشته برخی از آنان به خاستگاه اندیشه‌های رباعی آفرین خیامی در آثار شعرای عربی سرای دیگری (مثل ابونواس، ابن معتز، منتبی، صاحب بن عبّاد، بدیع الزمان همدانی، و...) نیز اشاره کرده اند<sup>۲۸</sup>.

### عربی سرایی خیام

بسیاری از شاعران ایران، به ویژه در سده‌های چهارم تا هشتم هجری ذولسنانین بوده‌اند. فضای عربی حاکم بر مجالس علمی و ادبی، یا اظهار فضل، یا مراوده با ادبای عربی زبان اقتضا می کرده است که شاعر فارسی زبان عربی دان، طبع خود را در زبان دوم هم بیازماید.

این که چنین طبع آزمایی تا چه حد شاعر عجم را به حوزه ادبیات عرب نزدیک

صَحَابَةُ مُوسَى بَعُدَ آيَاتِي أَلْتَشِعْ

→ أَصَدَّقُهُ فِي مِرْيَةِ وَ قَدْ أَمْتَرْتُ

پیام آوری از کلاغان که بر هیچ دین و آیینی نیست به ما خبری می دهد که طوایف بشر رو به سوی پریشانی و پراکندگی است. با شک و تردید، او را باور می کنم [و چرا شک نکنم] که یاران موسی هم پس از نه آیت، باز به شک افتادند.

۲۸. خیام، عمر بن ابراهیم؛ رباعیات حکیم عمر خیام؛ گردآوری و مقدمه حسین دانش، ترجمه و توضیح توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۸۹ - ۹۲ و ۱۷۳؛ و نیز نگر: فرزانه، ۱۳۵۶، ص ۳۵.



## اشعار عربی خیّام ۱۸۵

می‌کرده، مجال و مقالی دیگر می‌طلبد. نقدهایی که بر اشعار عربی شاعران پارسی‌گو و عربی‌سرای این سرزمین وارد کرده‌اند، خود می‌تواند نقطه‌شروعی برای این ارزیابی باشد<sup>۲۹</sup>؛ اما به هر حال «عربی‌مآبی قرن‌هاست در میان ما ایرانیان بهر علت که بوده رواج یافته‌است و در هر زمان اکثر علماء و ادباء ما به نوشتن کتاب و گفتن شعر به زبان عربی علاقه نشان داده‌اند»<sup>۳۰</sup>.

خیّام هم یکی از این شخصیت‌هاست<sup>۳۱</sup> که به حکم شاعری، و انسی که با ادب عربی داشته، اشعاری به آن زبان سروده است. طرفه این است که شاعریت خیّام در تراجم کهن تنها با روایت شعر عربی او معرفی گشته‌است. کتابهای زیر - که به ترتیب تاریخی سامان یافته<sup>۳۲</sup> - از جمله قدیم‌ترین تراجمی است که به عربی‌سرایی خیّام تصریح کرده و یا سروده‌های عربی وی را بازنوشته‌اند:

خریده‌القصر عماد اصفهانی (م. ۵۹۷ هـ)، تاریخ الحکماء قفطی (م. ۶۴۶ هـ)<sup>۳۳</sup>،

۲۹. به عنوان نمونه نگر: سمیعی، کیوان؛ **زندگانی سردار کابلی**؛ تهران: زوّار، ۱۳۶۳، صص ۲۹۳-۲۹۹ (مبحث شعر عربی در ایران)؛ نویسنده کتاب، در بخشی از این مبحث (ص ۲۹۵)، درباره‌ی علمائی که بر ادبیات عرب وقوف داشتند و به زبان تحصیلی خود شعر می‌گفتند، نوشته‌است: «آنچه این اشخاص می‌گفتند، ممکن بود از لحاظ قاعده و دستور درست باشد، اما بیش‌تر جنبه‌ی ادبی داشت نه جنبه‌ی عاطفی و احساس؛ زیرا غالباً کسانی که با غیر زبان مادری شعر می‌گویند، اول به زبان مادری فکر می‌کنند، بعد محصول فکر خود را در قالب زبان دیگری می‌ریزند و خواه ناخواه این کار، مشقت و کلفتی ایجاد می‌کند که ذوق و عاطفه را تحت الشعاع قرار می‌دهد. چنین کسانی بیش از آنچه در اندیشه‌ی ذوق و حال باشند، به فکر درست ادا کردن سخن خود هستند و اتفاقاً هر اندازه هم در ادبیات آن زبان مهارت داشته باشند، چون بالاخره زبان مادری و طبیعی آنها نیست، با همه‌ی درستی گفتارشان نمی‌تواند در طبقه‌ی عالیای سخن قرار گیرد».

۳۰. همان، ص ۲۹۹.

۳۱. ابیوردی، باخرزی، صردر، و طغرائی از جمله عربی‌سرایان ایرانی معاصر خیّام به شمار می‌روند (نیز نگر: الصرّاف، احمد حامد؛ **عمر العیّام، عصره، سیرته، ادبه، فلسفته، رباعیّاته**؛ بغداد: المكتبة العربیة، ۱۳۵۰ م = ۱۹۳۱ م، ص ۷۵).

۳۲. علامه قزوینی (نظامی عروضی، احمد بن عمر سمرقندی؛ **چهار مقاله**؛ طبق نسخه‌ای که به سعی و اهتمام و تصحیح محمّد قزوینی در سال ۱۳۲۷ هـ = ۱۹۰۹ م، در قاهره به چاپ رسیده، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی محمّد معین، تهران: زوّار، ۱۳۳۳، صص ۳۱۱ و ۳۱۶) از نظر ترتیب زمانی، تألیف شهرزوری (۵۸۶ - ۶۱۱) را بر تألیف قفطی (۶۲۴ - ۶۴۶) مقدم دانسته‌است، اما براساس تحقیقات محمّد تقی دانش‌پژوه در مقدمه ترجمه **ترهه‌الارواح** (تبریزی، ۱۳۶۵، صص ۷ و پنجاه و شش، و صد و شصت)، قفطی بر شهرزوری مقدم است (نیز نگر: شهرزوری، محمّد بن محمود؛ **شرح حکمة‌الاشراق**؛ تصحیح و تحقیق و مقدمه حسین ضیائی تربتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۷۸؛ و نیز نگر: شهرزوری، ۱۳۱۶، صص ۱۰-۱۲).

۳۳. گفتنی است اصل کتاب قفطی با نام **اخبار العلماء بأخبار الحکماء** به ما نرسیده و آنچه با نام **تاریخ**

نزهة الارواح شهرزوری (م. ۶۸۷ هـ)، ذیل ۳۴ تتمه صوان الحکمة<sup>۳۵</sup>، و الايضاح خطیب قزوینی (م. ۷۳۹ هـ). کتاب اخیر - که نگارنده این سطور تصادفاً سروده‌ای از خیام را در آن مشاهده کرد - برای نخستین بار است که به خیام پژوهان معرفی می‌شود.

در میان این تراجم‌نگاران، یکی قفطی است که پیش از روایت شعر عربی خیام درباره آن اظهار نظر کرده و نوشته است: «و له شعر طائر تظهر خفیاته علی خوفیه، و یکدر عرق قصده کدر خوفیه، فمنه...»<sup>۳۶</sup>؛ و دیگری نویسنده ذیل تتمه صوان الحکمة است که می‌نویسد: «له شعر یشرق صوب المزن بمائه، و تشرق أرجاء

→ **الحکماء** در دسترس است در حقیقت، گزیده‌ای است که زوزنی (محمد بن علی بن محمد خطیبی) در سال ۶۴۷ هـ با عنوان **المنتخبات الملتقات من کتاب اخبار العلماء بأخبار الحکماء** فراهم آورده است (تبریزی، ۱۳۶۵، ص صد و پنجاه و شش).

۳۴. این کتاب را به نام‌های: **اتمام التتمة، تتمه التتمة، الرسالة الملحقة بکتاب تتمه صوان الحکمة، و ذیل دوم صوان الحکمة** هم گزارده و بر اساس اطلاعات یکی از نسخ آن، به غضنفر تبریزی (ابراهیم بن محمد) نسبت داده‌اند. شادروان محمدتقی دانش‌پژوه در مقدمه ترجمه **نزهة الارواح** (تبریزی، ۱۳۶۵، ص صد و چهل و یک) با خدشه در این انتساب، حدس زده است که این کتاب، همان **سر السورور** (یا **طبقات شعرای حکیم و فیلسوف، و یا طبقات الشعراء**) تألیف معین‌الدین محمد بن محمود غزنوی نیشابوری باشد.

۳۵. در مقاله «از خزاین ترکیه» (مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۰)، در ضمن گزارشی از یک دستنویس معتبر سده هفتم هجری از این رساله، آمده است: «در رساله ملحقة به تتمه صوان الحکمة که در اواخر قرن هفتم هجری تدوین شده است، نیز اشعاری به عربی به خیام نسبت داده‌اند که اغلب، بل که تمامی آن‌ها همان‌هاست که در **خریدة القصر** آمده و گویا از آن کتاب نقل شده باشد، و هم چنین اشعاری که در **نزهة الارواح** شهرزوری به او نسبت داده شده». در ادامه مقاله حاضر نادرستی این مدعا را نشان خواهیم داد.

۳۶. قفطی، علی بن یوسف؛ **تاریخ الحکماء** (و هو مختصر الزوزنی المسمی بالمنتخبات الملتقات من کتاب اخبار العلماء بأخبار الحکماء)؛ به کوشش جولیوس لیبپرت (Julius Lippert)، لیبسیک (Leipzig)، ۱۹۰۳ م.، ص ۲۴۴. عبارت عربی قفطی در ترجمه **تاریخ الحکماء** نیامده است، و از میان خیام‌پژوهان تنها دو کس متعرض آن شده‌اند که اولی (دانش، ۱۳۷۹، ص ۳۲) ناقص و دیگری (محیط طباطبایی، ۱۳۷۰، ص ۹۵) نادرست است. ترجمه این دو جمله نثر مصنوع، بسته به این که مرجع ضمایر چه باشد و «یکدر» را فعل مجرد یا مزید محسوب کنیم، و «کدر» را به نصب یا رفع بخوانیم، و «عرق» را با چه ضبطی قرائت کنیم، چند گونه خواهد شد:

او را شعری است که (چونان پرنده به دوردست‌ها پرکشیده و) آوازه‌اش همه جا پیچیده، و رمز و رازهای نهانی (سراینده) اش در لابلای (ریزبره‌های) آن پدیدار است، و (لیکن به هر حال) ابهام‌آمیزی شخصیت (رازآلود و) نهان‌ساز شاعر، مقصود اصلی (یا سرچشمه اغراض) شعر او (و یا تراویده زلال مافی الضمیر او) را (هم تحت تأثیر قرار داده،) مکدر می‌سازد (و مبهم می‌نمایاند). جمله دوم را این گونه هم می‌توان برگرداند: «و مقصود اصلی شعر او چونان خود او مبهم و رازآلود است». دریافت درست معنی عبارت، با راهنمایی جناب استاد دکتر محمد فاضلی - که همیشه این بنده کم‌ترین را با لطف خویش می‌نوازند - میسر گردید؛ ایام، به کامشان باد.

## اشعار عربی خیام ۱۸۷

الفضل بضیائه»<sup>۳۷</sup>؛ شهرزوری هم در این باره نوشته است: «وله أشعارٌ حسنةٌ بالعربیة و...»<sup>۳۸</sup>.

خیام پژوهان معاصر هم هر یک در برابر موضوع عربی سرایی و سروده‌های عربی خیام، ایستار ویژه‌ای دارند. برخی تنها به وجود چنین اشعاری اشاره نموده و یا آن‌ها را نقل قول کرده‌اند؛ برخی هم ملاحظاتی در این باره دارند. احمد حامد صراف، خیام پژوه عراقی معتقد است که: «شعر عربی خیام بسیار اندک است. زحافات در بعض ابیات آن به چشم می‌خورد؛ در برخی هم، نوعی ضعف و سستی مشهود است؛ پاره‌ای از آن‌ها هم معنی روشنی ندارد. با این حال، همین (اندک) هم از پارسی زبانی ریاضی دان، منجم و فیلسوف - که عمر خود را در ممارست با علوم و فنون و حکمت سپری کرده - بسیار است. نیز در شعر عربی خیام نشانی از روحیهٔ ابوالعلاء معری و نسیمی از الهامات آسمانی او محسوس است»<sup>۳۹</sup>. دکتر حفنی خیام پژوه مصری هم می‌نویسد: «خیام در این ابیات عربی از واژگان رسا و استوار، و اسلوب برگرفته از میراث ادب عربی، و ساختاری صرفاً عربی بهره جسته است و میان اندیشه و مضامین این ابیات با مضامین و افکار رباعیاتش همسانی‌هایی مشهود است»<sup>۴۰</sup>.

مرحوم استاد مینوی هم نوشته است: «اما غالب این اشعار منسوب به او معلوم شد از دیگران است»<sup>۴۱</sup>؛ صادق هدایت هم می‌نویسد «چند قطعه شعر عربی از خیام مانده است، ولی از آن جایی که هیچ یک از شعرا نتوانسته‌اند آن‌ها را به شعر فارسی به زبان خیام دریاورند، از درج آن چشم پوشیدیم»<sup>۴۲</sup>. برخی دیگر هم با

۳۷. حلمی، ۱۹۹۴ م.، ص ۱۳۴ - بانوشت. ترجمهٔ این عبارت در *دمی با خیام* (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۳۷) چنین آمده است: «اشعاری دارد که از طراوت، طعنه بر باران بهاری می‌زند و آفاق فضل و ادب را روشنی می‌بخشد». گفتنی است چون اصل متن عربی در دسترس نبود و به ضبط ناقل (حلمی) هم اطمینان نداشتیم، هر دو عبارت (متن و ترجمه) را بدون تصرّف و نقد، نقل کردم. ۳۸. شهرزوری، ۱۴۱۴ هـ، ص ۵۳۶.

۳۹. الصراف، ۱۹۳۱ م.، ص ۱۰۵. گفتنی است آنچه در متن آورده‌ایم، تنها ترجمهٔ نوشتار صراف است.

۴۰. حفنی، ۱۴۱۲ هـ، ص ۱۷۷.

۴۱. مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۰. چنان‌که خواهیم آورد تعبیر «غالب» در گفتهٔ استاد مینوی محلّ تأمل است.

۴۲. هدایت، صادق؛ *خیام صادق، مجموعه آثار صادق هدایت در بارهٔ خیام*؛ مقدمه و گردآوری جهانگیر هدایت، تهران: چشمه، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳.

دیده شک به این اشعار نگریسته‌اند<sup>۴۳</sup>. در این میان ظاهراً تنها عبدالحق فاضل، مترجم عربی بیش از سیصد و هشتاد رباعی منسوب به خیام است که به تفصیل به اشعار عربی خیام پرداخته‌است:

"اسلوب این اشعار بیش‌تر به شیوه شعرسرای عُلما شباهت دارد. استعارات و تشبیهات، و یادکرد افلاک و نحس و سعد بودن آن، و فروریزی بنیادهای آن، و دیگرگونی باد و زوال‌پذیری سایه، در این اشعار تلویحاً بیان می‌کند که گوینده آن، به امر طبیعت و افلاک مشغول است؛ و از این منظر، سروده‌های عربی خیام، بیش از رباعیات فارسی وی، شخصیت خیام را می‌نمایاند (و با آن سازگار است). وانگهی مضامین این سروده‌ها به استثنای موضوع فخر، با مضامین رباعیات او مطابقت مطلوبی دارد"<sup>۴۴</sup>.

در کتاب‌های قدیم و جدید مجموعاً سیزده قطعه عربی (چهل بیت) به خیام نسبت داده شده‌است. چنان‌که ثابت خواهیم کرد، هفت قطعه (هفده بیت) از این مجموعه، متعلق به شاعران دیگر است. ولی در باره شش قطعه (بیست و سه بیت) باقی‌مانده، هنوز سندی قابل اعتماد نیافته‌ایم که انتساب آن‌ها را به کسی جز خیام اثبات کند<sup>۴۵</sup>.

اکنون به بررسی یکایک این سروده‌ها و داوری‌هایی که درباره آن‌ها شده‌است، می‌پردازیم. ما در این بررسی پس از تعیین بحر عروضی هر قطعه و بازنگاری متن آن، مستندات و پرداخته‌های آن را ذکر کرده، ترجمه‌ای منظوم از آن خواهیم آورد. سپس ضبط نسخه بدلهای، شرح واژگان و تعابیر، و در صورت نیاز، نکات دستوری و

۴۳. مهاجر شیروانی، فردین، و حسن شایگان؛ **نگاهی به خیام همراه با رباعیات**؛ تهران: پویش، ۱۳۷۰، ص ۱۰۰.

۴۴. فاضل، ۱۹۵۱ م، ص ۴۵.

۴۵. در کتاب **دمی با خیام** (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۷) در باره بخشی از اشعار عربی منسوب به خیام آمده‌است: «شاید بعضی از دیربایوران در انتساب این ابیات به خیام شک کنند، ولی چون قرینه‌ای در دست ندارند و دلیلی وجود ندارد که از خیام نباشد و صاحب دیگری برای آن‌ها پیدا نشده‌است، علاوه سه نفر از مورخان نزدیک به عصر خیام آن را به نام وی ثبت کرده‌اند، احتمال این‌که ابیات مزبور از خیام باشد، موجه‌تر و معقول‌تر است، مگر این‌که کار وسواس و بدگمانی را بدان‌جا رسانند که فرض کنند ابیات مزبور را جزء اوراق بازمانده از خیام یافته‌اند و هرچه در اوراق وی یافته شده‌باشد، معلوم نیست از وی باشد زیرا خیام در زیر آن‌ها امضا نکرده و معترف نشده‌است که این ابیات از اوست... ولی در این صورت، وجود چنین ابیاتی در اوراق خیام لااقل دلیل بر آنست که آن‌ها را مطابق ذوق و فکر خویش یافته که ثبت کرده‌است.»

بلاغی آن را عرضه می‌کنیم. آنگاه آن را به نثر فارسی برمی‌گردانیم و در پایان به تحلیل ادبی قطعه پرداخته، همخوانی آن را با افکار و سروده‌های فارسی خیام و نیز اثرپذیری یا اثرگذاری قطعه را در حوزه ادبیات عربی بررسی خواهیم کرد. در ضمن، در هر یک از این مراحل، از نقل و نقد نظرات دیگران هم چشم نخواهیم پوشید.

### قطعه نخست

این قطعه هفت بیتی، با روی دالِ مکسور (به اشباعِ کسره) و در بحر «طویل» است. وزن عروضی آغازینه آن نیز چنین است:

فَعُولٌ مَفَاعِلِنَ فَعُولِنَ مَفَاعِلِنَ مَفَاعِلِنَ

که در آن، قبض - یعنی حذف ساکنی که در مرتبه پنجم واقع است - صورت گرفته و «فَعُولِنَ» به «فَعُولٌ»، و «مَفَاعِلِنَ» به «مَفَاعِلِنَ» مبدل گشته است.

(۱) إِذَا رَضِيَتْ نَفْسِي بِمَيْسُورٍ بُلَعْتِ  
يُحْصِلُهَا بِالْكَدِّ كَفِّي وَ سَاعِدِي  
(۲) أَمِنْتُ تَصَارِيفَ الْخَوَادِثِ كُلِّهَا  
فَكُنْ - يَا زَمَانِي! - مُوعِدِي أَوْ مُوَاعِدِي  
(۳) وَ هَبْنِي اتَّخَذْتُ الشُّعْرَيْنِ مَنَازِلِي  
وَ قَوْقَ مَنَاطِ الْفَرَقْدَيْنِ مَصَاعِدِي  
(۴) أَلَيْسَ قَضَا الْأَفْلَاكِ فِي دَوْرَهَا بَأْنُ  
تُعِيدَ إِلَيَّ نَخْسِ جَمِيعِ الْمَسَاعِدِ  
(۵) فَيَا نَفْسُ صَبْرًا فِي مَقِيلِكَ إِنَّمَا  
تَخِرُّ ذُرَاهَا بِانْقِضَاضِ الْقَوَاعِدِ  
(۶) مَتَى مَا دَنَتْ دُنْيَاكَ كَانَتْ مُصِيبَةً  
فَوَاعِجِبَا مِنْ ذَا الْقَرِيبِ الْمُبَاعِدِ  
(۷) إِذَا كَانَ مَحْصُولُ الْحَيَاةِ مَنِيَّةً  
فَسَيَانِ حَالًا كُلُّ سَاعٍ وَ قَاعِدِ

قطعه فوق در خریدة القصر - به هر دو روایت نسخه مخطوط لیدن<sup>۴۶</sup> و نسخه مطبوع<sup>۴۷</sup> - چهار بیت (به ترتیب ۱ و ۲ و ۴ و ۵)، در تاریخ الحکماء قفطی - به هر دو روایت نسخه مطبوع<sup>۴۸</sup> و ترجمه مطبوع<sup>۴۹</sup> - چهار بیت (به ترتیب ۱ و ۲ و ۴ و ۵) و یا

۴۶. این روایت را میترسکی برای علامه قزوینی گزارش کرده که در تعلیقات چهار مقاله (نظامی عروضی، ۱۳۳۳، ص ۳۱۰) آمده است.

۴۷. عمادالدین کاتب، محمد بن محمد اصفهانی؛ خریدة القصر و خریدة العصر، فی ذکر فضلاء اهل خراسان و هراة؛ تقدیم و تحقیق عدنان محمد آل طعنه، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۷، ص ۸۵.

۴۸. قفطی، علی بن یوسف؛ تاریخ الحکماء قفطی، ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری؛ به کوشش بهین

- به روایت گولپینارلی<sup>۵۰</sup> - همه ابیات (به ترتیب ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷)، و در نزهة الارواح شهرزوری - به روایت نسخه مطبوع<sup>۵۱</sup> - شش بیت (به ترتیب ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۶)، و - به روایت علامه قزوینی<sup>۵۲</sup> هم - همین شش بیت (به ترتیب ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۶)، و - به روایت شبیبی<sup>۵۳</sup> - پنج بیت (۱ و ۲ و ۳ و ۷ و ۶) و - به روایت دانش<sup>۵۴</sup> - همه ابیات آن (به ترتیب فوق) مذکور است. گفته‌اند در ذیل تتمه صوان الحکمة هم این قطعه آمده است<sup>۵۵</sup>.

ترجمه‌هایی منشور و منظوم از همه یا برخی ابیات این قطعه در دست است<sup>۵۶</sup>.

→ دارائی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۳۷.

۵۰. خیام، عمر بن ابراهیم؛ رباعیات حکیم خیام: طریخانه یار احمد رشیدی، رساله سلسله‌الترتیب، خطبه تمجید ابن سینا، و ترجمه خطبه تمجید؛ مقدمه و حواشی عبدالباقی گولپینارلی، به کوشش توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران: پژوهش، ۱۳۸۰، ص ۱۳۹.

۵۱. شهرزوری، ۱۴۱۴ هـ، ص ۵۳۶. ۵۲. نظامی عروضی، ۱۳۳۳، ص ۳۱۳.

۵۳. شبیبی، کامل مصطفی؛ دیوان الدویبت فی الشعر العربی (فی عشرة قرون)؛ [بی‌جا]. منشورات الجامعة اللیبیة - کلتبة التربية، ۱۳۹۲ هـ = ۱۹۷۲ م. ص ۶۷.

۵۴. رباعیات حکیم عمر خیام، ۱۳۷۹، ص ۳۰.

۵۵. مبنوی، ۱۳۳۵، ص ۷۳؛ و نیز نگر: محیط طباطبائی، ۱۳۷۰، ص ۳۵.

۵۶. علی اصغر یکانی (۱۳۴۲، ص ۴۰۶) همه ابیات، علی دشتی (۱۳۵۴، ص ۳۹ و ۹۳ و ۹۴) همه ابیات، محسن فرزانه (۱۳۵۶، ص ۲۲۲) چهار بیت (۱ و ۲ و ۷ و ۶)، توفیق هاشم‌پور سبحانی (۱۹۲۲ م، ص ۳۰ - پانویشت ۱) همه ابیات، بهین دارابی (قفطی، ۱۳۷۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸ - پانویشت) چهار بیت (۱ و ۲ و ۴ و ۵)، و فردین مهاجر شیروانی و حسن شایگان (۱۳۷۰، ص ۱۰۰ و ۱۰۱) از دو بیت (۱ و ۲) از این قطعه را به فارسی برگردانده‌اند. مصطفی بادکوبه‌ای هزاوه‌ای (۱۳۶۹، ص ۱۶۹ - پانویشت) نیز کل این قطعه را چنین به نظم ترجمه کرده است:

من که رضا داده‌ام از روزگار	بر نسم زحمت بازوی خویش
خوف ندارم که نماید جهان	پشت به من یا که کند روی خویش
"سعد" اگر گشت مرا روزگار	یا که شود "نحس" به جادوی خویش
صبر کنم صبر، که تا بشکند	دور جهان، بوجه و باروی خویش
من که فکندم به سرفرقدین	زنده و چرکین شده، زیلوی خویش
گسومت ای دوست ز دنیا حذر	تکیه مکن، جز که به زانوی خویش
نعمت دنیاست سراب و فریب	زهر دهد در پین داروی خویش
پیر عجزیست که دارد نهان	حیله بسی؛ در خم گیسوی خویش
عاقبت کار جو مرگ است مرگ	هان نفریبد به هیاهوی خویش
هست برابر، چه نشینی به صبر	یا که شوی غرق تکاپوی خویش
مست دنیا مکش، ای دل بکوش	بنده خود باشی و خواجوی خویش

حسین شجره (۱۳۲۰، ص ۴۸) نیز بیت آخر را به نظم برگردانده است:

چو مرگ است فرجام این زندگانی / چه کوشش کنی یا که بر جای مانی

ادب دوستِ اهل ذوق و فضل، جناب آقای محمد حسین آقاداوودی هم به خواهش نگارنده، این قطعه را چنین برگردانده است:

این دل اگر بسنده کند روزی	بر دسترنج خویش در این سودا
از گردش زمانه شود ایمن	نبود ز نوش و نیش وی اش پروا
گسیرم نراز مهر، کنم مأوی	بر فرق فرقدین گذارم پا
آخر به حکم دهر نگون گردد	ابن کاخ سرکشیده بس والا
پس صبر کن دلا که نمی پاید	ابن ست پی نهاد برین بالا
دنایای دون اگر چه شود نزدیک	فربت نمای دور بود دنیا
چون مرگ و نیستی ست سرانجامش	یکسان نگر تو پویه گر و بی پا

۱. و ۲. شهرزوری (به هر چهار روایت): به جای «رضیت» مترادف آن «قَنَعْتُ» را آورده است. در یکی از نسخ بدل ترجمه قفطی به جای «ساعدی» کلمه «صاعدی» ضبط شده که خطاست. در خریده (به روایت نسخه لیدن): «زمان» به جای «زمانی»، در یکی از نسخ بدل ترجمه قفطی: «و» به جای «او»، و در شهرزوری (به روایت قزوینی): «مُساعدی» به جای «مُواعدی» آمده است.

«رَضَىَ - بِ»: رضایت دادن به، خشنود شدن از، تن در دادن به. «قَنِعَ -»: راضی بودن، قانع شدن. «میسور» مرادف «یسیر»: اندک، ناچیز، و نیز به معنی موجود، در دسترس، میسر، سهل الوصول، بی دغدغه. «بلغه»: برطرف کننده نیاز نه بیش تر و نه کم تر، کفاف، کفایت، قوت لایموت. «حَصَلَ» از «تحصیل»: به دست آوردن، جمع آوری کردن، کسب کردن. «الکَدَّ»: زحمت، رنج، کوشش، کار سخت، جان کندن. «كَفَّ»: کف دست، پنجه. «ساعد»: ساق دست.

«أَمِنَ -»: در امان بودن، ایمن بودن از. «تصاریف»، جمع «تصریف»: این سو و آن سو کشاندن، گرداندن، دگرگونی؛ «تصاریف الحوادث»: کشاکش پیشامدها (ی روزگار)، عزت دهی و خوارداری رویدادها، مصائب و بدبختی ها. «مُوعِد»، اسم فاعل از «ایعاد»: وعید دادن، تهدید کردن، بیم دادن، و نیز به معنی وعده دادن؛ «مُوعِد»، مصدر میمی یا اسم زمان و مکان از «ایعاد»: ترساندن، محل یا زمان ترساندن. «مُواعِد»، اسم فاعل از «مواعده»: با هم وعده گذاشتن، قرار دیدار گذاشتن، در این جا به قرینه «موعد»، به معنی وعده و نوید دادن است. «مُواعِد»،

جمع «مَوَعِد»، مصدر میمی یا اسم زمان و مکان: وعده، عهد، قرار، وعده گاه<sup>۵۷</sup>. «مُساعد»، اسم فاعل از «مساعده»: یاری کردن، حمایت کردن.

جمله «یحصلها...» جمله وصفیه برای «بلغه»، و جمله «امنت...» جواب شرط «اذا» در بیت اول است. بنابراین ترجمه برخی که آن را جواب «اذا» فرض کرده اند، نادرست است<sup>۵۸</sup>. «کَلِّها» را اگر مجرور بخوانیم، تابع «الحوادث» است و اگر منصوب بخوانیم، «تصاریف» را تأکید کرده است.

گوید: اگر به دسترنج خود - به همان اندازه نا چیز که بی دغدغه فراهم می آید و رفع نیاز می کند - رضایت دهم، دیگر از همه دیگرگونی های حوادث (و کشاکش دهر) در امان خواهم بود؛ پس آنگاه ای زمانه! خواه بیمم ده و خواه نویدم بخش (وعده و وعیدت هر دو برای من یکسان است).

۳. و ۴. در شهرزوری (به روایت قزوینی) به جای «و هبنی» عبارت تصحیف شده «رسی» آمده و علامه قزوینی هم با تعلیقه «کذا فی الاصل» به ناسازگاری آن اشاره کرده است. باز در همان روایت و نیز روایت شیخی و نیز نسخه مطبوع، به جای «الشعرین» دو کلمه «الشعر بین» مضبوط است که آن نیز تصحیف است و با سیاق بیت ناسازگار. در قفطی (به روایت گولپینارلی) و نیز در نسخه ای دیگر<sup>۵۹</sup> به جای همین کلمه، به ترتیب «النیرین» و «البعده بین» آمده که دومی ظاهراً وجهی ندارد. مصراع اول در شهرزوری (به روایت دانش) و قفطی (به روایت گولپینارلی) این گونه است: «وَلِي فَوْقَ هَامِ الْتَيْرِينَ مَنَازِلٌ»، اما با توجه به روند معنایی ابیات قطعه، ضبط مرجوحی است چه، فخر در این موضع، تناسبی ندارد. در شهرزوری (به روایت شیخی و نیز نسخه مطبوع) به جای «و فوق» کلمه «وقوف» آمده که تصحیف است. در همه نسخه بخوریده مطبوع، «قضی الافلاک» به جای «قضا الافلاک» ضبط شده که در آن صورت، «قضی» فعل ماضی، و «الافلاک» فاعل آن است، اما نحویان

۵۷. یکی از خیام پژوهان (شایگان، حسن؛ «آری دو زندیق بوده اند»؛ رودکی، ش ۷۷ (فروردین ۱۳۵۷)، صص ۲۰ - ۲۵؛ و نیز نگر: مهاجر شیروانی، و...، ۱۳۷۰، ص ۱۰۱)، واژه «مَوَعِد» را به معنی «سرسید عمر» دانسته، که جناب دکتر جاوشی (آقایانی جاوشی، جعفر؛ «زندیق نبوده اند»؛ رودکی، ش ۷۹ (خرداد ۱۳۵۷)، صص ۱۴ - ۱۸، ص ۱۷)، در پاسخ آن مقاله، خطای ترجمه یادشده را متذکر گردیده است.

۵۸. به ترجمه توفیق هاشم پور سبحانی و بهین دارائی (با نشانی های پیشگفته) مراجعه شود.

۵۹. به حواشی استاد همائی در **طریحانه** (ص ۱۶۹) مراجعه شود.



## اشعار عربی خیتام ۱۹۳

دخول «لیس» بر سر فعل ماضی را به این شکل، تجویز نمی‌کنند.<sup>۶۰</sup> در شهرزوری (به روایت دانش) و قفطی (به روایت گولپینارلی) به جای «فی» حرف «مِن» آمده و دانش و گولپینارلی به جای «تعید» فعل «بعید» را هم گزارش کرده‌اند که ظاهراً اولی تصحیف است، و ضمیر مستتر در دومی به «قضا» برمی‌گردد. اما در شهرزوری (به روایت نسخه مطبوع)، اول بیت این‌گونه مضبوط است: «أَلَيْسَ مَضَى الرَّحْمَنُ فِي حُكْمِهِ بِأَنَّ / يُعِيدَ؟» روایت قزوینی نیز به همین شکل است، جز این که به جای «مضی»، فعل «قضی» آمده است. در هر صورت بر اساس این دو ضبط، به نظر می‌آید در شعر تصرفی شده تا دامن خیتام را از اتهام دهری و طبایعی بودن<sup>۶۱</sup> منزّه کنند، در حالی که شکوه از چرخ بازیگر و روزگار کج مدار در شعر عربی و فارسی بسیار رایج است؛ وانگهی کاربرد مجاز در اسناد از محاسن کلام است<sup>۶۲</sup>. در یکی از نسخ بدل ترجمه قفطی، کلمه پایانی بیت چهارم به صورت «المساعدی» ضبط شده که خطاست.

«هَب» - فعل جامد از افعال قلوب (در اصل از «وَهَبَ -») -: گیرم که، به فرض این که؛ «هَبْنِي فَعَلْتُ»: فرضاً که آن کار را انجام داده باشم. «الشَّعْرَيْنِ» - مثنای «الشَّعْرَى» -: شعرای شامی و شعرای یمانی، نام دو ستاره است. «هام» جمع «هامة»: سر، رأس، نوک، تارک، اوج، قلّه. «التَّيْرَيْنِ» - ملحق به مثنی است از «تَيْر» به معنی فروزان، درخشان و روشن -: ماه و خورشید. «مناط» - اسم مکان از «ناط» -: محلّ آویختن، خاستگاه. «الفرقدین»: فرقدان، دو ستاره درخشان نزدیک قطب شمال. «مصاعد» جمع «مِصْعَد»: افزار صعود؛ و جمع «مِصْعَد»: نقطه صعود.

«قضا» مقصور «قضاء»: حکم، تقدیر، سرنوشت. «قَضَى بِ»: مقرر داشتن، مقدر کردن، حکم کردن. «مَضَى بِ»: فی... به پیش رفتن، ادامه دادن، پی گرفتن. «الافلاک» جمع «الفلك»: فلک، اجرام فلکی، کواکب، آسمان، گردون، سپهر، چرخ. «دور»:

۶۰. حسن، عباس؛ النحو الوافی، مع ربطه بالاسالیب الرفیعة والحیة اللغویة المتجددة، ۴ ج، چاپ سوم، القاهرة: دار المعارف، ۱۹۶۶ م، ج ۱، ص ۵۰۶.

۶۱. نجم‌الدین دایه (نجم رازی، ابوبکر بن محمد معروف به دایه؛ مرصاد العباد، من المبدأ الی المعاد؛ به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۳۱) خیتام را به اسناد رباعی فارسی، فیلسوفی دهری و طبایعی قلمداد کرده است.

۶۲. در باره اسناد افعال به افلاک، در بخش‌های بعدی مقاله بیش‌تر سخن خواهیم گفت.

گردش، چرخش، گشت، دگرگونی، جریان. «أَعَادَهُ الی»: برگرداندن کسی یا چیزی را به، به حال نخست برگرداندن، به جای نخست باز نهادن. «نَحَس»: بداقبالی، نحوست، بدبختی، مصیبت، بلا. «مَسَاعِد» جمع «مَسْعَد»: سعادت، اقبال، بخت، بهروزی، نیکبختی، کامروایی.

«قضا»: اسم لیس، و ترکیب «قضا الافلاک» ترکیب اضافی است.

گوید: گیرم که شاعرای یمانی و شامی را منزلگاه خود قرار داده باشم و آغازگاه (یا نردبان) عروج من برفراز دو ستاره فرقدان باشد، مگر نه این است که بنا به حکم دور گردون، سرانجام همه کامروایی‌ها و خوش اقبالی‌ها به نحوست و بدبختی برخواهدگشت.

۵. در خریده (به روایت نسخه لیدن): «صنوا» به جای «صبراً» آمده که تصحیف است. در شهرزوری (به روایت دانش) و قفطی (به روایت گولپینارلی): «عن» به جای «فی»، و در هر دو روایت خریده: «ریشما» به جای «أتما»، مذکور است. در برخی از نسخ بدل ترجمه قفطی: «تجر» به جای «تخر»، و «وراه» به جای «ذراه»، و «القواعدی» به جای «القواعد» آمده که هر سه تصحیف است. در هر دو روایت خریده و نیز هر دو روایت نسخه چاپی و ترجمه قفطی: «ذراه» به جای «ذراها»، و در هر دو روایت خریده: «بانتقاض» به جای «بانتقاض» ضبط شده است.

«صبراً»، مصدر منصوب (در اصل، مفعول مطلق برای عامل محذوف)، و به معنی فعل امر «اصبر»: شکیبایاش، صبورباش، آرام بگیر. «صبر - عن»: دست کشیدن، چشم پوشیدن، صرف نظر کردن، خویشتن داری کردن، خود را از کاری یا چیزی بازداشتن، و خودداری کردن. «مقیل»: خواب نیمروز، قیلوله، جای خواب نیمروزی، خوابگاه نیمروزی، آسایشگاه. «مقیل» اسم فاعل از «اقاله»: (کسی را از کار یا سمتی) برکنار کردن، معزول ساختن، از تعهد و وظیفه‌ای معاف داشتن. «ریشما»: به اندازه‌ای که، تازمانی که، مادام که، تا. «خَرَّ»: افتادن، فروافتادن، به خاک افتادن. «دُری» جمع «ذروه»: اوج، قلّه، نوک، سر، بالاترین نقطه. «انتقاض»: درهم شکستن، منهدم شدن، فرو ریختن، ناگهان فرود آمدن، به سر درآمدن، افتادن. «انتقاض»: فروریختگی، خرابی، انهدام. «القواعد» جمع «القاعدة»: شالوده، زیربنا، اساس، بنیاد، پایه.

## اشعار عربی خیام ۱۹۵

ضمیر در «ذراه» به «مقیل»، و در «ذراها» به «افلاک» در بیت پیشین برمی‌گردد. «ال» در «القواعد» جانشین ضمیر (مضاف‌الیه محذوف، به تقدیر «قواعد» یا «قواعدها») است.

در مفهوم بیت با توجه به روایات مختلف و قرائات گوناگون، چند احتمال به نظر می‌رسد که مهم‌ترین آن‌ها را به ترتیب (قوت به ضعف) می‌آوریم:

نخست این که «مقیل» به معنی خواب‌گاه نیم‌روزی (و مجازاً به معنی خانه و کاشانه و یا کنایه از خیمه تن، که جان در این دوره عمر در آن می‌پاید و یا کنایه از دنیای ناپایدار) باشد: پس (حال که حال دنیا، قرار و دوام ندارد و مدار چرخ بر آن است که شادکامی را به ناکامی مبدل سازد،) ای دل در خانه و کاشانه‌ات (یا در این سرای فانی که اگر نیک بنگری تنها برای خوابی نیم‌روزی مناسب است) آرام بگیر که بی‌گمان هیچ چیز به یک حال نپاید و این سپهر بلندبالا (یا این تن خاکی یا این خانه و کاشانه، هر چقدر هم مجلل باشد دیر یا زود) پایه هایش در هم خواهد شکست و واژگون خواهد شد (و آنگاه است که نادار از ناداری خویش افسوس نخواهد خورد).

دو دیگر آن که «مقیل» به همان معنی باشد ولی حرف جرّ «عن» به جای «فی» در نظر گرفته شود: پس ای دل بی‌اعتنا به خانه و کاشانه نابسامان خویشتن داری کن و شکیبیا باش که ...

سوم این که «مقیل» به معنی خواب نیم‌روزی باشد و حرف «عن» به جای «فی» در نظر گرفته شود (که آنگاه «مقیل» یا به معنی اصلی خود یعنی خفتن است و یا کنایه از دوره دنیا است که چون برق می‌گذرد): پس ای دل دست از خفتن حتی اگر خواب اندک نیم‌روزی باشد، بردار و دم را غنیمت شمار که به زودی با زوال عمر، این فرصت هم از دست خواهد رفت (و یا از این سرای فانی و زودگذر چشم‌پوش که بزودی از بین خواهد رفت).

چهارم آن که واژه مورد بحث را «مقیل» بخوانیم که در این صورت، مراد از آن، یا حاکم است و یا روزگار، که شاعر را ناکام گذاشته است و او خود را دلداری می‌دهد که در مقابل این معزولی، خویشتن‌دار باشد و بداند که اوضاع بدین منوال نخواهد ماند.

۶. در قفطی (به روایت گولپینارلی) و در شهرزوری (به روایت شییبی و نیز نسخه مطبوع) به جای «مصیبة» به ترتیب «بعیدة» و «فضیة» آمده که اولی از نظر محسنات لفظی با پایان مصراع دوم بیش تر تناسب دارد و دومی هم ظاهراً تصحیف است. در شهرزوری (به روایت دانش و شییبی و نیز نسخه مطبوع)، «عجیبی» به جای «عجبا» آمده که تغییر معنایی ایجاد نمی‌کند. باز در شهرزوری (به روایت شییبی و نیز نسخه مطبوع) به جای «من ذا» کلمه «عند» ضبط شده که ظاهراً تصحیف است. در نسخه مطبوع شهرزوری، قافیة بیت را «المباعدی» ضبط کرده که خطاست.

«بعیدة» در این جا مرادف «بعیة المنال» و به معنی دور از دسترس است. «ذا» در این جا اسم اشاره است. «المباعد» اسم فاعل از «مباعدة»: دوری و بیگانگی، بیزاری، دور ساختن، دوری کردن، جفا کردن، جدایی افکندن.

گوید: هر وقت دنیای تو به تو نزدیک شود، همان‌گاه مایه مصیبت و بدبختی خواهد بود (یا از سوی دیگر دور و غیر قابل دسترس می‌گردد). شگفتا! از این نزدیکِ دورساز (و از این خویش‌نمای گریزپای و دورجای، و یا از این بیگانه خویشاوندنمای).

۷. در نسخه مطبوع شهرزوری، «مُنَّیة» (به معنی آرزو) ضبط شده که ظاهراً تصحیف است<sup>۶۳</sup>. باز در شهرزوری (به روایت قزوینی): «فَسْتَان» (به معنی «چقدر با هم فرق دارند») به جای «فَسَّيَان» آمده که ظاهراً تصحیف است چه، خلاف سیاق و معنای مراد است. در شهرزوری (به روایت دانش و شییبی): «حَالاً كُلُّ» ضبط شده است.

«مُنَّیة»: مرگ، اجل. «سَيَان» مثنای «سَی»: مثل، مانند؛ «هما سَيَان»: آن دو یکسان‌اند. «سَاع» اسم فاعل از «سَعَى» شتافتن، رفتن، کوشیدن. «قاعد»: نشسته، مانده، دست از کار کشیده، خانه‌نشین، تنبل، بی حال.

«حالا» اگر مثنای «حال» و مضاف به «کُلُّ» باشد، آنگاه مبتدای مؤخر (و «سَيَان» خبر مقدم آن) خواهد بود و اگر منصوب باشد، تمییز نسبت (منقول از مبتدا) است و در این صورت، «کُلُّ» مبتدای مؤخر (و «سَيَان» خبر مقدم آن) خواهد بود.

۶۳. گفتمی است حرکت‌گذاری متن اشعار عربی خیام در نسخه مطبوع و به ظاهر محقق نزهة الارواح، بسیار مغلوط است و به هیچ روی اعتماد را نشاید.

## اشعار عربی ختیم ۱۹۷

گوید: اگر حاصل و برآمد زندگی، مرگ باشد، آنگاه کوشا و ناکوشا با هم برابر خواهند بود.

### تحلیل ادبی متن

درباره شأن نزول و تاریخ سرایش این قطعه هفت بیتی، گزارش مستندی در دست نیست، هرچند ختیم پژوهان به ذوق خود، آرای در این باره ارائه کرده‌اند<sup>۶۴</sup>. می‌توان احتمال داد پس از مرگ ملک‌شاه و قتل نظام‌الملک (در سال ۴۸۵ هـ.) و وقوع اغتشاش و هرج و مرج عمومی در خراسان<sup>۶۵</sup> - یعنی وقتی که ختیم در دهه پنجم عمر خویش بوده - این شعر را گفته‌است، چنان‌که برخی تصریح کرده‌اند ستایش قناعت در این قطعه به دوره خانه‌نشینی ختیم مربوط می‌شود<sup>۶۶</sup>.

به هر حال پیام اصلی این سروده - که بیش‌تر به حدیث نفس می‌ماند، بی‌اعتنایی به دنیای فانی است:

«عالم اگر از بهر تو می‌آریند مگرای بدان که عاقلان نگریند»<sup>۶۷</sup>

و این زهدی است که از یک سو ریشه در ابا و امتناع ختیم دارد و از سوی دیگر بیانگر تشاؤم و روحیه بدبینی اوست. شاعر این پیام را از نظر موسیقایی در قالب بحر طویل - که قالبی تأمل برانگیز و اندیشه‌ورز است - ریخته و به آرامی گوش

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۶۴. برخی (فرزانه، ۱۳۵۶، ص ۲۳۳) آورده‌اند: «بیت اول این قطعه، پایه و مبنای اقطاع دیهی از نیشابور برابر ده هزار دینار مقرری سالانه به سفارش خواجه نظام‌الملک است. این دوره فرصتی بود که ریاضی‌دان جوان به تحقیق علوم پردازد، در همین زمان بود که به مطالعه حکمت مشاء اشتغال داشت». برخی (بادکوبه‌ای هزاوه‌ای، ۱۳۶۹، صص ۱۶۸-۱۷۰) هم آن را مربوط به واقعه افسانه‌ای حمله راهزنان به قافله ختیم که رهسپار حج بوده - دانسته‌اند که رئیس دزدان در مقابل دشنام مالباخته‌ای، شعری از ابوالعلاء معری را بازمی‌خواند و ختیم هم این قطعه را برای آن راهزن ادب‌دوست می‌خواند و سرانجام باعث نجات کاروانیان و استرداد اموال مسروقه آنان می‌شود.

۶۵. برخی احتمال داده‌اند رباعیات تند و عصیان‌آمیز ختیم هم در این دوره گفته شده باشد (فولادوند، محمد مهدی؛ ختیم‌شناسی؛ تهران: مؤسسه فرهنگی هنری الست فردا، ۱۳۷۸، ص ۶۹).

۶۶. ذکاتوی فراگزلو، ۱۳۷۷، ص ۱۱.

۶۷. بیت دوم رباعی چنین است (میرافضلی، علی؛ رباعیات ختیم در منابع کهن؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۵):

برای نصیب خویش کتت بریابند

بسیار چو تو شدند و بسیار آیند

برخی (فرزانه، ۱۳۵۶، ص ۲۳۳) گفته‌اند این رباعی ترجمه قطعه عربی مورد بحث است.

مخاطب را به نکته‌های حکمی خود نواخته‌است.

خیام در دو بیت نخست - که اصطلاحاً موقوف‌المعانی است - اکتفا به اندک دسترنج خود را در گذران زندگی، مایه آسودگی خاطر در مقابل فراز و نشیب‌های دنیا می‌داند. وی در این دو بیت از یکی از کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام در لفظ و معنی، سخت متأثر است:

«... و لا کنز أغنی من الفناعة، و لا مال أذهب للفاقة من الرضى بالقوت، و من اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة و تبوأ حنفض الدعة...» (هیچ گنجی توان بخش‌تر از قناعت، و هیچ مالی تنگنازدا تر از خشنودی به روزی معین نیست. آری، هر کس از روزی دنیا به میزان نیاز بسنده کند، به آسایش دست یابد و در خاطر آسودگی، جای گیرد) ۶۸.

جلوه‌هایی از این معنی در شعر شاعران دیگر هم یافت می‌شود. ابوالفتح بُستی، کاتب سامانیان در خراسان (در گذشته ۴۰۰ هـ) - که او را هم بسان خیام، حکیم و شاعر دانسته‌اند ۶۹ - چنین گفته است:

«إِذَا قَنَعْتَ بِمَنْسُورٍ مِنْ الْقَوْتِ      بَقِيَتْ فِي النَّاسِ حُرّاً غَيْرَ مَمْقُوتٍ»

اگر به قوت ناچیزی قانع باشی، در میان مردم، آزاده و آسوده خواهی ماند.  
ابوالعلاء معری هم در این باره گفته‌است ۷۰:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ أَصْبَحَتْ فِي دَعْوَةٍ      أَرْضَى الْقَلِيلَ وَلَا أَهْتَمُّ بِالْقَوْتِ» ۷۱

یکی از سروده‌های فارسی منسوب به خیام، گویا برگردان این دوبیت است:

«مرا لقمه نانی که در خور بود      بدید آورم از ره دهقنت

به نزدیک دونان نخواهم نمود      ز بهر دو نان بعد ازین مسکنت

۶۸. خورشید بی‌غروب نهج البلاغه، با فهرستهای دهگانه؛ ترجمه و تألیف عبدالمجید معادیخواه، تهران: دژه، ۱۳۷۴، ص ۴۹۱ - حکمت ۳۷۲.

۶۹. در ترجمه تتمه صوان الحکمة (منشی یزدی، ۱۳۱۸، ص ۲۸ و ۲۹)، شرح حال بُستی با پاره‌ای از سروده‌هایش مذکور است.

۷۰. در باره تشابه معری و خیام در ویژگی‌های اخلاقی و به ویژه قناعت و عزت نفس آن دو نگر: زعیمیان، تفرید؛ الآراء الفلسفیه، عند أبی العلاء المعری و عمر الخیام؛ القاهرة: الدار الثقافیة للنشر، ۱۴۲۳ هـ = ۲۰۰۳ م، ص ۲۳۵.

۷۱. مطلع قصیده‌ای است در لزومیات (ابوالعلاء المعری، احمد بن عبدالله؛ دیوان لزوم ما لایلزوم، ممایسبتی حرف الروی؛ حزره و شرح تعابیر و أغراضه کمال البازجی، ۲ ج، بیروت: دار الجبل، ۱۴۱۲ هـ = ۱۹۹۲ م، ج ۱، ص ۱۸۴).

من و طاعت و گوشهٔ عافیت زهی پادشاهی زهی سلطنت»<sup>۷۲</sup>

چنان که رباعی زیر هم با آن سازگار است:

«هر کوبه سلامت است و نانی دارد

نه خادم کس بود، نه مخدوم کسی

وز بهر نشستن آشیانی دارد

گو شاد بزی که خوش جهانی دارد»<sup>۷۳</sup>

البته خَیّام در سروده‌های فارسی فوق و نیز رباعی‌های «نانی به دو روز اگر همی یابد مرد»<sup>۷۴</sup> و «قانع به یک استخوان چو کرکس بودن»<sup>۷۵</sup> و «نانی به دو روز خور، مکش منت کس»<sup>۷۶</sup> و در قطعهٔ فارسی دیگری<sup>۷۷</sup>، بیش‌تر به مناعت نفس نظر دارد که آدمی برای «دو نان»، «طفیل خوان ناکس» و «آلوده به پالودهٔ هر خس» نباشد، لیکن دو بیت نخست قطعهٔ عربی وی بیش‌تر به ایمنی از دغدغه‌های جاه و مقام و بی‌اعتنایی به اقبال و ادبار دنیا مربوط می‌شود، هرچند در بیت اول، کوشش در طلب روزی به اندازهٔ رفع نیاز را ناپسند نمی‌داند، چنان که در آغاز رباعی دیگری آورده‌است:

«آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی معذوری اگر در طلبش می‌کوشی»<sup>۷۸</sup>

در دو بیت بعد - که اتفاقاً این دو نیز موقوف‌المعانی است - خَیّام بر مدعای دو بیت پیشین استدلال می‌کند که اگر در اوج قدرت و ثروت هم باشی، سنت آفرینش، فروریزی این افراشتگی‌ها و برون‌ریزی این انباشتگی‌هاست:

«دنیا که درو پای بقا لغزان است اومید مقام کار بی مغزان است»<sup>۷۹</sup>

البته بیان این مطلب لزوماً برخاسته از روحیهٔ تشاؤم نیست چه، اولاً در قرآن کریم

۷۲. یکانی، ۱۳۴۲، ص ۴۰۴؛ در کتاب **دمی با خَیّام** (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۱۶۷) نیز این ابیات با اندکی تفاوت روایت شده‌است.  
۷۳. میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰.

۷۴. همان، ص ۲۶۰.

۷۵. همان، ص ۲۷۴؛ نویسندهٔ **دمی با خَیّام** (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۳۹، ۴۰، ۱۶۷) معتقد است قطعهٔ فارسی پیشگفته و سه رباعی پس از آن، تکرار و تأیید معنای عزت نفس و استغنائی شاعر است که در قطعهٔ عربی هم آورده‌است.

۷۶. مصراع سوم رباعی «تا چند کنی خدمت دونان و خسان» است (میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۳).

۷۷. این قطعه، بنا به نقل نویسندهٔ نادرهٔ ایّام (یکانی، ۱۳۴۲، ص ۴۰۴) چنین است:

آخر کرا کند که ز بهر دو روزه عمر  
با از برای یک شکم نان نیم سیر  
آزاده باش و قانع و شاکر به حکم حق  
مغرور جاه و نعمت دنیا شود کسی  
گرده رهین منت انعام هر خسی  
دل در خدای بند و مجو آرزو بسی

۷۸. همان، ۲۵۶.

۷۹. میرافضلی، ص ۲۷۹.

هم به کزات به انقراض عالم تصریح شده، که آیات نخست سوره تکویر ﴿اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ...﴾<sup>۸۰</sup> از نمونه‌های بارز آن است، و نیز فرود و فراز زندگی انسانی در دنیا و گریزناپذیر بودن مرگ، مورد تأکید قرآن است، چنان‌که فرمود ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾<sup>۸۱</sup>، و ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّدَةٍ﴾<sup>۸۲</sup>؛ و ثانیاً دل نبستن به دنیا، هم سفارش دین است و هم پند فرزانهگان واقع بین:

«گر چرخ ترا خدمت پیوست کند      مپذیر ازو که آخرت، پست کند  
بگذار جهان را، که ترا مت کند      در گردن معشوقِ دگر دست کند»<sup>۸۳</sup>

از سویی نسبت دادن پیشامدهای ناگوار طبیعی به روزگار و فلک، در ادبیات فارسی و عربی و حتی ادبیات دینی ما امری رایج است. امام علی علیه السلام در آغاز خطبه‌ای پس از ستایش الهی، بی‌درنگ پیش آوردن مصیبت‌ها را به دهر نسبت می‌دهد: «الحمد لله وان أتى الدهر بالخطب الفادح والحدث الجلیل...» (خدای را سپاس، هرچند که روزگار دشواری‌هایی گران و رویدادهایی سنگین پیش آورد...)<sup>۸۴</sup>؛

و باز ببینید بخشی دیگر از کلام آن بزرگوار را که اتفاقاً با مفاهیم این قطعه خیام نیز همخوانی دارد: «فَمِنْ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مَوْتِرٌ قَوْسَهُ، لَا تُخْطِئُ سَهَامَهُ، وَلَا تُؤْسِي جِرَاحَهُ، يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ، وَالصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ، وَالنَّاجِيَ بِالْعَطْبِ، أَكَلُ لَا يَشْبَعُ، وَ شَارِبُ لَا يَنْقَعُ، وَ مِنْ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ، وَ يَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ...» (نمودی از نیستی این دنیا این که روزگار، تیرش را به چله‌ی کمان نهاده، نه پیکانهایش را خطایی، و نه زخمهایش را درمانی باشد، همواره زنده‌ها را با تیر مرگ، و تندرستهارا با تیر بیماری، و آسودگان را با تیر رنج هدف می‌گیرد. شکمباره‌ای است

۸۰. التکویر (۸۱): ۱- ۳؛ ترجمه فولادوند: «آنگاه که خورشید به هم دربیجد و آنگاه که ستارگان همی تیره شوند و آنگاه که کوهها به رفتار آیند».

۸۱. النساء (۳۶): ۶۸؛ ترجمه فولادوند: «و هرکه را عمر دراز دهیم، او را در خلقت دچار افت کنیم».

۸۲. النساء (۴): ۷۸؛ ترجمه فولادوند: «هر کجا باشید، شما را مرگ در می‌یابد، هرچند در برج‌های استوار باشید».

۸۳. میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۴. «آخرت» به معنی «آخر ترا»، و «بگذار» به معنی «رها کن» است.

۸۴. خورشید بی غروب نهج البلاغه، ۱۳۷۴، ص ۵۱، خطبه ۳۵.



## اشعار عربی خیّام ۲۰۱

سیری ناپذیر و سیرابی ناشناس! از رنجهای آشکارش این که آن چه انسان می اندوزد، خود نمی خورد و آن چه می سازد، خود در آن، جای خوش نمی کند»<sup>۸۵</sup>.

خیّام هم در رباعی گفته است:

«افلاک که جز غم نفزایند دگر  
نسنهند بجا تا نریایند دگر  
ناآمدگان اگر بدانند که ما  
از دهر چه می کشیم نایند دگر»<sup>۸۶</sup>

سخن از نحس و سعد بودنِ افلاک هم، سخنی کفرآمیز نیست و در متون دینی ما کاربرد دارد، نمونه را در خطبه اشباح نهج البلاغه در وصف آسمان می خوانیم: «... ثم علق فی جوّها فلکها... و أجزاها علی أذلال تسخیرها من ثبات ثابتها و مسیر سائرها و هبوطها و صعودها و نحوسها و صعودها...» (پس در گستره‌ی آسمان فلک را بیاویخت... مجموعه‌ی این نظام پویا را - از ثبات ثوابت تا حرکت سیارات، و فراز و فرود و سعد و نحسشان - رام خویش ساخت)<sup>۸۷</sup>.

باری خیّام در این دو بیت عربی به طور ضمنی اذعان می کند که «بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد»<sup>۸۸</sup> و «از گنبد گردنده بدافعالی بین»<sup>۸۹</sup> که:

«قصد درو کشته عمرت دارد  
اینک مه نو بین که به داسی ماند»<sup>۹۰</sup>

نیز با کیاست خاص حکیمانه خود، پنهان نمی کند که «بسیار تحیر است در دور فلک»<sup>۹۱</sup>، چرا که هیچ کس را از جور آن رهایی نیست، چنان که فاش گفته است:

«هرگز به خوشی کسی شبی زیست بگوی  
کو روز دگر به زار نگرست بگوی»<sup>۹۲</sup>  
شبهه اتقان صنّع را هم که در رباعی مسلم الصدور:

«دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست  
باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست  
گر خوب نیامد این بنا عیب کراست  
ور خوب آمد، خرابی از بهر چراست»<sup>۹۳</sup>

از وی منقول است و در چند رباعی دیگر از همین دست<sup>۹۴</sup> هم به نوعی مطرح

۸۵. همان، ص ۱۳۱، خطبه ۱۱۳. ۸۶. فولادوند، ۱۳۷۸، ص ۱۸۲.

۸۷. خورشید بی غروب نهج البلاغه، ۱۳۷۴، ص ۹۷، خطبه ۹۰.

۸۸. میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۲. ۸۹. همان، ص ۲۷۵.

۹۰. بیت دوم رباعی «این گنبد گردنده به طاسی ماند» است (همان، ص ۲۶۳).

۹۱. همان، ص ۲۷۰.

۹۲. بیت دوم رباعی «بیرون ز تحیر ای پسر چیست بگوی» است (همان، ص ۲۸۰).

۹۳. همان، ص ۲۵۴.

۹۴. شماری از این رباعیات در کتاب خیّام صادق (هدایت، صص ۱۳۹ - ۱۴۳) با عنوان «راز آفرینش»، و در

گردیده، از این دو بیتِ قطعۀ عربی قابل استشمام است.  
 آری خیّام در این دو بیت عربی، بسانِ بسیاری از شاعران، از بیداد فلک و  
 ناشایست‌نوازی او هم به نوعی نالیده‌است:

«گر کار فلک به عدل سنجیده بُدی      احوال فلک جمله پسندیده بُدی

ور عدل بُدی به کارها در گردون      کی خاطر اهل فضل رنجیده بُدی»<sup>۹۵</sup>

از این گذشته، به نظر نگارنده این سطور هرچند خیّام شدیداً از ابوالعلاء معری متأثر است، اما شاید در این دو بیت عربی، تعریضی هم به قصیدهٔ فخریهٔ معروف او - با آغازینۀ «ألا في سبيل المجد ما أنا فاعلٌ» - به ویژه بیت زیر دارد:

«وَلِي مَنْطِقٍ لَمْ يَرْضَ لِي كُنَّةَ مَنْزِلِي      عَلَيَّ أَنِّي بَيْنَ السَّمَائِينَ نَازِلٌ»<sup>۹۶</sup>

مرا خرد و منطقی است که به حد و منزلتی که دارم رضایت نمی دهد با آن که من  
 در اوج آسمان و در میان ستارگان جای دارم.

چه، خیّام در این دو بیت عربی می گوید: گیرم این گونه باشد - که ابوالعلاء هم  
 گفته است - مگر نه این است که سرانجام، همهٔ این منزلت‌ها از میان خواهد رفت و  
 دگرگون خواهد شد<sup>۹۷</sup>، چنان که معری خود در جایی دیگر بدان تصریح  
 کرده‌است:

«وَمَا أُؤْتَلُ عِنْدَ الدَّهْرِ مَضْلِحَةٌ      وَإِنَّمَا هُوَ إِتْلَافٌ وَإِنْسَادٌ»<sup>۹۸</sup>

من از روزگار، سامان و بهروزی امید نمی دارم که ماهیتی جز نابودکردن و تباه  
 ساختن ندارد.

باز از نگاه نگارنده این سطور، دو بیت مورد بحث خیّام پاسخی قاطع به منتبّی  
 است، آن جا که می گوید:

«فَلَا مَجْدٌ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قُلَّ مَالُهُ      وَلَا مَالٌ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قُلَّ مَجْدُهُ

→ **دمی با خیّام** (دشتی، ۱۳۵۴)، ص ۲۷۱، ۲۷۵ و ۲۷۷) با عنوان‌های «جهان هستی»، «چرا» و «ساجرای زندگی» آمده‌است. ۹۵. میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۶.

۹۶. ابوالعلاء المعری، **شروح سقط الزند**، ۱۳۸۳ هـ، ج ۲، ص ۵۲۷ - بیت ۱۳ از قصیدهٔ ۱۶.

۹۷. گفتنی است خیّام هم خود مرتکب فخرورزی شده، اما چنان که خواهیم آورد فخر او به گونه‌ای دیگر و با انگیزه‌ای دیگر است.

۹۸. بیت سوم از قصیده‌ای است پنج بیتی در **لزومیّات**، با مطلع «الملک لله، لاننکف فی تعب/ حتی تزابل أرواح و أجساد» (ابوالعلاء المعری، ۱۴۱۲ هـ، ج ۱، ص ۲۷۱).

## اشعار عربی خیّام ۲۰۳

وَ فِي النَّاسِ مَنْ يَرْضَى بِمَيْسُورِ عَيْشِهِ      وَ مَرْكُوبُهُ رِجْلَاهُ وَ الشُّؤْبُ جِلْدُهُ  
وَ لَكِنَّ قَلْبًا بَيْنَ جَنْبَيْ مَالِهِ      مَدَى يَنْتَهِي بِي فِي مُرَادٍ أَحَدُهُ<sup>۹۹</sup>

آن که مالش اندک است، در این دنیا از مجد بهره‌ای ندارد و آن که شکوه و جلالی ناچیز دارد، از مال دنیا برخوردار نخواهد بود. در میان مردمان کسانی هستند که به زیست‌مایه‌ای اندک قانع‌اند، مرکبشان همان پاهایشان است و جامه‌شان همان پوست تنشان؛ اما اهداف و آرمانهای مرا پایانه‌ای نیست که بدان دلخوش باشم.

چه، خیّام بر این باور است که:

«بانا زگر آرمیده باشی همه عمر      لذات جهان چشیده باشی همه عمر  
هم آخر کار رفت باید وانگه      خوابی باشد که دیده باشی همه عمر»<sup>۱۰۰</sup>

نکته پایانی در باره این دو بیت آن است که واژگان آن کاملاً با تخصص خیّام در نجوم سازگار است و همین، انتساب قطعه عربی مورد بحث را به او تقویت می‌کند.<sup>۱۰۱</sup>

پس از این چهار بیت که سیر خردگرایی و تأمل برانگیزی در آن مشهود است، نوبت به نتیجه‌گیری می‌رسد. در واقع حکیم شاعر در دو بیت اول، حکمی را صادر می‌کند که به طور ضمنی دلیل آن هم همراه آن است و در دو بیت بعد با استدلالی دیگر، حکم اولی را متقن‌تر می‌سازد و در این بیت - که بیت پنجم قطعه و چکیده و برآیند ابیات پیشین است - می‌گوید اگر نهایتاً پایه‌های این خانه در حال ریزش است و به زودی کنگره‌های این کاخ برافراشته فرو خواهد ریخت، بی تابی و شتابزدگی، کار ناصوابی است و باید در مقابل ناملايمات شکيبا بود، چنان‌که در دو بیتی منسوب به امام علی عليه السلام آمده است:

«غُضُّ عَيْنًا عَلَى الْقَدَى      وَ تَصَبُّرٌ عَلَى الْأَذَى

۹۹. برقوی، عبدالرحمن؛ شرح دیوان الممتبی؛ ج ۴ (در دو مجلد)، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ .  
۱۹۸۶ م، ج ۱، ص ۱۲۳ (بیت‌های ۱۲ تا ۱۴ از قصیده‌ای به مطلع «أود من الاتام ما لاتودهُ/و أشکر الیها بینا و هی جندهُ»).

۱۰۰. میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۷.

۱۰۱. نویسنده خیّام‌شناسی (فولادوند، ۱۳۷۸، ص ۶۴ و ۶۵) هفت رباعی دربردارندهٔ واژگان و تعابیر مربوط به حوزه نجوم‌شناسی را - که «خوشهٔ پروین»‌شان نامیده - به همین دلیل که «گوینده‌ی این هفت رباعی اندوه فلسفی خود را با فن تخصصی خویش درآمیخته» از آن خیّام دانسته و گفته است: «کم‌تر احتمال دارد به فرد دیگری جز خیّام منجم تعلق داشته باشد».

إِنَّمَا اللَّهُرُ سَاعَةً  
يَفْطَعُ اللَّهُرُ كُلَّ ذَا ۱۰۲

«بر خاری که به چشم داری، چشم فروپوش و بر آزارها بشکيب. روزگار لختی بیش نیست. روزگار خود بدین همه پایان بخشد» ۱۰۳.

البته روی دیگر این صبوری، بی اعتمادی است:

«در خیمه تن که سایبانی است ترا هان تکیه مکن که چار میخسست است» ۱۰۴

آری باید به این خوابگاه نیم‌روزی به چشم اقامت‌گاه دائم ننگریست:

«جان عزم رحیل کرد، گفتم بمرو گفتا چه کنم خانه فرو می‌آید» ۱۰۵

در این جا هم گویا خیام نیم‌نگاهی به ابوالعلاء معری دارد که گفته است:

أزى الأشیاء لیس لها ثبات  
وما أجسادنا إلیا ثبات ۱۰۶

می‌بینم که اشیاء، ماندگاری و ثباتی ندارد؛ بدن‌های ما نیز در حکم نباتات است [که می‌روید و باز می‌پوسد].

خیام در چهاربیت نخست با خرد و اندیشه مخاطب خود و در این بیت، اندکی هم با دل و احساس او حرف می‌زند، و باز در بیت بعد به مدد صورت‌پردازی شاعرانه‌ای به حکمت‌آموزی باز می‌گردد. دنیا را سگه‌ای دورویه می‌داند که درشتی و نرمی‌اش به هم در آمیخته است؛ فریبنده و نیرنگ‌باز است؛ فراز و نشیبش، تلخ و شیرینش، وصال و فراقش انگار که پیوندی ناگسستنی دارد. بار عاطفی دو بیت پنجم و ششم را به ترتیب، تعبیر «فیما نفس صبراً» و «فواعجبا» بردوش می‌کشد.

ناگفته نماند که شاعر در این فضای احساسی تازه پدید آمده، درنگ نمی‌کند. و یا اگر کرده، به ما نرسیده است ۱۰۷. و باز به بیان نکته‌ای حکمت‌آمیز و حکمت‌آموز بر

۱۰۲. کیدری، قطب‌الدین محمد بن الحسین البیهقی، *انوار العقول، من اشعار وصی الرسول*؛ دراسة و تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت: دار المحجة البيضاء و دار الرسول الاکرم (ص)، ۱۴۱۹ هـ = ۱۹۹۹ م، ص ۱۹۸.

۱۰۳. کیدری، قطب‌الدین محمد بن الحسین البیهقی؛ *دیوان امام علی علیه السلام*؛ تصحیح، ترجمه، مقدمه، اضافات و تعلیقات ابوالقاسم امامی، چاپ دوم، [بی‌جا]، اسوه، ۱۳۷۵، ص ۲۳۷.

۱۰۴. بیت دوم رباعی است با آغازینه «گر شاخ بقا ز بیخ بخت رسته‌ست» (میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۷).

۱۰۵. بیت دوم رباعی «در پست من از زمانه تو می‌آید» است (میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۷).

۱۰۶. مطلع قصیده‌ای ده بیتی در *لزومیات* است (ابوالعلاء المعری، ۱۴۱۲ هـ، ج ۱، ص ۱۶۳).

۱۰۷. گفتنی است بیت آخر در سلسله متوالی حرکت افکار در قصیده، جای نمی‌گیرد و اگر افزوده‌راویان یا کاتبان نباشد، ظاهراً پس از ابیاتی که روایت نشده، قرار می‌گرفته‌است، مگر آنکه بگویم خیام هم بدان بسیاری از شاعران، به ربط و تسلسل منطقی میان ابیات، معتقد و ملتزم نبوده‌است. نیز این بیت با بیت اول قطع که بر «کد»

## اشعار عربی خیام ۲۰۵

می‌گردد که اگر قرار باشد مرگ، برآیند این زندگی باشد، تلاش و کوشش، فایده‌تی نخواهد داشت.

این بیت در نگاه نخست ذووجهین<sup>۱۰۸</sup> است و شاید به نظر برسد که خیام زیرکانه و به عمد چنین دو پهلو سخن گفته‌است تا هرکسی از ظنّ خود یار او شود؛ آن سرائیان بگویند دلیل متقنی است بر ضرورت معاد و تحقّق عدل الهی، پس مرگ، پایان زندگی نیست چه، در این صورت کوشش انسان‌ها بی‌ثمر خواهد ماند، و این سرائیان مدّعی شوند که «چون حاصل و محصول جهان نیستی است»<sup>۱۰۹</sup>، باید پیش از آن‌که شاهین مرگ، عمر عزیز را شکار کند، دم را در میان دو عدم، غنیمت شمرد و سهم خود را نیک در ریود:

«چون نیست ترا درین جهان جای مقام  
از عمر نصیب خویش بردار تمام»<sup>۱۱۰</sup>

و باید این چند صباح را شاد زیست و دل نبست که عقل فرماید: «خوش خور، بگذر که جمله بگذاشتنی است»<sup>۱۱۱</sup>

البته می‌توان بیت پایانی را به گونه‌ای توجیه کرد که بازگشتی به آغاز قطعه باشد، بدین سان که شاعر می‌گوید اگر باید گذاشت و رفت، پس چه بهتر که به همان اندک دسترنج خود قانع باشیم و فزون‌طلبی را کنار بگذاریم چه، آن‌که برای زیادت خواهی می‌کوشد با آن‌که چنین خود را به زحمت نمی‌اندازد، فرجامی یکسان دارند و با این نگاه، شادی و غم جهان، و درد و درمان آن هم یکسان است:

«آن را که وقوف است بر اسرار جهان شادی و غم جهان برو شد یکسان

---

→ تصریح کرده، در تناقض است. شاید تحلیل نویسندهٔ **خیام‌شناسی** (فولادوند، ۱۳۷۸، ص ۷۴) در بارهٔ سرشاری اندیشه در رباعیات، تا اندازه‌ای این نامازگاری را توجیه کند: «شاعر متفکر مطلبی دارد و... اندیشه‌یی جانسوز از نهانخانه‌ی ضمیر او برمی‌خیزد، به خوبی «رفت و آمد» خیال یا تناقض درونی را می‌توان از خلال کلمات او استنباط کرد».

۱۰۸. این دو وجهی بودن، در معنی «اذا کان» نهفته‌است که می‌توان آن را «اگر باشد» یا «چون [چنین] است» ترجمه کرد و به تبع آن، دو نتیجهٔ متفاوت گرفت. البته قواعد نحوی (اسلوب شرط و ویژگی «اذا» که فعل ماضی پس از آن به معنی مضارع التزامی است)، احتمال اول را تأیید می‌کند.

۱۰۹. مصراع دوم رباعی «چندین غم بیهوده مخور، شاد بزی» است (میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۸).

۱۱۰. بیت دوم رباعی «هان تا نهی ز دست یک ساعت جام» است (میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۰).

۱۱۱. مصراع چهارم رباعی است با آغازینهٔ «قومی گویند جمله برداشتنی است» (همان، ص ۲۵۸).

چون نیک و بد جهان به سر خواهد شد خواهی همه درد باش و خواهی درمان<sup>۱۱۲</sup>  
 دو بیت اخیرِ قطعهٔ عربی، هر کدام در بیان مفهوم خود مستقل‌اند و هر یک  
 حکمتی را در بر دارند و می‌توانند جداگانه در خاطر ادب‌دوستان و نکته‌دانان ثبت و  
 ضبط شوند و در موارد مشابه بر زبان آنان جاری گردند. به دیگر سخن، حکم جاری  
 مجرای امثال را دارند و این، خود بر ارج و بها و ماندگاریِ قطعه افزوده‌است.

پیشتر در باب اثرپذیری خیام در این قطعه اشاراتی آوردیم. اکنون می‌افزاییم که  
 تعبیر «یا نفس صبراً»، «فواعجبا»، و «اذا... فسیان» از تعبیرِ پرنمونه در اشعار عرب  
 است. نیز صنعت «لزوم ما لایلزم» که خیام در این قطعه بدان ملتزم است، پیشینه‌ای  
 دیرین در شعر عرب دارد و درین میان به ویژه باید از ابوالعلاء معری نام برد که در  
 «لزومیات» خود سراسر بدان پایبند است<sup>۱۱۳</sup>.

در پایان از دو تن به ویژه باید نام بُرد، یکی طغرای که به تقریب، معاصر خیام  
 است و در قصیده‌ای<sup>۱۱۴</sup> اتفاقاً هم تعبیر «تصاریف الحوادث» را به کار برده و هم در  
 بیتی چنین آورده‌است:

يُبْهَقُ عَنْ نَيْلِ الْمَعَالِي خُطَاهُمْ      فَمَسِيَانِ سَاعٍ لِلْمَعَالِي وَ قَاعِدُهُ

دیگری امام فخر رازی (۵۴۴ - ۶۰۶ هـ.) است که در قطعه‌ای پنج بیتی با  
 آغازینه بسیار همانندِ قطعهٔ عربی خیام، جوابیه‌ای عالمانه به این قطعه داده‌است:

۱۱۲. این رباعی در منابع کهن نیامده‌است، لیکن در *طربخانه* (چاپ گولپینارلی، ۱۳۸۰، ص ۹۰) نقل شده‌است.  
 ۱۱۳. از مصادیق «لزوم ما لایلزم» یا «اعتات» که خیام در این قطعه بدان التزام دارد، پایبندی به حرف عین پیش از  
 روی در همهٔ قوافی است که آن را ذوق‌افینین هم می‌نامند. دکتر الطیب، استاد و ادیب معاصر سودانی (طیب،  
 عبدالله؛ *المُرشد الی فهم اشعار العرب و صناعتها*؛ ج ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ هـ. = ۲۰۰۰ م.؛ ج ۱، ص  
 ۴۲ و ۴۳) سابقهٔ این صنعت را به شعر جاهلی می‌رساند و برخی از شاعران ملتزم به آن را نام می‌برد و اتفاقاً  
 چهار بیت از این قطعهٔ خیام (به ترتیب ابیات ۱، ۲، ۴ و ۳) را هم به عنوان نمونهٔ آن نقل کرده‌است. در راهبایی به  
 این ارجاع، خود را مرهون اشارت سرکار خانم مهوش اسدی خمami میدانم که به توسط جناب دکتر چاوشی به  
 این بنده رسید.

۱۱۴. این قصیده، دالیه‌ای است در ۶۹ بیت با مطلع:

فؤاد علی کَرِّ الحوادثِ مارد      و عزم علی جور النوائبِ قاصد

که تعبیر «تصاریف الحوادث» در بیت بیست و سوم آن آمده، و بیت منقول در متن، بیت پنجاه و پنجم آن است  
 (طغرائی، حسین بن علی؛ *دیوان الطغرائی*؛ تحقیق علی جواد الطاهر، و یحیی الجبوری، الکویت: دار القلم،  
 ۱۴۰۳ هـ. = ۱۹۸۳ م.، صص ۱۲۳ - ۱۳۱). شاعر در این بیت می‌گوید: «گامه‌اشان از رسیدن به بزرگواری‌ها  
 بازمی‌ماند، و بدین ترتیب آن‌که برای کارهای بزرگوارانه و مراتب عالی می‌کوشد با آن‌که هیچ نمی‌کوشد، یکسان  
 است». گفتنی است برابر نهادنِ «سعی» و «قعود» هم از نمونه‌های پرکاربرد در متون نظم و نثر عربی است.

أَلْفَلَوْ كُنَعْتَ نَفْسِي بِمَيْسُورِ بُلْعَةٍ      لَمَا سَبَقْتُ فِي الْمَكْرُمَاتِ رَجَالَهَا  
 وَ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا مُنَاسِبَةً لَهَا      لَمَا اسْتَحْقَرْتُ نُقْصَانَهَا وَ كَمَالَهَا  
 وَ لَا أَرَمْتُ الدُّنْيَا بِعَيْنِ كَرَامَةٍ      وَ لَا أَتَوَقَّيْتُ سَوْءَهَا وَ أَخْتِلَالَهَا  
 وَ ذَاكَ لِأَنَّيَ عَارِفٌ بِفَنَائِهَا      وَ مُسْتَيْفِئٌ نَرْحَالَهَا وَ أَنْجِلَالَهَا  
 أَرْوْمُ أُمُوراً يَضْفُرُ اللَّذَهْرُ عِنْدَهَا      وَ تَسْتَنْظِمُ الْأَفْلَاقُ طُرُقَ أوصَالِهَا<sup>۱۱۵</sup>

گوید: اگر نفسم به اندک قوتی قانع می‌بود، در کارهای بزرگوارانه و بزرگ‌منشانه از دیگران پیشی نمی‌گرفت؛ و اگر دنیا، مناسبِ جانِ من بود، هرگز نقصان یا کمال آن را ناچیز و حقیر نمی‌شمرد. من نه با دیده کرامت به دنیا می‌نگرم و نه از بدی و ناهماهنگی آن اجتناب می‌کنم چه، به فناء آن آگاهم و یقین دارم که سپری خواهد شد و از هم خواهد پاشید. من چشم به اموری دوخته‌ام که روزگار (با همه عظمتش) در مقابل آن کوچک است و مجموعه افلاک، رسیدن به آن امور را بزرگ می‌شمارند.

### قطعه دوم

این قطعه چهار بیتی، با روی «راء» مکسور (به اشباع کسره) و باز در بحر طویل است. وزن آغازینه و تغییرات عروضی آن عیناً همان است که درباره مطلع قطعه نخست آوردیم.

(۱) تَدِينُ لِي الدُّنْيَا بَلِ السَّبْعَةُ الْعُلَى      بَلِ الْفَلَكَ الْأَعْلَى إِذَا جَاشَ خَاطِرِي  
 (۲) أَصُومُ عَنِ الْفَحْشَاءِ جَهْرًا وَ خُفْيَةً      عَفَافًا وَ إِفْطَارِي بِتَقْدِيسِ فِاطِرِي  
 (۳) وَ كَمْ عُصْبَةٍ ضَلَّتْ عَنِ الْحَقِّ فَاهْتَدَتْ      لِطُرُقِ الْهُدَى مِنْ فَيْضِ الْمُتَقَاتِرِ  
 (۴) فَإِنَّ صِرَاطِي الْمُسْتَقِيمِ بَصَائِرُ      نُصِبْنَ عَلَيَّ وَادِي الْعَمَى كَالْفَنَاطِرِ  
 قطعه فوق در نزهة الارواح شهرزوری<sup>۱۱۶</sup> و - بنا به گزارش استاد مینوی<sup>۱۱۷</sup> - در

۱۱۵. صفدی، خلیل بن ابی‌بک؛ الوافی بالوفیات؛ به اهتمام س. دیدرینج (Sven Dedering)، چاپ دوم، ویسبادن (Wiesbaden)؛ دارالنشر فرانز شتاینر (Franz Steiner)، ج ۴ (۱۳۹۴ هـ = ۱۹۷۴ م.)، ص ۲۵۷ (ذیل الامام فخرالدین الرازی، محمد بن عمر).

۱۱۶. شهرزوری، ۱۴۱۴ هـ. ص ۵۳۶. نیز علامه قزوینی در حواشی چهارمقاله (ص ۳۱۳): گوپینارلی (ص ۱۳۹) و استاد همائی (ص ۱۶۹) در طریخانہ، دانش در مقدمه رباعیات حکیم عمر خیام (ص ۲۹)، و درّی در کنزالحکمه (ص ۷۵) هر کدام به نوبه خود روایتگر نقل شهرزوری‌اند و روایت‌های آن‌ها هم‌گام با هم متفاوت است که در شرح هر بیت بدان اشاره خواهد شد. ۱۱۷. مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۳.

رسالة ملحقه به تتمه صوان الحکمة مذکور است<sup>۱۱۸</sup>.

ترجمه‌هایی منشور هم از آن در دست است<sup>۱۱۹</sup> و دوست گرامی جناب آقای آقادهوودی آن را این‌گونه به نظم فارسی درآورده است:

جوشد چو دریای درون، از سینه دُر ریزد برون  
هان روزه دارم صبح و شب، از ناسزا بربسته لب  
هم هادی‌ام گم‌گشته را، هم ناجی‌ام درمانده را  
هستم صراطِ بی‌عوج، تا بگذرد هر دو حَرَج

۱. به جای «تدین» کلمات «مدیر»، «تدیر»، «یدیر» و «یدبر» هم گزارش شده که به نظر می‌رسد همگی تصحیف باشد. در برخی روایت‌های شهرزوری، «الْأَفْقُ» به جای «الفلک» آمده است.

«دان ی: تابع بودن، مطیع شدن، تن در دادن، زیر سلطه کسی بودن، منقاد بودن، و سر تمکین فرود آوردن. «تدیر» از اداره: چرخاندن، گرداندن، به جریان انداختن، به دوران انداختن، رهبری کردن، و اداره کردن. «یدبر» از تدبیر: سازمان دادن، متصدی کاری بودن یا شدن، اداره کردن و سامان دادن. «العلی» جمع «العلیا» و «الاعلی»: بالاترین، رفیع، بسیار بلند، و بالا. «الفلک الاعلی»: فراخ‌ترین فلک که کلیه عالم اندر جوف او قرار دارد. «الافق الاعلی» تعبیری قرآنی<sup>۱۲۰</sup> است به معنی دورترین و بالاترین بخش آسمان. «جاش ی: جوش آمدن، سررفتن، مضطرب شدن، خشمگین شدن. «خاطر»: اندیشه، خیال، میل و تمایل.

«الدنیا» فاعلِ «تدین» است و کلمه‌های «السبعة» و «الفلک»، معطوف بر آن است. اگر بر ضبط «یدیر» اصرار داشته باشیم، «خاطر» یا ضمیر راجع به آن، فاعلِ

۱۱۸. در تراجم سده سیزده نیز این قطعه یا بخشی از آن آمده است، برای نمونه نگر: خوانساری، محمدباقر بن زین‌العابدین الموسوی؛ *روضات الجنات، فی احوال العلماء و السادات*؛ ج ۸، قم: مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۴۹، ج ۵، ص ۳۱۱؛ و نیز نگر: زنوزی، محمدحسن بن عبدالرسول؛ *ریاض الجنه*؛ ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۸، ص ۵۷۳؛ در این کتاب، قطعه اول و دوم و سوم به ترتیب عکس و با اختلافاتی شگفت در ضبط کلمات - که ظاهراً ناشی از بدخوانی است - آمده است. نیز گفتنی است در کتاب *مشاهیر شعراء الشیعة* (شستر، عبدالحسین؛ ج ۵، قم: المکتبه الادبیه المختصه، ۱۴۲۱ هـ. ج ۳، ص ۲۸۹) دو بیت نخست این قطعه، تحت عنوان «و من رباعياته العربية» آمده است.

۱۱۹. مصطفوی، ۱۳۳۹، ص ۱۱۳۵؛ و نگر: یکانی، ۱۳۴۲، ص ۴۰۵؛ و نگر: دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۵ و ۹۸؛ و نگر: سبحانی، ۱۳۷۹، ص ۲۹ - پانویس.



## اشعار عربی ختیام ۲۰۹

«یدیر»، و «الدنیا» مفعولِ آن خواهد بود و در این صورت «السبعة» و «الفلک» هم منصوب خوانده می‌شود، یعنی اندیشهٔ من در صورت جوشش و غلیان، دنیا و... را مسخر من خواهد کرد. بر اساس ضبط «یدبر»، ضمیر «یاء» متکلم در «لی» دیگر مفتوح نخواهد بود و به علت التقاء ساکنین خوانده نمی‌شود و از نظر نحوی هم ارکان کلام، اعراب حالت قبل (ضبط «یدیر») را خواهد داشت. «السبعة» صفت جانشین موصوف (و در اصل «السموات السبع» بوده) است.

گوید: اگر اندیشه پربار و احساس سرشارم به جوش آید، دنیا که سهل است، هفت آسمان افزاشته بل که فلک اعلی هم مسخر من خواهد بود.

۲. به جای «خفیه» کلمهٔ «خیفه» هم گزارش شده که تصحیف است. در برخی کتب، «عفاناً» به جای «عفافاً» آمده که خطای چاپی است.

«صام عن»: امتناع ورزیدن از (چیزی)، خودداری کردن، روزه داشتن، روزه گرفتن، امساک، پرهیز. «الفحشاء»: گفتار یا کردار ناشایست، دشنام و ناسزا، بدزبانی، گستاخی و بی‌شرمی. «جهراً»: آشکارا، بی‌پرده. «خفیه»: در نهان، در خفا، مخفیانه، پنهانی، و دور از چشم دیگران. «عفاف»: پرهیز کردن، خویشتن‌داری کردن، پارسایی، پاکدامنی، شرم و حیا، تقوی، درستکاری و راستی. «تقدیس»: بزرگ و منزه خواندن، خداوند را با وصف «قدوس» یادکردن، پاک ستایی. «فاطر»: آفریننده، خالق.

«جهراً» حال مؤول به مشتق (متجاهراً) است. «خفیه» هم به تأویلی مشابه، معطوف بر آن است. «عفافاً» یا مفعول له برای «اصوم» و یا جانشین مفعول مطلق و یا حال دوم (به تأویل عفیفاً) است. «بتقدیس» متعلق به محذوف، خبر برای «افطاری» است.

گوید: هیچ‌گاه زبان به گفتار ناشایست نمی‌گشایم و دست به کردار ناسزا نمی‌یازم، نه آشکارا (که همه می‌دانند) و نه در نهان (که برخی می‌پندارند)، چرا که پارسایی خوی من است و اگر لب باز کنم، تنها تسبیح پروردگارم را بر زبان می‌رانم.

۳. در یکی از روایت‌های شهرزوری، «صلب» به جای «صلت» ضبط شده که تصحیف است. در همهٔ نسخ شهرزوری بجز نسخهٔ مطبوع و روایت دژی، «بطرق» ضبط شده است. به جای «فیضی» کلمهٔ «فیضه» و «فیض» هم گزارش شده که ظاهراً

تصحیف است.

«عصبة»: گروه، دسته، انجمن، طایفه. «ضَلَّ - عَنِ»: منحرف شدن از، به بیراهه رفتن، گمراه شدن. «اهتدی»: هدایت شد، راه یافت، از باطل به حق بازگشت، راه راست یا حق را پیدا کرد، خواستار هدایت شد. «اهتدی» با حرف جرّ «الی» به کار می‌رود؛ در این جا یا باید حرف جرّ «باء» را به معنی ظرفیت و معادل «فی» گرفت که خالی از تکلف نیست چه، کسی که در راه هدایت است، هدایت یابی و هدایت خواهی برایش معنی ندارد، و یا باید به معنی سببیت گرفت یعنی به واسطه راه‌های هدایت که از فیض ریزان من پدید آمده‌است، هدایت یافته‌اند؛ اما حرف جرّ «لام» در مورد هدایت، به معنی «الی» به کار رفته‌است، چنان‌که در آیه شریفه ﴿أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾<sup>۱۲۱</sup> مشهود است. «طُرُق» در اصل «طُرُق» و جمع «طریق» و «طُرُقَة» است که به ضرورت شعری (تسکین متحرک) به سکون خوانده می‌شود. «فیض»: خیر کثیر، برکات سرشار. «المتقاطر» اسم فاعل از «تقاطر»: پیایی آمدن، پشت سر هم فروباریدن.

«کم» در این جا خبریّه و برای افاده تکثیر است. «مِن» می‌تواند به معنی تعلیل باشد.

گوید: چه بسیار گروه‌هایی که از راه حق منحرف شده بودند و در پرتو فیض سرشار و ریزان من به راه هدایت بازگشتند.

۴. به جای «بصائر»، کلمه «معابر» هم گزارش شده‌است. به جای «نصبین»، کلمه «یصبین» هم روایت شده که ظاهراً تصحیف است. علامه قزوینی به جای «القناطر»، لفظ «کالقنفا» را گزارده که ظاهراً هم مصحف است و هم افتادگی دارد، چنان‌که علامه خود، با عبارت «کذا فی الاصل» برناهمخوانی آن توجه داده‌است. «بصائر» جمع «بصیره»: بینش، فهم، روشن بینی. «معابر» جمع «مِعْبَر»: وسیله و واسطه عبور، گذرگاه، پل. «نصبین» ماضی مجهول صیغه جمع مؤنث غایب از «نَصَبَ»: برنهادن، برپا کردن. «يُصَبِّنَ» مضارع مجهول صیغه جمع مؤنث غایب از «أصاب»: رسیدن، روی آوردن، اقبال کردن. «العمی»: کوری، نابینایی، گمراهی. «القناطر» جمع «القنطرة»: پل روی درّه، قوس، گذرگاه، پل سنگی طاق دار، سد.

مصراع دوم، جمله وصفیه برای «بصائر» یا «معابر» است.  
گوید: «راه راست من دیدگاه حقیقت بینی است که چون پل هایی بر روی درّه گمراهی و کوردلی نهاده اند»<sup>۱۲۲</sup>.

### قطعه سوم

این قطعه در سه بیت با روئ میم مفتوح، و در بحر وافر است. وزن عروضی آغازینه آن چنین است:

مفاعلتن مفاعلتن فعولن

مفاعیلن مفاعلتن فعولن

که در آن «عصب» - یعنی تسکین پنجمین حرف تفعیله - صورت گرفته و «مفاعلتن» به «مفاعلتن (= مفاعیلن)» مبدل گشته است.

(۱) سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْعَالِي  
بِصَائِبِ فِكْرَةٍ وَعُلُوِّ هِمَّةٍ  
(۲) وَلَا حِجْمَتِي نُوْرُ الْهُدَى فِي  
لَيْالٍ لِإِسْطَلَالَةِ مُذَلِّهِمَّةٍ  
(۳) يُرِيدُ الْجَاهِلُونَ لِيُطْفِئُوهُ  
وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّهَ

با صرف نظر از ذیل تتمه صوان الحکمة<sup>۱۲۳</sup>، برخی از خیام پژوهان عربی زبان، این قطعه را به خیام منسوب ساخته ولی سند آن را معلوم نکرده اند<sup>۱۲۴</sup>؛ زان پس به

۱۲۲. مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۳.

۱۲۳. دشتی، ۱۳۴۲، ص ۹۵.

۱۲۴. عیسی اسکندر المعلوف در مقاله ای با عنوان «عمر الخیام، ما عرفه العرب عنه» که در مجله الهلال (سال ۱۸، جزء ۶، مارس (آذار) ۱۹۱۰ م. = صفر ۱۳۲۸ هـ، صص ۳۶۵-۳۶۲) به چاپ رسانیده، (در ص ۳۶۴) می نویسد: «و له باللغة العربية اشعار... و قد وقعت في كتاب ينموذج الأدب والحكم لناجم أفندي المطبوع في بيروت على مقطعات له، منها قوله:...»، و آنگاه سه قطعه عربی منسوب به خیام، از جمله قطعه مورد بحث (سبقت...) را می آورد. می افزاید نام کامل کتاب، هدیه الامم و ينموذج الأدب والحكم تأليف عبدالرحمن ناچم الشهرزوري (زنده در ۱۲۹۴ هـ = ۱۸۷۷ م.) است (کماله، عمر رضا؛ معجم المؤلفين، تراجم مصنفی الکتب العربیة؛ ۱۵ ج، دمشق: مکتبه الترقی، ۱۳۷۶ هـ = ۱۹۵۷ م.، ج ۵، ص ۱۹۷؛ و نیز نگر: سرکیس، ۱۴۱۰ هـ، ج ۲ / ۱۲۸۱). جستجوی گسترده این بنده در کتابخانه های عمومی کشور برای دستیابی به این کتاب ناکام ماند. نیز بنا به افاده شفاهی جناب دکتر چاوشی، خانم مهوش اسدی در کتاب خود در باره خیام آورده است که دکتر یوسف بکار در ص ۱۱۹ شماره اول (ایار ۱۹۹۲ م.) مجله دانشگاه مؤته به نام رایة مؤتة، مقاله عیسی أفندي مذکور را به عنوان مأخذ «ودیع البستانی» در ایراد قطعات عربی منسوب به خیام معرفی کرده است. بدین ترتیب، دو قطعه از این سروده ها به کتاب رباعیات عمر خیام (دانش، ۱۹۲۲ م.، ص ۳۶۱)، و کتاب عمر الخیام (صراف، ۱۹۵۰ م.)

ص ۱۰۶) هم راه بسافته است (نیز نگر: دانش، ۱۳۷۹، ص ۹۶؛ و نیز نگر: گسولپینارلی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰).

کتب محققان ایرانی هم راه یافته است<sup>۱۲۵</sup>. چنان که گذشت نگارنده این سطور اتفاقاً این سه بیت را در خاتمه کتاب الايضاح خطیب قزوینی (درگذشته ۷۳۹ هـ.) ملاحظه کرده و در این نوشتار، برای اولین بار است که این سند نویافته را به خیام دوستان ارائه می‌کند<sup>۱۲۶</sup>. نیز به گزارش فهرست‌نگاران نسخ خطی مجلس شورای اسلامی در دست‌نویس مجموعه‌ای از قرن هفتم، این ابیات به خیام منسوب شده است<sup>۱۲۷</sup>.

اما یکی از ترجمه‌نگاران، به نام علی القاری (درگذشته ۱۰۱۴ هـ.) این سه بیت را از آن شخصی به نام «ابوبکر بن مسعود الکاسانی» (درگذشته ۵۸۷ هـ.) دانسته است که تراجم‌نگاری دیگر در ذیل این مدعا به استناد گفته تراجم‌نگار سومی، به انتساب این قطعه به خیام اشاره کرده است<sup>۱۲۸</sup>. می‌گوییم هم ابوبکر یاد شده، به فاصله نیم قرن از عمر خیام متأخر است و هم قاری تراجم‌نگار، دست کم سه قرن پس از خطیب قزوینی روایتگر این قطعه می‌زیسته است. بدین روی ما هم چنان بر انتساب آن به خیام پای می‌فشاریم.

نکته: چنان‌که خواهیم آورد شاعر در بیت سوم این قطعه، آیه‌ای از قرآن کریم را اقتباس<sup>۱۲۹</sup> کرده و همین باعث شده است که این قطعه به کتب علوم بلاغت راه یابد

۱۲۵. نگر: همائی، ۱۳۴۲، ص ۱۷۰؛ و نیز نگر: یکانی، ۱۳۴۲، ص ۴۰۷.

۱۲۶. خطیب قزوینی، جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمن؛ *الایضاح فی علوم البلاغة*؛ شرح و تعلق و تنقیح محمد عبدالمنعم خفاجی، چاپ سوم، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ۱۳۹۱ هـ. = ۱۹۷۱ م، ص ۵۷۹.

۱۲۷. این نسخه به شماره «۱۳۶۸۴» ثبت گردیده است (دانش‌پژوه، محمدتقی، و بهاء‌الدین علمی انواری؛ *فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا*؛ [بی‌جا]، [بی‌تا]، ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۱۴۷. ذیل مدخل ۲۸۶).

۱۲۸. بر اساس افاده مؤلف *الفوائد البهیة* (لکنوی هندی، محمد عبدالحی؛ *الفوائد البهیة، فی تراجم الحنفیة*؛ تصحیح و تعلق سید محمد بدرالدین ابوفراس النعمانی، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۲۴ هـ، ص ۵۳)، «علی القاری» در کتاب *الاثمار الجنیة، فی طبقات/اسماء الحنفیة*، ذیل مترجم یادشده - یعنی ابوبکر بن مسعود الکاسانی - این قطعه را به همو منتسب ساخته، ولی «حسن حللی» در حواشی *تلویح*، آن را به عمر خیام منسوب کرده است. گفتنی است در رهیابی به این کتاب، خود را و امدار یادداشتی از علامه قزوینی می‌دانم (قزوینی، محمد؛ *یادداشتهای قزوینی*؛ به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، ۱۰ ج در ۵ مجلد؛ تهران: علمی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۳۱ = ص ۱۰۲۰ پیاپی).

۱۲۹. اقتباس آن است که در ضمن کلام، بخشی از یک آیه یا حدیث آورده شود بی آن که به مأخذ آن اشاره گردد (رادفر، ابوالقاسم؛ *فرهنگ بلاغی - ادبی*؛ ج ۲ (با صفحه‌شمار پیاپی)، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۲).

## اشعار عربی ختیم ۲۱۳

و به عنوان یکی از شواهد شعری بلاغی، ماندگاری خود را تضمین کند<sup>۱۳۰</sup>. این قطعه هم چند ترجمه منشور دارد<sup>۱۳۱</sup>، اما ترجمه منظوم جناب آقای آقاداودی چنین است:

با علو همت و رای صواب	گوی سبقت برده‌ام از همگان
شام تار گمراهان چون ماهتاب	نور علم و حکمتم روشن نمود
لیک حق گفتا «یتیم» در کتاب <sup>۱۳۲</sup>	جاهلان خاموشی اش را طالب اند

۱. در ذیل تتمه صوان الحکمة به روایت مینوی، «بحسن خلیقة» به جای «بصائب فکرة» آمده است<sup>۱۳۳</sup>.

«المعالی» جمع «المعلاة»: رفعت مقام، شرافت، ارجمندی، و منزلت والا. «صائب»: درست، صحیح، شایسته. «خلیقة»: طبیعت، سرشت، خلق و خوی. گوید: با درست‌اندیشی و همت بلند به سوی قلّه کرامت و شرافت شتافتیم و در این راه از جهانیان گوی سبقت ربودم.

۲. معلوف، «فلاح» را به جای «ولاح» گزارش کرده است. در الفوائد البهیة، «بالضلالة» به جای «للضلالة» آمده است.

«لاح»: نمایان شدن، جلوه کردن، درخشیدن، برق زدن. «مدلهمة» اسم فاعل از «ادلهمام»: تیره و تار، تاریک، قیرگون.

۱۳۰. نگر: عباسی، عبدالرحیم بن عبدالرحمن؛ معاهد التنصیص، علی شواهد التلخیص، تحفیق محمد معینی الدین عبدالحمید، ۴ ج در دو مجلد، بیروت: عالم الکتب، ۱۳۶۳ هـ = ۱۹۴۷ م، ج ۴، ص ۱۴۰؛ و نیز نگر: مدنی، سید علی خان بن احمد معروف به ابن معصوم؛ انوار الربیع، فی انواع البدیع، حقیقه و ترجمه لشعرا نه شاکر هادی شکر، ۷ ج، کربلاء: مکتبه العرفان، ۱۳۸۸ هـ = ۱۹۶۸ م، ج ۲، ص ۲۲۱؛ و نیز نگر: خطیب فروزینی، جلال الدین محمد بن عبدالرحمن؛ تلخیص المفتاح؛ ضبطه و شرحه عبدالرحمن البرقوقی، چاپ دوم، مصر: المکتبه التجاریة الكبرى، ۱۳۵۰ هـ = ۱۹۳۲ م، ص ۴۲۴ (پانوشت)؛ و نیز نگر: هاشمی، السید احمد؛ جواهر البلاغة، فی المعانی و البیان و البدیع؛ ضبط و تدقیق و توثیق یوسف الصمیلی، بیروت: المکتبه العصریة، ۱۴۲۲ هـ = ۲۰۰۲ م، ص ۳۳۹.

۱۳۱. یکانی، ۱۳۴۸، ص ۴۰۷؛ و نگر: دانش، ۱۳۷۹، ص ۹۶ (پانوشت ۱).

۱۳۲. سرابنده محترم، ترجمه دیگری هم در وزن رباعی سروده است:

اندر دو جهان، گوی مرادم بوده است	اندیشه و همت، اوستادم بوده است
خورشید صفت، حکمت و علم رخسید	بر ظلمتیان چو بامدادم بوده است
خصمان بداندیش، زوالش خواهند	حق خواست کمالش، که به یادم بوده است

۱۳۳. یکی از ختیم‌پژوهان عرب (فاضل، ۱۹۵۱ م، ص ۴۴)، عبارت مورد بحث را به صورت «بثاقب فکرة» (= فکر نافذ، تیزبینی و زیرکی) ضبط کرده است.

در «للضلالة» حرف «لام» برای فکاً اضافه آمده و در اصل «لیالی الضلالة المدلهمة» (= شب‌های تارگمراهی) بوده است. اما اگر «بالضلالة» بخوانیم، جار و مجرور به «مدلهمة» تعلق دارد، یعنی تیرگی آن شب‌ها به واسطه ضلالت است. گوید: و در پرتو حکمت و عقل و منطق من، نور هدایت در شبهای تارگمراهی نمایان شد.

۳. در نقل معلوف، «الجاحدون» به جای «الجاهلون» و «لیطفئوها» به جای «لیطفئوه» آمده است.

«الجاحدون»: منکران، ناباوران. «أطفأه» از «اطفاء»: خاموش کردن، فرونشاندن. «أبی»: رد کردن، سرباز زدن، ابا داشتن؛ «أبی الّا أن يفعل»: درانجام دادن آن اصرار ورزید؛ «أبی الله الّا أن»: خدا خواست که. «أتم» از «اتمام»: تمام کردن، تکمیل کردن، به کمال رساندن.

ضمیر مفعولی در «لیطفئوه/لیطفئوها» اگر مذکر فرض شود، همچون ضمیر در «یتمه» به نور برمی گردد، و اگر مؤنث فرض شود، «حکمتی» در بیت پیشین، مرجع آن است. «أن یتمه» مفعول به برای «أبی» است و استثناء در این جا اصطلاحاً «مُفْرَع» است.

گوید: نادانان می خواهند این نور را خاموش کنند لیکن خدا می خواهد آن را به کمال رساند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مآل جامع علوم انسانی

#### تحلیل ادبی قطعه دوم و سوم

درباره زمان و مناسبت سرودن این دو قطعه، سندی در دست نیست اما با توجه به محتوای آن‌ها می توان حدس زد که خیام آن‌ها را دست کم در میان سالی و آنگاه که هدف تیرهای اتهام قرار گرفته بوده، سروده است و شاید این دو قطعه «بعد از آن‌که اهل عصر، قسح در دین وی کردند، و مکنون سرّ او آشکارا گردانیدندی»<sup>۱۳۴</sup> منتشر گشته است.

از نگاه برخی خیام پژوهان عرب، آهنگ و لحن قطعه «تدین لی الدنيا...» عربی

۱۳۴. عبارت منقول در متن، برگرفته از ترجمه تاریخ الحکماء قفطی (ص ۳۳۷) است.

اصیل است و در قطعه بعد هم روح شعر و موسیقی عربی پدیدار است<sup>۱۳۵</sup>.  
 خیّام در این دو سروده، بیش از آن که قصد فخر داشته باشد<sup>۱۳۶</sup>، دفاع از خود را در نظر داشته و اتهامات خود را یکایک پاسخ گفته است، هرچند این دفاعیه را در قطعه «تدین لی...» با بیتی آغاز می‌کند که سراسر فخر ورزیدن و به خود نازیدن است<sup>۱۳۷</sup>. او خود را اقیانوسی آرام دانسته که اگر به تلاطم بیفتد، همه هستی در برابر آن سر فرود خواهد آورد. این بیت با بیت نخست قطعه بعد («سبقت العالمین...») هم‌آهنگ است البته فخر در بیت «تدین لی...»، در اوج اسطوره‌ای خود قرار دارد چه، خیّام آن‌چه را در رباعی

«گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان  
 برداشتمی من این فلک را ز میان  
 وز نو فلکی دگر چنان ساختمی  
 کازاده به کام دل رسیدی آسان»<sup>۱۳۸</sup>

آرزو کرده، در این بیت بدون هیچ استبعادی به خود نسبت می‌دهد؛ اما فخر در بیت «سبقت العالمین...» به گونه‌ای پذیرفتنی‌تر عرضه شده است، هر چند مفاد بیت «تدین لی...» را می‌توان برداشتی از آیه شریفه ﴿سَخَّر لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱۳۹</sup> و آیات مشابه آن<sup>۱۴۰</sup> هم دانست. مراد از جوشش خاطر هم در

۱۳۵. حفنی، ۱۴۱۲ هـ، ص ۱۷۷.

۱۳۶. خیّام پژوه مشهور عراقی در اثر ماندگار خود (صُرَاف، ۱۳۵۰ هـ، ص ۱۰۶) در ذیل قطعه فوق می‌نویسد: «من خیّام را اهل فخر نیافته‌ام، که او را آبتی در تواضع و فروتنی شناختم»؛ عبدالحق فاضل، خیّام پژوه و مترجم عربی رباعیات خیّام هم در این باره می‌نویسد: «موضوع فخر هرچند در شعر عربی خیّام، به روشنی مشهود است، اما در رباعیات او کم‌تر به چشم می‌خورد و من نمی‌دانم چرا خیّام، عمده بزرگ‌منشی و فخرورزی خود را در این چند بیت انگشت‌شمار عربی گنجانیده است. شاید هرگاه خودشیفتگی‌اش فوران می‌کرده و از فرزاندگی خود به اعجاب می‌آمده، به زبان عربی - که «فخر» در آن شیوع دارد - پناه می‌برده است» (فاضل، ۱۹۵۱ م، ص ۴۶).

۱۳۷. خیّام در مقدمه رساله جبر و مقابله (*دانشنامه خیّامی*)، ص ۱۶۳ و ۱۷۷، پس از آن که با استناد به آیه (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (الشرح ۹۳: ۱۱)، یادکرد نعمت‌ها را سپاس از مُنعم قلمداد می‌کند، عبارتی دارد که به دریافت درسی این دو قطعه عربی کمک می‌کند. ترجمه یکی از خیّام‌پژوهان معاصر (اقبال آشتیانی، عباس؛ «راجع به احوال حکیم عمر خیّام نیشابوری»؛ *مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی*)، بخش نخست: گردآوری و تدوین سید محمد دبیرسیاقی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹، صص ۴۰۳-۴۱۹، ص ۴۱۹) از این عبارت چنین است: «بیننده این سطور گمان نبرد که محرک نویسنده در بیان این عبارت خودخواهی و جاه‌طلبی است چه، این از عادت بینوایان جاهلوس خودستاست و هیچ کس جز دونان به خودستایی نپردازد».

۱۳۸. فولادوند، ۱۳۷۸، ص ۶۴ و ۲۰۴ (در جمله رباعیات «خوشه پروین»).

۱۳۹. الجائیه (۴۵): ۱۳. ترجمه فولادوند: «و آن‌چه را در آسمان‌ها و آن‌چه را در زمین است، به سود شما رام کرد».

۱۴۰. ابراهیم (۱۴): ۳۲ و ۳۳؛ النحل (۱۶): ۱۲ و ۱۴؛ الحج (۲۲): ۶۵؛ لقمان (۳۱): ۲۰؛ و...

پایان بیت، بیرون ریختن دانش و حکمت از سینه پر رمز و راز شاعر است و بسیار بعید است که به فوران طبع شعری و شعرگویی او نظر داشته باشد<sup>۱۴۱</sup> بل که می توان گفت خاطرِ جو شان شاعر، همان است که در مطلع قطعه بعد با تعبیر اندیشه صائب و همت بلند یاد شده است.

شاید بتوان از این مفاخره، راز صُنّت و خسّت خیّام را در کار تعلیم و تصنیف دریافت<sup>۱۴۲</sup> که «ابنای روزگار را مستعد نمی بیند و کوتاه بینی آنهارا مانع اشاعه حکمت و موجب دغدغه و ایذای حکیم می شمرد»<sup>۱۴۳</sup> و می گوید شما مخاطبان من همین اندازه را که از من فرا گرفته اید، بر نمی تابید و تهمت ها بر من روا می دارید، حال اگر بخواهم همه حقائق نهفته در سینه ام را بازگویم - که جهان تکوین در برابر این «عالم اکبر»<sup>۱۴۴</sup> یارای عرض اندام ندارد و سرافکننده است - چه خواهید کرد و چه خواهید گفت؟!

از سویی مطلع این دو قطعه، هم با ماجرای خیّام و خواجه بزرگ کاشانی در عهد ملک شاه که خاقانی آورده، سازگار است:

"روزی خواجه به دیوان نشسته بود، عمر خیّام درآمد و گفت: «ای صدر جهان از وجه ده هزار دینار معاش هر سال من کهنتر باقی به دیوان عالی مانده است. نایبان دیوان را اشارتی بلیغ می باید تا برسانند». خواجه گفت: «تو جهت سلطان عالم چه

ژوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۴۱. دشتی (ص ۹۵) در ترجمه بیت آورده است: «اگر طبع فیاض بجوشد...»؛ ناگفته نماند تعبیر «جیشان خاطر» در متون نظم و نثر عربی، هم به معنی اندیشه ای که از ذهن بگذرد - و اگر فراچنگ ادیب افتد، آن را بنگارد - آمده است، چنان که در *یتیمه الدهر* (ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری؛ *یتیمه الدهر، فی محاسن اهل العصر*، حقیقه و فصله و ضبطه و شرحه محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ دوم، ۴ ج در ۲ مجلد، القاهرة: مطبعة السعادة، ۱۳۷۵ هـ = ۱۹۵۶ م، ج ۳، ص ۱۷۵) در نیم بینی می خوانیم: «لأکتب ما جاش فی خاطری»، و هم به معنی فوران طبع شعر است، چنان که عبدالکریم الزین، عالم و شاعر معاصر لبنانی در نیم بینی دیگر گفته است: «و لولا حدیث عنک ما جاش خاطری» (امین، السید محسن؛ *أعیان الشیعة*؛ حقیقه و اخرجه و استدرک علیه حسن الامین، ۱۱ ج، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ = ۱۹۸۶ م، ج ۸، ص ۳۶).

۱۴۲. در این باره نگر: اقبال آشتیانی، ۱۳۶۹، ص ۴۱۸.

۱۴۳. زرین کوب، عبدالحسین؛ *با کاروان حله، مجموعه نقد ادبی*؛ چاپ هفتم، تهران: علمی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۳.

۱۴۴. تعبیر «عالم اکبر» برای جهان گسترده و بس ارجمند جان، برگرفته از بینی است منسوب به امام علی ۷ (کیدری، ۱۴۱۹ هـ، ص ۲۴۹):

وَ تَحْسِبُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ  
وَ فَيَكُ انطوى العالمُ الاكْبَرُ  
«آیا پنداری که جرمی خرد باشی، و این جهان بزرگ در تو درگنجده است» (کیدری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۷).



## اشعار عربی خَیّام ۲۱۷

خدمت کنی که هر سال ده هزار دینار مرسوم تو باید داد؟». عمر خَیّام گفت: «واعجباً، من چه خدمت کنم سلطان را! هزار سال آسمان و اختران را در مدار و سیر به شیب و بالا جان باید کردن، تا از این آسیابک، دانه درست چون عمر خَیّام بیرون افتد و از این هفت شهر پای بالا و هفت دیه سرنشیب یک قافله سالار دانش چون من درآید. اما اگر خواهی از هر دهی در نواحی کاشان، چون خواجه ده ده بیرون آرم و به جای او بنشانم، که هر یک از عهده کار خواجهگی بیرون آید». خواجه از جای بشد و سر در پیش افگند، که جواب بس پای بر جای دید. این حکایت به حضرت سلطان ملک شاه بازگفتند، گفت: «بالله که عمر خَیّام راست گفت»<sup>۱۴۵</sup>.

و هم با نظر نظامی عروضی سمرقندی در باره خَیّام که گفت: «در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی دیدم»<sup>۱۴۶</sup>، و هم با بخش اول مفاد این رباعی منسوب به خَیّام که:

از جرم گِل سیاه تا اوج زُحَل      کردم همه مشکلات کُلی را حل  
بگشادم بندهای مشکل به حیل      هر بند گشاده شد بجز بند اجل<sup>۱۴۷</sup>

خَیّام پس از بیان این مدعا به ذکر دلایل آن می پردازد تا فخر خود را مستدل و مبرهن کرده باشد و البته فخرورزی خَیّام به مال و منال نیست که به جمال و کمال نفسانی خود است، چنانکه امام علی علیه السلام راست:

مَنْ كَانَ مُتَخَرِّجاً بِالْمَالِ وَالنَّسَبِ      فَإِنَّمَا فَخْرُنَا بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ<sup>۱۴۸</sup>

و به حسب و نسب هم نمی نازد، چنانکه در بیت منسوب به همان حضرت علیه السلام است:

إِنِّ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ هَا أَنَا ذَا      لَيْسَ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ كَانَ أَبِي<sup>۱۴۹</sup>

۱۴۵. خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی؛ منشآت خاقانی؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۳۳ (ضمن نامه به شروانشاه، صص ۳۲۹ - ۳۳۶).

۱۴۶. نظامی عروضی، ۱۳۳۳، ص ۱۰۱.

۱۴۷. میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۰؛ نیز نگر: فولادوند، ۱۳۷۸، ص ۶۴ و ۱۹۲؛ گفتنی است این رباعی با اندکی اختلاف در روایت، به ابن سینا و فخر رازی هم منتسب است (نقیسی، سعید؛ زندگی و کار و اندیشه و روزگار پور سینا؛ تهران: کتابخانه دانش، ۱۳۳۳، ص ۴۷؛ و نیز نگر: همانی، ۱۳۴۲، ص ۶).

۱۴۸. کیدری، ۱۴۱۹ هـ، ص ۱۵۰؛ ترجمه: اگر کسانی به مال و دارایی خویش می بالند، ما تنها به علم و ادب خود مفتخریم.

۱۴۹. همان، ص ۱۴۱؛ ترجمه: «مرد آن است که بگوید من چنین و چنانم، نه آن که بگوید پدرم چنین و چنان بود»؛

آری اگر عنتره در قصیده‌ای به صلابت و صبر، و پنهان کردن عشق خود، و رویارویی با مصائب و پایداری در برابر آن‌ها و شمشیرزنی و جنگاوری خویش می‌نازد و آنگاه می‌گوید:

«سَمَوْتُ إِلَى الْعُلَا وَ عَلَوْتُ حَتَّى زَأَيْتُ النُّجْمَ تَحْتِي وَ هُوَ يَجْرِي»<sup>۱۵۰</sup>

به سوی بلندی‌ها پرکشیدم و آن اندازه رفعت یافتم که کواکب گردنده را در زیر پای خود دیدم؛

خیام را افتخار از گونه‌ای دیگر است؛ او به فکر و اندیشه و همت بلند خود می‌بالد.

نیز به نظر نگارنده، خیام در این معنی به بیت زیر هم نظر داشته‌است و چنان‌که در بررسی قطعه پایانی خواهیم آورد، در لفظ و آهنگ هم از مصراع دوم آن، به شدت متأثر است:

«لُسْنَا وَ إِنَّا أَحْسَابُنَا كَرُمْتُ مِمَّنْ عَلَى الْأَحْسَابِ يَتَكَلَّمُ»<sup>۱۵۱</sup>

هرچند اصل و نسب ما والا و ارجمند است، اما هیچ‌گاه بر آن متکی نیستیم. با این مقدمه، چشم می‌داریم که خیام چگونه فخر خود را موجه می‌سازد. وی در بیت «اصوم عن...» به «تزکیه نفس» خود می‌پردازد که زبان را هرگز به گفتار ناشایست نیالوده و همواره به تسبیح و تنزیه خالق خویش مشغول کرده‌است. مراد ما از «تزکیه نفس»، معنی لغوی آن («زَكَّى نَفْسَهُ»: مَدَحَهَا) است<sup>۱۵۲</sup> که مرادف

→ متنبی هم در این باره گفته‌است (برقوفی، ج ۲، ص ۴۶):

لَا يَقُومِي شَرَفْتُ بَلْ شَرَفُوا بِي وَ بِنَفْسِي فَخَرْتُ لَا يَجِدُودِي

من به واسطه قوم و قبیله‌ام شرافت نیافته‌ام که خود مایه شرافت آنان‌ام؛ من به خویشتن خویش می‌نازم نه به نیای خویش.

۱۵۰. برگرفته از قصیده‌ای است با مطلع «إذا لعب الغرام بكلِّ حُرٍّ / حمدت تجلّدي و شكرت صبري» (عنتره بن شداد؛ شرح دیوان عنتره بن شداد؛ تحقیق و شرح عبدالمنعم عبدالرؤف شلبی، قدّم له ابراهیم الابیاری، القاهرة: المكتبة التجارية الكبرى، [بی تا]، ص ۸۱).

۱۵۱. بیت، منسوب به متوکل بن عبدالله لیشی است (مرزوقی، ۱۳۷۱ هـ، ج ۴، ص ۱۷۹۰).

۱۵۲. تزکیه نفس در اصطلاح علمای اخلاق، به معنی پاک ساختن و به سامان آوردن نفس است. برخی گفته‌اند خیام، دست کم در مرحله‌ای از عمر اندیشمندانه‌اش معتقد به تزکیه نفس به روش حکیمان بوده‌است و در بیت «اصوم عن الفحشاء» هم بدان تصریح کرده‌است (ذکواتی قراگزلو، ۱۳۷۷، ص ۱۴۶)؛ این گفته با قول قفطی «تاریخ الحكماء قفطی»، ۱۳۷۱، ص ۳۳۶ که «در طلب واحد دیان، سعی و کوشش به تطهیر حرکات بدنیه و

## اشعار عربی خیتام ۲۱۹

خودستایی است و قرآن کریم هم از آن نهی کرده است: ﴿فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۱۵۳</sup> و البته در مقام دفاع از خود و تهمت زدایی، کار ناپسندی نیست و انگهی شاعران در مقام فخر، از دیرباز به پاکدامنی و پاکدلی خود بالیده‌اند؛ زهیر بن ابی سلمی می‌گوید:

«السُّرُّ دُونَ الْفَاحِشَاتِ وَ مَا يَلْقَاكَ دُونَ الْخَيْرِ مِنْ سُرٍّ»<sup>۱۵۴</sup>

میان ما و «فحشاء» پرده‌ای باز دارنده است، در حالی که میان ما و کار خیر، هیچ مانعی نیست.

و یا ابوفراس در فخریه‌ای می‌گوید:

«وَأَنْفُسٌ لِأَتْجَارِهَا الدُّنْيَا وَ عَرْضٌ لِأَبْرُؤِ عَلَيْهِ عَارٌ»<sup>۱۵۵</sup>

نفسی دارم که با رذایل، هیچ قرابتی ندارد و آبرویی که گرد ننگ بر آن نمی‌نشیند. بیت «اصوم عن...»، هم از لحاظ لفظی و هم محتوایی نکات قابل توجهی دارد: در آغاز بیت، دست نیازیدن را با تعبیر «اصوم عن» بیان کرده که در معنی ایهامی‌اش روزه‌داری را هم به ذهن مخاطب می‌آورد و «افطاری» در مصراع دوم، ترشیحی برای این توریه است<sup>۱۵۶</sup>. نمونه چنین کاربردی را در بیت زیر هم می‌بینیم:

«أَصُومُ عَنِ الْوَصْلِ ذَهْرِي وَ قَدْ زَأَيْتُ الْهِلَالَ وَ لَا أَنْطِرُهُ»<sup>۱۵۷</sup>

کاربرد «فحشاء» که برگفتار و کردار ناشایست دلالت دارد، در قالب ترکیب آشنای «عن الفحشاء» ناخودآگاه آیه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾<sup>۱۵۸</sup> را به یاد می‌آورد و شاعر نیز ظاهراً بدان بی توجه نبوده است چه، اگر

→ تزئین نفس انسانیه نمودی، کاملاً سازگار است و می‌تواند خود، مؤیدی بر صحت انتساب بیت «اصوم عن...» به خیتام باشد.

۱۵۳. النجم (۵۳): ۳۲؛ ترجمه فولادوند: «پس خودتان را پاک م شمارید».

۱۵۴. زهیر بن ابی سلمی، *اللدیان*؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۸۴ هـ = ۱۹۶۴ م، ص ۲۹.

۱۵۵. هارون، عبدالسلام؛ *مجموعه المعانی*؛ ج ۲، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ هـ = ۱۹۹۲ م، ج ۱، ص ۴۰۹.

۱۵۶. اگر در ایهام یا توریه از مناسبات معنای غیر مراد استفاده شود، آن را مرشحه می‌نامند (زادفر، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۴۲۶).

۱۵۷. عمادالدین کاتب، محمد بن محمد اصفهانی؛ *خریده القصر و جریده العصر*، قسم شعراء مصر؛ به کوشش احمد امین، شوقی ضیف و احسان عباس، ج ۲، القاهرة: لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۳۷۰ هـ = ۱۹۵۱ م، ج ۱، ص ۷۷ (ذیل ابن سناء الملک).

۱۵۸. المنکبوت (۲۹): ۴۵؛ ترجمه فولادوند: «نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است».

نماز آدمی را از «فحشاء» باز می‌دارد، و خیّام هم تصریح کرده که از «فحشاء» اجتناب می‌ورزد، شاید می‌خواهد بگوید اهل نماز هم است و بدین سان هنرمندانه نماز و روزه را در عبارت کوتاه «اصوم عن الفحشاء» گرد آورده است. عبارت پایانی بیت (و افطاری بتقدیس فاطری) نیز می‌تواند از پایان آیه یاد شده (و لذكر الله اكبر) الهام گرفته باشد. وانگهی - به قرینه آیه‌های ﴿انَّ اللّٰهَ... يَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ...﴾<sup>۱۵۹</sup> و ﴿السَّيْطٰنُ... يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ﴾<sup>۱۶۰</sup>، خیّام می‌خواهد بگوید که ملتزم به اوامر الهی و مخالفت با شیطان است و این دفاع، ساحت خیّام را از هر قیل و قالی مبرّی می‌سازد.

البته به نظر نگارنده، با توجه به این که «فحشاء» در معنی اصلی خود تنها بر «گفتار زشت و ناهنجار» دلالت دارد و با توجه به قرینه «تقدیس» - که به معنی پاک ستایی است و در قرآن کریم همنشین تسبیح است: ﴿وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾<sup>۱۶۱</sup> - باید گفت مراد شاعر از «فحشاء» گفتار ناشایست است نه کردار زشت؛ و این با حال و روز خیّام در آن دوران هم بیش تر سازگار است چه، اتهاماتی که به خیّام می‌زدند، ظاهراً اتهام به فعل ناشایست نبوده و تنها به اندیشه‌های او که بر زبان یا قلمش جاری می‌شده است، خرده می‌گرفته‌اند. از این رو خیّام، ناشایست گویی را از خود نفی کرده است، هرچند قید «عفافاً» نشان می‌دهد که این اجتناب‌ها از روی عفتِ نفس است، یعنی قلبی سلیم دارد که به او چنین عصمت نسبی را ارزانی داشته است.

قید «جهرّاً» و «خفیه» هم بیان می‌کند که هیچ تقیّه‌ای در کار نیست و شاعر، پنهان و آشکارش یکسان است و در هیچ یک از این دو حال، زبان به نابایست و ناپسند نمی‌گشاید.

نکته دیگر این است که بین «افطار» و «فاطر» جناس اشتقاق برقرار است، چنان‌که در بیت نخست هم بین «العلی» و «الاعلی» چنین جناسی مشهود بود و این، برغم کسانی است که می‌گویند چنین لفظ‌پردازی‌هایی را در شعر خیّام کم‌تر دیده‌اند<sup>۱۶۲</sup>.

۱۵۹. النحل (۱۶): ۹۰، ترجمه فولادوند: «در حقیقت خدا... از کار زشت و... باز می‌دارد».

۱۶۰. البقرة (۲): ۲۶۸، ترجمه فولادوند: «شیطان... شما را به زشتی وامی‌دارد».

۱۶۱. البقرة (۲): ۳۰، ترجمه فولادوند: «و حال آن‌که ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم».

۱۶۲. فولادوند، ۱۳۷۸، ص ۷۴؛ البته جناب فولادوند تنها دربارهٔ رباعیات خیّام چنین گفته است، اما استدلالی که

آخرین نکته آن است که این بیت می‌تواند محکی برای ردّ انتساب رباعیاتی به خَیّام باشد که در آن لایبالی‌گری ترویج شده است<sup>۱۶۳</sup>.

و اما در بیت سوم و چهارم قطعه «تدین لی...» که با بیت دوم قطعه بعدی (ولاح بحکمتی...) کاملاً هم‌آواست، شاعر به معرفی شخصیت اجتماعی خود پرداخته و خود را یک هدایتگر واقعی انگاشته است. اگر در بیت قبل، ویژگی روحی و شخصیت درونی خود را عرضه کرده، در این بیت آثار بیرونی این روح پاک و سرفراز را یادآور شده است.

تعبیرهای ضلالت و هدایت، حق، فیض، نور و ظلمت، همه تعبیری قرآنی و اسلامی است. خَیّام با این ابیات، به کلی بر دهان یاوه‌گویان مهر می‌زند که: مرا گمراه و زندیق می‌دانید<sup>۱۶۴</sup> در حالی که دسته دسته مردمان از مسیر حق دور افتاده، به فیض ریزان حکمت من - که چون نوری رخشان دوده ظلمت را از میان برداشته - به راه حق بازگشته‌اند. وی همانند استادش ابن سینا فریاد برمی‌آورد که:

«کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبوده<sup>۱۶۵</sup>

خَیّام می‌گوید: راه من همان راه خداست<sup>۱۶۶</sup> که صراطی است مستقیم، و شاهراهی است که بر مبنای بصیرت بنا شده و چونان پلی رهسپاران را از سقوط در درّه‌های ضلالت ایمن می‌سازد. آری کسی که همواره از فحشا برکنار بوده و جز به ذکر رب، لب نگشوده، بدیهی است که هادی گمراهان باشد و راهی مستقیم فراروی آنان بنهد.

→ کرده، همه سروده‌های او را در بر می‌گیرد؛ نیز در این باره نگر: وحیدیان کامیار، نقی؛ «راز زیبایی رباعیات خَیّام»؛ فصلنامه شـهر، س ۱۱، پاییز ۱۳۸۲ (ش. بسیایی ۳۳)، صص ۴۴-۴۷.

۱۶۳. در کتاب **دمی با خَیّام** (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۲۵۱) در ردّ رباعی «تا بتوانی خدمت رندان می‌کنی / بنیاد نماز و روزه و بران می‌کنی...»، آمده است: «مسلماً با سابقه‌ای که از خوی و روش خَیّام در دست است و کسی که می‌گوید «اصوم عن الفحشاء جهراً و خفیه»، ممکن نیست این رباعی را بگیرد».

۱۶۴. در باره اتهام خَیّام به زندق نگر: صوّاف، ۱۳۵۰، ص ۹۳؛ و نیز نگر: حفنی، ۱۴۱۲، صص ۹۲-۱۲۴. ۱۶۵. نفیسی، ۱۳۳۳، ص ۴۶.

۱۶۶. گفتنی است در **قرآن کریم**، ترکیب «صراط مستقیم» تنها به حضرت حق اضافه شده است ولی خَیّام، جسورانه آن را به خود منتسب می‌کند، تو گویی مدعی است بین صراط حق و صراط او هیچ تفکیکی نیست.

این صراط، به صراط آخرت هم، مانده است؛ آن، انسان‌ها را از فرو افتادن در دوزخ نگه می‌دارد و این، از سقوط در گرداب ضلالت - که تعبیر دیگری از دوزخ است - محافظت می‌کند.

بیت پایانی قطعهٔ اخیر - که از نمونه‌های برتر اقتباس قرآنی<sup>۱۶۷</sup> و برگرفته از آیهٔ شریفه ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَكَوْكَرَهُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱۶۸</sup> است - در راستای ابیات پیشین است و به اصطلاح امروزه حکم تیر خلاص را برای خصم بداندیش دارد. شاعر می‌گوید حکمت من پرتوی از نور الهی است که خداوند خود، بقا و اکمال آن را ضمانت کرده‌است، هرچند نابخردان و نادانان و بدخواهان، زوال آن را خواسته باشند.

بی‌تردید مدّعی خیام در این ابیات، مدّعی بی‌س پیامبرانه است<sup>۱۶۹</sup> و بدین روی اگر بگوییم شاعر در مقام فخر بوده، فخری بس غلوآمیز نموده‌است و اگر در مقام دفاع از خود بوده، احتجاجی است که خصم را به کلی سرافکننده و زبان‌بسته کرده‌است.

در این دو قطعه، اثرپذیری خیام از تعابیر قرآنی و متون نظم و نثر ادب عربی انکارناپذیر است، چنان‌که به برخی اشاره کردیم. می‌افزاییم قافیهٔ قطعهٔ اخیر از جمله قوافی به کار رفته در دیوان امام علی علیه السلام است<sup>۱۷۰</sup>. بیت زیر نیز که هم به صاحب ابن عبّاد<sup>۱۷۱</sup> و هم به کشاجم<sup>۱۷۲</sup> منتسب است، از قصیده‌ای با همین قافیه

۱۶۷. شعر خیام را در کتب بلاغی برای گونه‌ای از اقتباس نمونه می‌آورند که برای رعایت وزن و قافیه، تغییری ناچیز (افزایش یا کاهش و یا آوردن ضمیر به جای اسم ظاهر یا بالعکس) در لفظ مقتبس رخ داده باشد که البته این اندازه تصرف هم بخشوده است.

۱۶۸. التوبة (۹): ۳۲ ترجمهٔ فولادوند: «می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند. ولی خداوند نمی‌گذارد، تا نور خویش را کامل کند، هرچند کافران را خوش نیاید».

۱۶۹. در کتاب **خیام پنداری** (صدیقی نخجوانی، ۱۳۴۷، ص ۴) با الهام از این ابیات، خطاب به خیام آورده‌است: «تویی که با دانش و بینش خود، چراغ هدایت در شبستان جهان برافروختی و مردم را از ظلمتکدهٔ جهل و ضلالت به روشنایی علم و هنر رهبری کردی. اگر تیره‌دلانی از روی هوا وهوس به خاموش کردن این چراغ ایزدی تو قیام کنند، کاری از پیش نخواهند برد و به باری خدا فروغ و پرتو آن هرچه افزون‌تر خواهد گشت».

۱۷۰. در اشعار منسوب به امام ۷ (کیدری، ۱۴۱۹ هـ.، ص ۳۸۷) ارجوزه‌ای است با قوافی «صمّه اذمه / امهمه اجمه / اثمّه» که یک شطر آن چنین است: «فی لیلۃ لیلۃ مدلهثمّه».

۱۷۱. صاحب ابن عبّاد، اسماعیل بن عبّاد؛ **دیوان الصاحب بن عبّاد**؛ تحقیق محمد حسن آل یاسین، بغداد:

است:

«حُبُّ عَلِيٍّ عُلُوُّ هَيْئَةٍ      لِأَنَّ سَيِّدَ الْإِيْمَةِ»<sup>۱۷۳</sup>

مهیار دیلمی نیز در این قافیه، قصیده‌ای دارد که ذکر بیتی از آن خالی از لطف

نیست:

«كُلُّ يَوْمٍ تَقُوْدُنِي حَاجَةٌ الدُّنْيَا      يَا وَ يَعْتَاصُ بِي عُلُوُّ الْهَيْئَةِ»<sup>۱۷۴</sup>

هر روز نیازمندی دنیا مرا به دنبال خویش می‌کشاند، ولی همت بلندم کار را بر من دشوار می‌سازد.

باز همین مهیار در قصیده‌ای دیگر در بیتی چنین آورده است:

«سَبَقْتُ بِهٖ اِلَى الْاٰخِرَى الْمَعَالِي      بِدَارِ الْفُوتِ وَالْعُلْيَا سَبِيْنٌ»<sup>۱۷۵</sup>

با آن (اسب تیزتک خود) به سوی (ممدوح خود یعنی) نهایت بزرگواری‌ها در این سرای فقدان، پیشی گرفتم؛ (آری) در بزرگواری‌ها باید پیش دستی کرد. به نظر می‌رسد خیام در بیت نخست قطعه اخیر، به بیت فوق بی‌توجه نبوده است.

ابوالعلاء معری نیز قصیده‌ای دارد در همین بحر که قوافی آن بسان قوافی این قطعه و قطعه پنجم، به «ه‌اء» ساکن ختم می‌شود و خیام دست کم در موسیقی این دو قطعه خود، از آن متأثر است.<sup>۱۷۶</sup>

اما اثربخشی او دست کم بر دو شاعر پس از خود مسلم است: یکی شهاب

→ مكتبة النهضة، ۱۳۸۴ هـ = ۱۹۶۵ م، ص ۲۷۵.

۱۷۲. كشاجم، ابوالفتح محمد بن الحسين؛ ديوان؛ بيروت: المطبعة الأنسيّة، ۱۳۱۳ هـ، ص ۱۶۰.

۱۷۳. نعالبي، ابو منصور عبدالملك بن محمد نيشابوري؛ ثمار القلوب، في المصاف و المنسوب؛ تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، القاهرة: دار نهضة مصر، ۱۳۸۴ هـ = ۱۹۶۵ م، ص ۱۷۳ (الباب الثاني عشر - وجه الناصبي).

۱۷۴. بيت مذکور، دوازدهمین بیت قصیده‌ای است با مطلع «ما علی منجد رأی ما أهّمه / فامتطی ليله و جرّ عزمه» (مهیار دیلمی، ابوالحسن مهیار بن برزویه دیلمی؛ دیوان مهیار دیلمی؛ تصحیح احمد نسیم، ج ۳، القاهرة: دار الکتب المصریّة، ۱۳۴۴ هـ = ۱۹۲۵ م، ج ۳، ص ۲۳۹).

۱۷۵. بیت سی‌ام قصیده‌ای است با مطلع «أما لنجوم ليلك بالمصلى / مغارب بل أما للشمس شرق» (مهیار دیلمی، ج ۲، ص ۳۵۸).

۱۷۶. مطلع قصیده مذکور (ابوالعلاء المعری، احمد بن عبدالله؛ سقط الزند؛ بيروت: دارصادر - دار بيروت، ۱۳۸۳ هـ = ۱۹۶۳ م، ص ۳۳۰) چنین است:

الدین خفاجی مصری که در دو بیت، استاد خود را - که به نورالدین نامبردار بوده - چنین ستوده است<sup>۱۷۷</sup>:

وَلِنُورِالدِّينِ فَضْلٌ لَيْسَ يَخْفَى  
تَضَىءُ بِهِ اللَّيَالِي الْمُدَاهِمَةَ  
يُسْرِدُ الْحَامِدُونَ لِيُطْفِئُوهُ  
وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُيَمِّمَهُ<sup>۱۷۸</sup>

که اگر خوش‌بینانه دآوری کنیم و نخواسته باشیم این شاعر را به سرقت ادبی متهم کنیم، باید بگوییم بیتی از قطعهٔ اخیر خیام را تضمین کرده است<sup>۱۷۹</sup>.

دو دیگر، از شاعر معاصر عراقی جواد بدقت الاسدی (۱۲۱۰ - ۱۲۸۰ هـ) ۱۸۰ باید نام برد که چنین گفته است:

سَبَقْتُ الْأَكْزَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي  
وَ خَلَّفْتُ الْأَمَاجِدَ فِي مَكَانِهِ

مشابهت مصراع اول بیت فوق با مصراع اول مطلع قطعهٔ خیام، قابل انکار نیست.

#### چهارم

این قصیدهٔ پنج بیتی، با روی «دال» مفتوح (به اشباع فتحه) و در بحر طویل است. وزن عروضی مطلع مُصَرَّع آن چنین است:

«فعلن مفاعیلن فعول مفاعیلن»  
«فعلن مفاعیلن فعول مفاعیلن»

که در آن قبض - یعنی حذف ساکنی که در مرتبه پنجم است - صورت گرفته و «فعلون» به «فعول»، و «مفاعیلن» به «مفاعیلن» مبدل گشته است.

(۱) أَظَلَّتْ رِيَّاحُ الطَّارِقَاتِ رَوَاكِدَا أَمْ أَتَطَبَّقَتْ مِنْهَا الْجُفُونُ رَوَاقِدَا؟

۱۷۷. برای شرح حال نورالدین یادشده و دو بیت شاهد نگر: محبی، محمدامین بن فضل الله؛ خلاصة الاثر، فی اعیان القرن الحادی عشر؛ ۴ ج، بیروت: دارصادر، [بی تا]، ج ۳، ص ۱۹۶ (ذیل علی بن یحیی ملقب به نورالدین).

۱۷۸. مدنی، سید علی خان بن احمد معروف به ابن معصوم؛ سلافة العصر، فی محاسن الشعراء بکل مصر؛ مصر: [محمدامین الخانجی الکتبی]، ۱۳۲۴ هـ، ص ۴۲۱ (ذیل شهاب‌الدین احمد خفاجی: صص ۴۲۰ - ۴۲۷).  
۱۷۹. در تضمین، اگر شعری زبانزد ادبا نباشد، تضمین کننده باید به نام سراینده آن اشاره کند (خطیب قزوینی، ۱۳۹۱ هـ، ص ۵۸۰).

۱۸۰. امین، ۱۴۰۶ هـ، ج ۴، ۲۸۱ (ذیل «جواد بدقت»): ترجمهٔ بیت: «در رسیدن به بزرگواری‌ها از همهٔ صاحبان کرامت، گوی سبقت ربودم و اشراف و برجستگان را پشت سر نهادم».



(۲) تَحَلَّلْتِ الْأَفْلَاكَ أَمْ رَأَتْ دَوْرَهَا فَصِرْنَ حَيَارَى قَدْ ضَلَلْنَ الْمَرَاثِدَا  
 (۳) كَأَنَّ نُجُومَ السَّائِرَاتِ تَوَقَّفَتْ عَنِ السَّيْرِ حَتَّى مَا بَلَغْنَ الْمَقَاصِدَا  
 (۴) فَنِي قَلْبٍ بَهْرَامٍ وَجَيْبٍ وَرَوْعَةٍ وَكَيَّوَانٍ أَعْشَى لَيْسَ يَزْعَى الْمَرَاثِدَا  
 (۵) لِذَاكَ تَمَادَتْ دَوْلَةُ الْأَلُومِ وَأَنْبَرَتْ بَنُو الْأَثْرُوكِ يَبْغُونَ السَّمَاءَ مَصَاعِدَا

این قصیده، هم در نزهة الارواح شهرزوری<sup>۱۸۱</sup> و هم در ذیل تتمه صوان الحکمة آمده است که مرحوم مینوی در مقاله خزاین ترکیه<sup>۱۸۲</sup>، دشتی در می با خیتام<sup>۱۸۳</sup>، و خانم اسدی در کتاب خود<sup>۱۸۴</sup>، مأخذ اخیر را روایت کرده اند.

ترجمه ای خلاصه وار و به نثر از این سروده در دست است<sup>۱۸۵</sup>؛ ترجمه منظوم جناب آقاداودی هم چنین است:

از چه رو باد فنا یکسره بی جان شده است مگر آن دیده شورش همه درمان شده است؟  
 بر سر دور فلک رفته مگر خاک پریش که همی ست و فرومانده و حیران شده است؟  
 چه شد آن کوکب گردنده گردون پیمای که چنین مانده به ره، خسته و لنگان شده است؟  
 کور شد چشم زحل یا که به خواب است بگو قلب بهرام چه ترسیده و نالان شده است  
 زین سبب دولت ترک است چنین سرخوش و مست ترکنازی شهان باز به کیوان شده است

۱. در روایت مینوی «رواقدا»، و در روایت دشتی «رواکدا» و «رواقدا» با «ال» ضبط شده که با توجه به نقش نحوی آن‌ها (به ترتیب خبر و حال)، روایات دیگر صحیح تر می نماید. در روایت دشتی، «أو» و در روایت مینوی، «اما» به جای «أم» آمده که ظاهراً هر دو تصحیف است. «ظَلَّ بِ»، فعل ناقصه است: بودن، شدن، به حالی باقی ماندن. «ریاح» جمع «ریح»: باد. «الطارق»: حادثه، حادثه های شب هنگام، هر چه شبانگاه آید، مصیبت. «رواکد» جمع «راکدة»: آرام، بی حرکت؛ «ریاح رواکد»: بادهایی که حرکتش کند شده یا از حرکت وامانده باشد. «انطبق»: روی هم قرار گرفتن، جفت شدن. «جفون» جمع «جفن»: پلک، پلک چشم. «رواقد» جمع «راقدة»: خوابیده، خفته.

گوید آیا طوفان های حوادث و بلایا آرام و بی حرکت گشته است و آیا مصیبت ها

۱۸۱. شهرزوری، ۱۴۱۴ هـ، ص ۵۳۷

۱۸۲. مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۳

۱۸۳. دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۶

۱۸۴. جناب آقای دکتر چاوشی این روایت را برای نگارنده گزارش کردند؛ از لطف ایشان سپاس گزارم.

۱۸۵. دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۶ (پانویس ۲).

چشمان خود را (بر این اوضاع) بسته، و خفته‌اند.

۲. در روایت دشتی: «تملّت» به جای «تحلّت»، و «أو» به جای «أم»، و «رثّ» به جای «راثّ» ضبط شده‌است. در شهرزوری در اوّل بیت، «أتحللت» ضبط شده که با وزن شعر ناسازگار است. نیز در همین نقل، «رات» به جای «راثّ» آمده که آن هم تصحیف است:

«تحلّل»: منحل شد، تجزیه شد، تحلیل رفت. «تملّل»: واژگون شد، ملول شد، بی قرار و ناآرام گشت، خسته شد، زده و دلزده شد. «راثّ»: درنگ کردن، کند بودن، سستی ورزیدن. «رثّ»: ژنده بودن یا شدن، کهنه و پوسیده و فرسوده گشتن. «حیاری» و «حیاری»، جمع «حیران» و «حیروی»: حیرت زده، سرگشته، درمانده، گیج، پریشان. «مراشد»: مقاصد، پایان مسیر، مقصد نهایی، هدایت و نجات و رستگاری؛ مفرد آن در لغت نیامده‌است.

گوید: آیا افلاک، از هم گسیخته (یا آشفته و بازگونه) گشته‌است و یا گردش روزگار به کندی گراییده‌است که سرگشته و درمانده مقصد خود را گم کرده‌اند.

۳. در شهرزوری و نیز روایت اسدی، «النجوم» آمده‌است.

«السایر» اسم فاعل از «سار»: حرکت کردن، رهسپار شدن، جریان داشتن، رفت و آمد کردن. در ترکیب «نجوم السایرات»، موصوف به صفت خود اضافه شده و نحویان آن را از قبیل «اضافة الشیء الی نفسه» می‌دانند و برای علاج آن چاره‌ای می‌اندیشند. در نمونه مورد بحث می‌توان گفت در اصل «نجوماً من الموجودات السایرات» بوده‌است؛ البته اگر «ال» بر سر «نجوم» بیفزاییم، این مشکل به کلی رفع می‌شود، امّا به مشکلی دیگر (توالی دو نون مشدّد یا به عبارتی چهار نون) دچار می‌شویم.

گوید: گویی اختران سیّار از حرکت بازایستاده‌اند و دیگر به مقصد نمی‌رسند.

۴. در شهرزوری و در روایت دشتی، به ترتیب «یراعی» به جای «یرعی» و «وجب» به جای «وجیب» ضبط شده که ظاهراً هر دو تصحیف است.

«بهرام»: سیّاره مریخ، ربّ النوع جنگ در فرهنگ یونانی، و نام چند تن از شاهان ساسانی، نماد نحوست و شومی. «وجیب» مصدر «وَجَبَ»: تپیدن و زدن (قلب)، لرزه، رعشه، تشنج، زلزله، آشفتگی. «روعة»: ترس، هراس، حیرت، وحشت.

## اشعار عربی خیّام ۲۲۷

«کیوان»: سیّارهٔ زحل که حلقه‌ای نورانی پیرامون آن را گرفته و دارای قمرهای بسیاری است؛ کیوان در شعر عرب، نماد رفعت، تیزی و دید بانی، روشنائی و نیز نحوست است. قدما آن را نحس اکبر دانسته‌اند. «أعشى»: نابینا، شب کور، تاریک. «رعی»: رسیدگی کردن، توجه کردن، در نظر گرفتن، پاس داری کردن، چراندن، نگه داری کردن، مواظبت کردن. «مراصد»: جمع «مَرصد»: دیدگاه، رصد خانه، روش یا محل رصد.

«المراصد»: ظاهراً مفعول فیه برای «یرعی» است هرچند بر خلاف قاعده، «فی» از سر آن حذف شده است.

گوید: که در دل بهرام ریشه افتاده و وحشت جای گرفته است و (گویی) کیوان، شب کور است و دیگر در کمین‌گاه‌های خود دیده بانی نمی‌کند.

۵. در شهرزوری «لذک» به جای «لذاک» آمده که با وزن شعر ناسازگار است. در روایت‌های دشتی و اسدی، «دولة الترك» به جای «دولة اللؤم» آمده است. در روایت اسدی «تداعت» به جای «تمادت» ضبط شده است. در روایت دشتی «تبغون» به جای «یبغون» آمده که ظاهراً تصحیف است.

«تمادی»: باقی ماند، ادامه داد، به درازا کشید. «تداعی»: همدیگر را فراخواندن، فراهم آمدن. «انبری» از افعال شروع است: پرداخت، مبادرت کرد. «بغی»: خواستن، جویاشدن، طلب کردن، آرزو کردن. «مساعد»: جمع مَصعد: افزار صعود، و جمع مَصعد: نقطهٔ صعود.

گوید: از این روست که حکومت فرومایگان هم چنان برجای مانده و این ترکزادگان، چشم به آسمان دارند که آن را هم نردبان عروج خود کنند.

### تحلیل قصیده

این تنها سرودهٔ عربی منسوب به خیّام است که مطلع مُصرَع دارد و به اصطلاح عربی زبانان، «قصیده» است.

محتوای قصیده با گزارش‌هایی که از موقعیت سلجوقیان و موقعیت خیّام در

دولت آنان هست، ظاهراً همخوانی ندارد<sup>۱۸۶</sup>. از این رو برخی سُرایش آن را مربوط به زمانی (سال ۴۸۵ هـ.) می‌دانند که نظام‌الملک، یار وفادار خیّام توسط ترکان به قتل رسید. برخی نیز رفتار نامناسب سلطان سنجر فرزند ملک شاه را - که بغض خیّام در سینه داشت و او را دوست نمی‌داشت - انگیزه سرودن قصیده دانسته‌اند؛ به همین روی خیّام بایست آن را در اواخر عمر گفته باشد.

در هر حال، وفور اصطلاحات و واژگان پرکاربرد در حوزه نجوم - که رشته تخصصی خیّام است - در این قصیده، انتساب آن را به خیّام تقویت می‌کند. نیز در سراسر قصیده، شکوه از فلک و چرخ روزگار موج می‌زند که هرچند این بار، خیّام از زمانه در شگفت است که چرا مثل همیشه رفتار نکرده، اما به هر حال این نیز خود، اعتراض او را به دست تقدیر و تدبیر عالم نشان می‌دهد و با دیگر سروده‌های عربی و فارسی او کاملاً هم‌آهنگ است.

شاعر، قصیده را در قالبی انشایی (استفهام) آغاز می‌کند و از همان ابتدا پای احساس و عاطفه مخاطب را به میان می‌آورد هرچند در مضمون، به محاجّه با عقل توجیه‌گر می‌پردازد و بر تجربه‌های اجتماعی و تاریخی او علامت سؤال و تعجب می‌نهد:

چه شده که طوفان حوادث روزگار، مدّتی است دیگر نمی‌وزد و این درنده همیشه در کمین شکار، این بار به خواب فرو رفته‌است. زمانه‌ای که هنوز خوشی از گلوی آدمی پایین نرفته، شرنگ مصیبت را به کام او می‌ریزد، چرا مدّتهاست دست روی دست نهاده و نظاره‌گر بهروزی ترکان حاکم است.

در بیت دوم، همان مضمون با تعبیری دیگر مکرر شده و جالب این است که شاعر، در این بیت به طور ضمنی اعتراف می‌کند که بر مراد نگردیدن چرخ و امان ندادن فلک، سنّت تحلّف‌ناپذیر آن است و اگر چنین نکند، از راه و هدف خویش دور افتاده و گمراه گشته‌است. گویا شاعر، با این اعتراف، از تحیر خود در این باره دست برداشته‌است که می‌گفت:

۱۸۶. دشتی (۱۳۵۴)، ص ۹۶ - پانوست)، می‌نویسد «تقریباً خیلی از طبیعت با احتیاط خیّام بعید است که در اوج قدرت سلجوقیان چنین بگوید مگر آن‌که از قبیل حدیث نفس و نجوای با خویشتن باشد».

«بسیار تحیر است در دور فلک اوهام شده است عاجز از غور فلک»<sup>۱۸۷</sup>  
 و پذیرفته است که «... می نرهد هیچ کس از جور فلک»<sup>۱۸۸</sup>؛ ولی اکنون تحیری دیگر دامن گیر او شده که چرا فلک، در این مورد خاص از سنت خود سر می پیچد و روی می تابد.

بیت سوم هم باز به تدبیر جهان که نماد و نشان آن، تداوم سیر سیارات است، با دیده شک و تردید می نگردد که انگار اوضاع کواکب همچون گذشته به سامان نیست که این حکومت هم چنان به سامان است. البته توقف و ماندگاری و کندی و دیرپایی اختران در آسمان در شعر عربی، کنایه از به درازا کشیدن شب است، چنان که نابغه ذبیانی گفته است:

«کَلِیْنِی لِهَمْ یَا اُمَیْمَةُ ناصِبٍ      وَ لَیْلِ اُقَاسِیهِ بِطَیِّءِ الْکَوَکِبِ  
 تَطَوَّلَ حَتّٰی قُلْتُ لَیْسَ بِمُنْقَضِ      وَ لَیْسَ اَلَّذِی یَرَعٰی اَلنُّجُومَ بِاَیِّبِ»<sup>۱۸۹</sup>

امیمه! مرا با اندوهی جانکاه و این شبی که ستارگانش این چنین آهسته سیر می کنند، واگذار. شبی که آن قدر به درازا کشید که با خود گفتم دیگر سپری نخواهد شد و (چوپان صبح یعنی) آن که اختران را می چراند (و به منزل گاه خویش باز می گرداند) دیگر باز نخواهد گشت.

ابن نباته مصری هم در قطعه‌ای دو بیتی چنین آورده است:

«مَا بِال لَیْلِ لِیَسِیرَ کَأَنَّهَا      وَقَفَّتْ کَوَکِبُهُ مِنْ اَلْاِغْیَاءِ  
 وَ کَأَنَّهَا کَبِیْرٌ فِی اَفَاقِهِ      اَعْمٰی یُسَآئِلُ عَنْ عَصَا اَلْجُوزَاءِ»<sup>۱۹۰</sup>

چه شده است که این شب سپری نمی شود گویا اختران آن، از درماندگی و خستگی از حرکت باز ایستاده اند. و انگار کیوان در افق خود (یا در دل این شب) مرد نابینایی است که کورمال کورمال عصای خود یعنی جوزا را می جوید.  
 با این نگاه، شاید خیام می خواهد دوران حکومت ترکان را به شبی دراز و تیره و تار تشبیه کند.

۱۸۸. همان.

۱۸۷. میرافضی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۰.

۱۸۹. نابغه ذبیانی، زیاد بن معاویه؛ دیوان النابغة الذبیانی؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ سوم، القاهرة:

دار المعارف، [بی تا]، ص ۴۰.

۱۹۰. ابن نباتة المصری، جمال الدین محمد بن محمد؛ دیوان ابن نباتة المصری؛ مصر: [مطبعة التمدن، محمد

الفلیفی]، ۱۳۲۳ هـ = ۱۹۰۵ م، ص ۱۸.

شاعر در بیت چهارم نیز نمادهای مقبول عرفی و باورهای سنتی را به چالش فرامی خواند که پنداری آثاری که از دیرباز برای کواکب قائل بوده‌اند، پنداری بیش نبوده‌است؛ نه بهرام که ربّ النوع جنگ است و سرشار از دلآوری، دیگر هیبتی دشمن‌شکن دارد و نه کیوان که سمبل روشنایی و تزیینی است به کمین شادکامان نشسته‌است، گویی این هردو اخترِ شوم، ماهیت بدشگون خود را تغییر داده‌اند.

از سویی استفاده از لفظ «بهرام» که در معنی ایهامی‌اش به شاهان ساسانی هم می‌تواند اشاره داشته باشد، با شکوه از حاکمیت بیگانگان ترک در این سرزمین، کمال تناسب را دارد. نیز کوری کیوان چنان‌که اندکی پیش با استناد به شعری عربی گفتیم، نشان‌دهنده ظلمت است و ظلمت هم می‌تواند نماد ظلم ترکان باشد.

خیام در بیت پایانی، مطلب و مطلوب اصلی خود را باز می‌گوید که این همه حیرت از رفتار روزگار، بدان روست که حکومت ترکان و ترک زادگان بی هیچ خللی استمرار یافته و رو به کمال است و روز به روز کارشان بالا می‌گیرد.

این قصیده در وزن و قافیه همسان قطعه نخست است، جز این‌که در آن قطعه، صنعت لزوم ما لایزم هم در قوافی مراعات شده‌است. نیز به نظر می‌آید خیام از نظر قافیه، به ارجوزه‌ای از ابن رومی که در آن هم از قوافی «المراشدا، المقاصدا و المراصدا» به همین شکل استفاده شده، بی توجه نبوده‌است<sup>۱۹۱</sup>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### قطعه پنجم

این قطعه در دو بیت با روئی «باء» و در بحر وافر است. وزن عروضی بیت نخست نیز چنین است:

مفاعیلن مفاعیلن فعولن      مفاعیلن مفاعیلن فعولن

که در آن عَضْب - یعنی اسکان پنجمین حرفِ تفعیله - صورت گرفته و «مفاعِلتن»

۱۹۱. شطر اول ارجوزه چنین است: «یا أَيُّهَا المرءُ الکریمُ والدا» (ابن الرومی، ابوالحسن علی بن العباس؛ دیوان ابن الرومی؛ تحقیق حسین نصّار، ج ۳ (با صفحه‌شمار پایایی)، مصر: وزارة الثقافة - الهيئة المصریة العامة للکتاب - مرکز تحقیق التراث، ۱۳۹۳ هـ = ۱۹۷۳ م، ج ۲، صص ۶۴۹-۶۵۸)؛ البته سال‌ها پیش از ابن رومی، «خنساء» هم در قصیده‌ای با مطلع «لا شیء ببقی غیر وجه ملیکنا/ ولست أری شیئاً علی الذهر خالدا»، چنین قافیه‌ای را به کار برده و حتی از قافیه «الرواکدا» هم استفاده کرده‌است (خنساء، تماضر بنت عمرو؛ دیوان الخنساء؛ بیروت: دار صادر - دار بیروت، ۱۳۷۹ هـ = ۱۹۶۰ م، ص ۳۲).

به « مفاعلتن = مفاعیلن » مبدل گشته است.

(۱) وَ لَوْ أَعْطَانِي الدَّهْرُ اِخْتِيَارِي  
(۲) لَسِرْتُ عَلَى جُفُونِي كَمَا أُزْجِي

این دو بیت نیز هم در نزهة الارواح شهرزوری<sup>۱۹۲</sup> و هم در ذیل تتمه صوان الحکمة آمده و چونان سروده پیش گفته، از مأخذ اخیر تنها سه روایت (مینوی، دشتی، و اسدی) در دست است.

از این قطعه هم تنها یک ترجمه منشور به انجام رسیده است<sup>۱۹۳</sup>. دوست عزیز و فاضلم، جناب آقاداودی این دو بیت را در قالب رباعی چنین برگردانده است:

گر بود به دست خویش، کارم خوش بود      ور بود به دوش خویش بارم خوش بود  
سر در قدمش بر مژه ره می سودم      این مانده عمر، نزد یارم خوش بود

۱ و ۲. در روایت دشتی «لحسب» و «السير» آمده که ظاهراً هر دو تصحیف است. در روایت اسدی «بحب» آمده که آن نیز تصحیف است<sup>۱۹۴</sup>. باز در همین روایت، «نسرت» به جای «لسرت» آمده که تصحیف است. در شهرزوری و نیز هر دو روایت دشتی و اسدی «ارجی» ضبط شده که قیاساً تصحیح شد.

«حَسَب»: قدر و اندازه و شماره؛ «بِحَسَب»: برحسب، برطبق، به مقتضای، به موجب، بنابر...؛ فتحه سین در این جا به ضرورت شعری ساکن خوانده می شود. «الطَّوْيَةَ»: نیت، مقصود، طبع؛ «السَّر» هم در بیت، به همین معنی است. «زَجِي»: پیش راند، گذراند، سپری کرد. «المغنى»: منزل، مسکن، سرای آباد و قابل سکونت. از «جفون» - به معنی پلک های چشم - مجازاً مرگان یا سر، اراده شده است. «البقيّة» مفعول به برای فعل «ازجی» است.

گوید: اگر روزگار به من اختیار می داد که بنابر قصد و نیت، و عزم و اراده خود

۱۹۲. شهرزوری، ۱۴۱۴ هـ، ص ۵۳۷.

۱۹۳. دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۶ (پانویشت ۱).

۱۹۴. محقق نسخه مطبوع نزهة الارواح (شهرزوری، ۱۴۱۴ هـ، ص ۵۳۷ - پانویشت ۲) نوشته است برای آن که این بیت استوار و مستقیم نماید، باید چنین گردد: «لو أن الدهر أعطاني اختياري /...». می گویم وزن مصراع اول این قطعه به همان شکل که روایت شده، هیچ اشکالی ندارد و با اسلوب رایج زبان عربی که «لو» بر سر جمله فعلیه می آید هم سازگار است، بل که بالعکس، پیشنهاد محقق محترم خالی از اشکال نیست چه، «لو» را بر سر «أن» آورده که هم باید همزه قطع آن را در خواندن بسان همزه وصل، حذف کرد و هم به علت نبود فعل، قائل به حذف و تقدیر شد.

رفتار کنم (یعنی بر اساس مکنونات قلبی من، به من اختیار می‌داد)، آنگاه با سر می‌شناختم که باقی عمر را در کنار تو و در سرای تو سپری کنم.

### تحلیل قطعه

از مضمون این دو بیت برمی‌آید که در موضوع «اخوایات» سروده شده است و شاید خیام آن را در پایان رساله‌ای اخوانیه به یکی از دوستان خود آورده بوده است. برخی گفته‌اند نوعی تعارف در آن مشهود است و گویا شاعر، آن را در جواب کسی که وی را دعوت کرده بوده، گفته است<sup>۱۹۵</sup>.

به هر حال اگر نگوئیم اندیشه جبری، دست کم اندوه فلسفی خیام از این که محکوم دهر است، در بیت اول به خوبی نمودار است و با مضمون بسیاری از رباعیات - که بیشتر به برخی از آن‌ها اشاره کردیم - همخوانی دارد که «...چرخ نه بر مراد ما می‌گردد»<sup>۱۹۶</sup> و «مرغی است مراد دل که در دام تو نیست»<sup>۱۹۷</sup>. اسلوب شرط آن هم با «لو» آمده که به اصطلاح نحویان «حرف امتناع لامتناع» است و کاملاً با مقصود شاعر تناسب دارد، یعنی محال است چنین اختیاری در کف من باشد:

«خوش باش که پخته‌اند سودای تو دی      فارغ شده‌اند از تسمای تو دی

قبه چه کنم که بی تقاضای تو دی      دادند قرار کار فردای تو دی»<sup>۱۹۸</sup>

و این یأس را که هرگز نتوان به رأی خود زیست، در این رباعی هم می‌توان دید، هر چند دیگر از سرکشی خیام در آن خبری نیست که انگار بدین نومیدی خو کرده و چاره را در غصه نخوردن دانسته است:

اچون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد      دل را به چنین غصه دژم نتوان کرد

کار من و تو چنان که رأی من و توست      از موم به دست خویش هم نتوان کرد»<sup>۱۹۹</sup>

همسان‌اندیشی خیام در این بیت با شاعر اندلسی هم‌روزگار خود در بیت عربی زیر، به روشنی آشکار است:

۱۹۵. دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۶ (پانوش ۱).

۱۹۶. برگرفته از مصراع سوم رباعی «در مصطبه وجود دیر آمده‌ایم» است (میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۲).

۱۹۷. مصراع دوم رباعی «بشنو سخنی که جز سرانجام تو نیست» است (همان، ص ۲۵۸).

۱۹۸. همان، ص ۲۷۷.

۱۹۹. همان، ص ۲۶۱.



«وَلَوْ أَنَّ دَهْرِي سَاعَدَتْنِي صُرُوفُهُ  
رَكِبْتُ إِلَى مَغْنَاكِ هَوَجِ الرُّكَّابِ»<sup>۲۰۰</sup>

اگر بازی‌های سرنوشت و زیر و بم حوادث بامن یار می‌شد و کنار می‌آمد، بر شتران سواری پرشور و هیجان سوار شده، به سرای تو می‌شتافتم.

نیز عنتره بن شداد، شاعر جاهلی قصیده‌ای دارد در همین بحر و قافیه که ظاهراً خیام از نظر قالب و موسیقی از آن متأثر بوده است<sup>۲۰۱</sup>.

### قطعه ششم

این قطعه نیز دو بیت دارد و با روی لام مضموم (به اشباع ضمه) و در بحر کامل است. وزن عروضی بیت نخست، چنین است:

مستفعِلن مُتَفَاعِلن فَعِلن      مستفعِلن مُتَفَاعِلن فَعِلن

که در آن اضمار - یعنی اسکان دومین حرف - و حَذْد - یعنی حذف و تد مجموع از آخر تفعیله - صورت گرفته و «مُتَفَاعِلن» به ترتیب به «مُتَفَاعِلن = مستفعِلن» و «مُتَفَاعِلن = فَعِلن» مبدل گشته است.

(۱) الْعَقْلُ يَعْجَبُ فِي تَصَرُّفِهِ  
مِمَّنْ عَلَى الْأَيَّامِ يَتَّكِلُ  
(۲) فَنَوَالُهَا كَالرَّيْحِ مُنْقَلِبُ  
وَنَعِيمُهَا كَالنَّظْلِ مُنْتَقِلُ

این قطعه را تنها «عیسی اسکندر المملوک» در مقاله خود به نقل از کتاب ناچم افندی آورده و به خیام منسوب دانسته است<sup>۲۰۲</sup>؛ زان پس دیگران در کتابهای خود (با واسطه یا بی واسطه) از وی نقل قول کرده‌اند<sup>۲۰۳</sup>.

۲۰۰. شعر شاهد، از آن محمد بن عمار اندلسی (۴۲۲-۴۷۹ هـ) است (صفدی، ج ۵ (چاپ سوم)، ۱۴۱۱ هـ = ۱۹۹۱ م.)، ص ۴۶ - ذیل (المعصم بن صمادح) محمد بن معن).

۲۰۱. مطلع قصیده عنتره و بیت چهارم آن، چنین است (عنتره بن شداد، [بی نا]، ص ۱۸۹):

لَقَيْنَا يَوْمَ صُهَيْبَاءِ سَرِيهَ      حَنَاظِلَةَ لَهْمٍ فِي الْحَرِّ نِيهَ  
فَخَلَفْنَا وَسَطَ الْقَاعِ مُلْقِي      وَهَا أَنَا طَالِبٌ قَتْلِ الْبَقِيهَ

۲۰۲. مملوک، ۱۹۱۰ م، ص ۳۶۴.

۲۰۳. نگر: طریحانه (همای، ۱۳۴۲، ص ۱۷۰) و (گولپینارلی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰)، و نیز نگر: صراف، ۱۹۵۰ م، ص ۹؛ و نگر: شجره، ۱۳۲۰، ص ۱۵؛ و نگر: دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۶؛ و نگر: دانش، ۱۳۷۹، ص ۹۶؛ گفتنی است دشتی (ص ۹۷) در بارهٔ انتساب این قطعه به خیام می‌نویسد: «مضمون دو بیت، از طرز فکر خیام و عقلای شبیه به خیام که شاهد انقلابات و نتایج و توالی حوادث بوده‌اند، دور نیست».

ترجمه‌ای منشور و منظوم از این دو بیت در دست است<sup>۲۰۴</sup>؛ شاید بتوان نظم پریشان زیر را که در قالب رباعی است، به عنوان برگردانی از این قطعه خیام پذیرفت:

بگذر که زمانه چون حباب است و سراب      عقل است ز دل بسته آن در اعجاب  
چون باد، همه عطای آن در گذر است      چون سایه، همه نعیم آن نقش بر آب  
۱ و ۲. در برخی نقل قول‌ها «تَعْجَبُ» ضبط شده که خطاست.

«عَجِبَ»: تعجب کردن، حیرت کردن، شگفت زده شدن، مات و مبهوت ماندن. «تَصَرَّفَ»: رفتار، تحمُّل، دست به کار شدن، اقدام، عملکرد، سلوک، برخورد، کردار، اختیار. «اتَّكَلَّ»: متکی بود، اتکا داشت، توکل کرد، اعتماد کرد. «نوال»: بخشش، عطا، هدیه، انعام، نعمت. «منقلب» از «انقلاب»: دگرگونی، تغییر یافتن، زیرو رو شدگی، تبدیل، جابجایی. «منتقل»: سیار، گردنده، بی ثبات، ناپایدار، متغیر.

گوید: عقل در سلوک خود از کسانی در شگفت می‌شود که بر این زمانه دل می‌بندند و تکیه می‌کنند چه، نعمت و عطای دنیا همچون باد در معرض دگرگونی و جابجایی، و بسان سایه، ناپایدار و بی ثبات است.

### تحلیل

خیام در این دو بیت، بس حکیمانه نمودار گشته است، به گونه‌ای که این قطعه را می‌توان از نمونه‌های مثل زدنی حکمت در شعر عربی برشمرد و به اصطلاح بلاغت پردازان، «جاری مجری امثال» و در حکم ضرب‌المثل است<sup>۲۰۵</sup>. دل نیستن به دنیا، ریشه در آموزه‌های دینی دارد و در متون دینی با واژه‌هایی چون «زهد» و «ورع» بیان می‌شود.

۲۰۴. یکانی، ۱۳۴۸، ص ۴۰۸؛ حسین شجره هم دو بیت فوق را چنین به نظم فارسی و در قالب رباعی برگردانده است (شجره، ۱۳۲۰، ص ۱۵):

عقل آمده در شگفت از آن ناکس دون      کز جهل نموده تکیه بر دهر زیون  
بسا آن که عطا و نعمتش را نبود      چون سایه و باد، یکدم آرام و سکون

۲۰۵. نویسنده کتاب عمر الحیام و الزبایعات (حفنی، ۱۴۱۲ هـ، ص ۱۷۹) می‌نویسد که انشاد (= بازخوانی و آوازخوانی) صوفیه از این دو بیت مشهور است.

## اشعار عربی خیام ۲۳۵

در نهج البلاغه، دنیا با تعبیری یاد شده که گویی خیام در این دو بیت از آن‌ها الهام گرفته است:

- «... صَوءَ آفِلٍ وَ ظِلِّ زَائِلٍ...» (پرتوی رو به افول، و سایه‌ای زوال‌پذیر) ۲۰۶.  
- «... فَأَنَّهُا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَىءِ الظِّلُّ بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغاً حَتَّى قَلَصَ، وَ زَائِداً حَتَّى نَقَصَ» (دنیا در چشم خردمندان گردش سایه را مانند: تا آهنگ تماشای گسترش آن کنی، برجیده شود و همان دم که فزونی آن را بنگری، کاهش یابد) ۲۰۷.  
- «فَلَاتَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَ فَخْرِهَا وَ لَا تَعْجَبُوا بِزَيْنَتِهَا وَ نَعِيمِهَا... فَإِنَّ عِزَّهَا وَ فَخْرَهَا أَلَى انْقِطَاعِ، وَ أَنَّ زَيْنَتَهَا وَ نَعِيمَهَا أَلَى زَوَالٍ...» (عزت و افتخارهای این جهانی را میدان رقابت گرفتن نشاید، و آذین‌ها و نعمت‌های دنیا، نباید‌تان به شگفتی آرد، چرا که عزت و فخر دنیا پایان می‌گیرد و زیور و زینت و نعمت‌هایش نیستی می‌پذیرد) ۲۰۸.

ناپایداری دنیا و عیش و نوش آن قابل انکار نیست اما آدمیان با این حقیقت انکارناپذیر، یکسان رو به رو نشده‌اند؛ یکی می‌گوید پس باید به سرایی دل بست که جاودانه است و نعمت‌هایش پایان‌ناپذیر، و دیگری می‌گوید حال که همین اندازه فراهم آمده، باید نقد را گرفت و نسیه را رها کرد و دم را غنیمت شمرد و فریب عدم را هیچ نخورد.

هرچند برخی اصرار دارند که خیام را از دسته‌ی اخیر بدانند و مضمون بسیاری از رباعیات منسوب به وی هم این موضوع را تأیید می‌کند، ولی قطعه‌ی عربی مورد بحث در این باره ساکت است و تنها بر این نکته پای فشرده که امید داشتن به دنیا بی‌خردی است:

«دنیا که درو پای بقا لغزان است      اومید مقام، کار بی‌مغزان است  
شک نیست جدا شدن ز عیش شیرین      تلخ است ولی می‌گذرد، نغز آن است» ۲۰۹  
و حتی می‌توان گفت موضع‌دسته‌ی اول را تقویت می‌کند که نباید به نعمت‌های زوال‌پذیر - هر چند نقد - دل بست که این دل‌بستگی با دگرگونی روزگار، به عقده‌

۲۰۶. خورشید بی‌غروب نهج البلاغه، ص ۷۹ (خطبه ۸۲).

۲۰۷. همان، ص ۶۶ (خطبه ۶۲).

۲۰۸. همان، ص ۱۱۰، خطبه ۹۸.

۲۰۹. میرافضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۶.

نومیدی و دریغ مبدل می‌شود و تا پایان عمر باید تاوانِ دمی خوش را با آهی جان‌کش پس داد و قرین یأس و ناخوشی بود:

هر یک چندی یکی برآید که منم  
بانعمت و سیم وز گراید که منم  
چون کارک او نظام گیرد روزی  
ناگه اجل از کمین درآید که منم<sup>۲۱۰</sup>

البته نباید خلط کرد که خیام به کرات از انسان‌ها خواسته‌است که به گذشته و آینده نیندیشند و دم نقد را مغنم بدانند و خوش باشند:

از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن  
فردا که نیامده‌ست فریاد مکن  
بر نامده و گذشته بنیاد مکن  
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن<sup>۲۱۱</sup>  
از آمده و نشده میندیش به نقد  
خوش باش که از وجود مقصود این است<sup>۲۱۲</sup>  
چون بوده گذشت، نیست نابوده پدید  
خوش باش غم بوده و نابوده مخور<sup>۲۱۳</sup>  
از آمده‌ها ترش مکن چهره خویش  
وز نامده‌ها آب مکن زهره خویش<sup>۲۱۴</sup>

و این همان دل نیستن به دنیای فانی است و نباید چنین توهم کرد که خیام از ما خواسته‌است به همین شادکامیِ دو روزه بسنده کنیم و بدان امید ببندیم چه، خود گفته‌است: «شادی مطلب که حاصل دهر غمی است»<sup>۲۱۵</sup> و «هم دانه اومید به خرمن ماند»<sup>۲۱۶</sup> بل که خواسته‌است حال، که دنیا ناپایدار است از آن کمال استفاده را بکنیم:

هر کورقمی ز عقل بر دل بنگاشت  
یک لحظه ز عمر خویش ضایع نگذاشت<sup>۲۱۷</sup>  
چون نیست ترادر این جهان جای مقام  
از عمر، نصیب خویش بردار تمام<sup>۲۱۸</sup>  
از چرخ به کام دل سرافراشته گیر  
وز عمر تمام بهره برداشته گیر<sup>۲۱۹</sup>  
بستان تو ز چرخ بی وفا بهره خویش  
زان پیش که دهر برکشد دهره خویش<sup>۲۲۰</sup>

۲۱۰. همان، ص ۲۷۲. ۲۱۱. همان، ص ۲۷۴.

۲۱۲. بیت دوم رباعی است با آغازینه «می خور که نهاد ملک محمود این است» (همان، ص ۲۵۶).

۲۱۳. بیت دوم رباعی «ای دل! غم این جهان فرسوده مخور» است (همان، ص ۲۶۷).

۲۱۴. همان، ص ۲۶۹. ۲۱۵. همان، ص ۲۵۸.

۲۱۶. همان، ص ۲۶۳. ۲۱۷. همان، ص ۲۵۹.

۲۱۸. بیت دوم رباعی «هان تا نهی ز دست یک ساعت جام» است (همان، ص ۲۷۰).

۲۱۹. همان، ص ۲۶۸.

۲۲۰. بیت دوم رباعی «از آمده‌ها ترش مکن چهره خویش» است (همان، ص ۲۶۹).

و بدانیم چه می‌کنیم:

«گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت  
بنگر که کهای و از کجا آمده‌ای  
از مات خبر که بسی نوا خواهی رفت  
می‌دان که چه می‌کنی، کجا خواهی رفت»<sup>۲۲۱</sup>

نه به غم بیندیشم و نه به عیش و طرب تکیه کنیم:

«درد و غم من بنده درازی دارد  
بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک  
عیش و طرب تو سرفرازی دارد  
در پرده هزار گونه بازی دارد»<sup>۲۲۲</sup>

نه غصه مرگ بنوشیم و نه قصه فنا بنیوشیم:

«این غصه مخور که نیست خواهم گشتن  
انگار که نیستی چو هستی خوش باش»<sup>۲۲۳</sup>

به مضمون اصلی قطعه بازگردیم. این شگفتی و حیرتی که خیام از دل بستگان دنیا ابراز می‌دارد، در شعر شاعران دیگر هم به وفور مشهود است. در این جا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

«أرى أشقياء الناس لا ينأونها  
أراها وإن كائن قليلاً كأنها  
صلى أنهم فيها عسرة و جوع  
سحابة صيف عن قليل تقضم»<sup>۲۲۴</sup>

می‌بینم که مردمان نگون‌بخت، از دنیا دل‌آزرده نمی‌شوند، با آن که در دنیا از خوراک و پوشاک هم بهره‌چندانی ندارند. و باز می‌بینم که همین دنیای ناچیز، بسان ابری تابستانی، در اندک زمانی پراکنده می‌شود.

دیگری گفته است:

«فأب لِدنيا لا يدومُ نعيمها  
تقلب تارات بنا و تصرف»<sup>۲۲۵</sup>

نفرین به دنیایی که نعمتش دوام ندارد و ما را گاه و بی‌گاه بازیچه دیگرگونی‌های خود قرار می‌دهد.

طفرایی نیز که هم‌روزگار خیام است و همچون او ایرانی است، در «لامية العجم» چنین آورده است:

«أترجو البقاء بدارٍ لاثبات لها  
فهل سمعت بظلٍ غير مُتقلِب»<sup>۲۲۶</sup>

۲۲۱. همان، ص ۲۶۰. ۲۲۲. همان، ص ۲۶۰.

۲۲۳. بیت دوم رباعی «خیام! اگر ز عشق مستی خوش باش» است (همان، ص ۲۶۹).

۲۲۴. دو بیت مذکور در متن از آن عمران بن حطان است (هارون، ج ۱، ص ۱۲).

۲۲۵. گوینده، بیت، حُرقة بنت النعمان است (همان، ج ۱، ص ۳۰ با ضبط «حالات» به جای «تارات»؛ نیز نگر:

مرزوقی، ۱۳۷۱ هـ، ج ۳، ص ۱۲۰۳. ۲۲۶. طفرایی، ۱۴۰۳ هـ، ص ۳۰۸.

در بقای دار فانی ای عجب دل بسته‌ای سایه کی دیدی نگردد زیر چرخ چنبیری<sup>۲۲۷</sup>  
در خصوص اثرپذیری خیام از شاعران پیش از خود در این دو بیت، به نمونه  
بارزی که در تحلیل قطعه سوم آوردیم («لسنا و ان احسابنا...»)، نیز می‌توان اشاره  
کرد.

### قطعه‌های منحول

۱- در ذیل تتمه صوان الحکمة<sup>۲۲۸</sup> و نیز در نزهة الارواح شهرزوری<sup>۲۲۹</sup>، قطعه زیر با  
روی نون مفتوح و در بحر بسیط به خیام نسبت داده شده است:

یرعی ودادی اذا ذوخلة خانانا	ازجیت دهرأ طویلاً فی التماس اخ
وکم تبدلت بالاخوان اخوانا	نکم ألفت وکم آخیت غیر أخ
ولا رعی احد حقنی ولا صانا	فما ونسی لی نسی الایام ذوثقة
بالله لا تألفی ما عشت انسانا <sup>۲۳۰</sup>	و قلت للنفس لَمَا عَزَّ مطلبها

علامه فقید، محمد قزوینی در حواشی چهار مقاله، به استناد یتیمه‌الدهر ثعالبی،  
آن را به ابو سهل سعید بن عبدالعزیز النیلی منسوب می‌داند<sup>۲۳۱</sup> که چون ثعالبی بر  
خیام مقدم است، به یقین قطعه فوق از آن خیام نیست. می‌افزایم که ابوسهل مذکور  
در فاصله سال‌های ۳۵۳ - ۴۲۰ ه.، می‌زیسته است<sup>۲۳۲</sup> و ثعالبی (۳۵۰ - ۴۲۹ ه.)  
هم که یتیمه‌الدهر را در سال ۳۸۴ ه.، به پایان رسانیده و در سال ۴۰۳ ه.، در آن  
تجدید نظر نموده، وی را با نام «بکر» یاد کرده و چهار بیت فوق را با اندکی اختلاف

۲۲۷. محقق، مهدی؛ «ترجمه منثور و منظوم قصیده لامیة المعجم طغرائی اصفهانی»، دانشکده ادبیات و علوم  
انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، ش ۲۰ و ۲۱ (ویژه‌نامه اصفهان)، بهار و تابستان ۱۳۷۹، صص ۱ - ۲۶،  
ص ۲۳؛ گفتنی است نویسنده محترم مقاله، نام مترجم زبردست لامیة - مرحوم دکتر محمد آبادی باویل - را از  
قلم انداخته است. ۲۲۸. مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۳.

۲۲۹. شهرزوری، ۱۴۱۴ ه.، ص ۵۳۷؛ گفتنی است از این قطعه در همه نسخ نزهة الارواح بجز نسخه‌ای که در  
اختیار استاد همائی بوده، تنها سه بیت (بیت اول و دوم و چهارم) روایت شده است (همائی، ۱۳۴۲، ص ۱۷۰).  
۲۳۰. ترجمه این قطعه را در فائده ایام (یکانی، ۱۳۴۸، ص ۴۰۷)، و دمی با خیام (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۴)، و  
نقد و بررسی ریاضیهای عمر خیام (فرزانه، ۱۳۵۶، ص ۲۳۳) و ریاضیات حکیم عمر خیام (سبحانی،  
۱۳۷۹، ص ۳۰ - پانوش ۲) ببینید. ۲۳۱. نظامی عروضی، ۱۳۳۳، ص ۳۱۴.

۲۳۲. حموی، یاقوت بن عبدالله؛ معجم الادباء (ارشاد الاریب الی معرفة الادیب)؛ تحقیق مرجلیوت، ۲۰  
ج (در ۱۰ مجلد)، مصر: دار المأمون، ۱۳۵۵ ه. = ۱۹۳۶ م.، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

در ضبط کلمات، بدو نسبت داده است<sup>۲۳۳</sup>.

۲- نیز در ذیل تمّته صوان الحکمة<sup>۲۳۴</sup>، دو بیت زیر به خیّام منتسب شده است:

و ما ساقنی فقر الیک و انما  
و لکننی ابغی التشرّف انه  
أبی لی عزوف النفس أن أعرف الفقرا  
سجیة نفس حرّة ملیت کبراً<sup>۲۳۵</sup>

می گویم این دو بیت در پایان قصیده‌ای سیزده بیته با مطلع:

«أیا سابقاً طلباً غایته حسری  
و یا واحداً أمداد نعمته تثری»<sup>۲۳۶</sup>

در دیوان طغرایی مذکور است<sup>۲۳۷</sup> و هرچند طغرایی (۴۵۵ - ۵۱۳ هـ.)، هم‌روزگار خیّام است، اما چون یازده بیت دیگر این قصیده را در هیچ مأخذی به خیّام نسبت نداده‌اند و از سویی بسیار بعید می‌نماید که طغرایی، شاعر عربی سُرای مشهور، دو بیت از فارسی‌زبانی هم عصر خود - یعنی خیّام را که به حکمت و علم، و نه به ادب و شعر، شهره است - تضمین کند<sup>۲۳۸</sup> و به این تضمین هم هیچ اشارتی نکند<sup>۲۳۹</sup>، بدین روی ما ترجیح می‌دهیم که این دو بیت را هم از آن خیّام ندانیم.

۳- محیط طباطبایی مدعی است دو بیت زیر را که ابن الفوطی به ابن‌الخیّام نسبت داده، در ضمن اشعار عربی منسوب به خیّام دیده است<sup>۲۴۰</sup>.

وأمسک أم عذار قد تبدئی  
حوالی بدر غرّ تک المفدئی  
أم اجتلی الجمال علیک ففلاً  
فحکت له طرازاً مستجداً<sup>۲۴۱</sup>

۲۳۳. ثعالبی، ۱۳۷۵ هـ، ج ۴، ص ۴۳۰. ۲۳۴. مینوی، ۱۳۳۵، ص ۷۳.

۲۳۵. متن و ترجمه قطعه را در *درمی یا خیّام* (دشتی، ۱۳۵۴، ص ۹۵) ببینید.

۲۳۶. طغرایی، ۱۴۰۳ هـ، ص ۱۴۹. ۲۳۷. همان، ص ۱۵۱.

۲۳۸. ناگفته نماند که بر اساس تعلیقه مصححان دیوان طغرایی (ص ۱۵۱ - پانوش)، اولاً این دو بیت با بیت قبل از آن دو، در دو نسخه دست‌نویس و یک نسخه چاپی دیوان، نیامده است؛ و ثانیاً بر طبق مفاد یکی از دست‌نویس‌های دیوان، طغرایی این قصیده را در حقّ معین‌الملک محمد بن فضل الله، داماد نظام‌الملک - که همتای طغرایی و صاحب دیوان انشاء و طغراء در وزارت نظام‌الملک بوده - سروده است. با این وصف، به نظر می‌رسد این دو بیت از همین طریق به آثار خیّام راه یافته است.

۲۳۹. بیشتر یادآور شدیم که در تضمین، اگر شعری زبانزد ادبا نباشد، تضمین کننده باید به نام سراینده آن اشاره کند (خطیب قزوینی، ۱۳۹۱ هـ، ص ۵۸۰).

۲۴۰. متن نوشتار خیّامی یا خیّام (محیط طباطبائی، ۱۳۷۰، ص ۱۵) بدون تصرّف چنین است: «قطعه شعر عربی که ابن‌فوطی از ابن‌خیّام مزبور در ذیل ترجمه احوال او نقل کرده، در ضمن ترجمه‌های حال عمر خیامی که به زبان عربی از صدّه هفتم بدینطرف نوشته شده است دیده‌ام».

۲۴۱. ابن‌فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق؛ *تلخیص مجمع الآداب و معجم الالقاب*؛ تحقیق محمد الکاظم، ۶

اولاً تا آن جا که نگارنده تفحص کرده، در هیچ مأخذی این دو بیت، به خیام (حکیم رباعی سُرای نیشابوری) منتسب نشده است؛ ثانیاً همین دو بیت هم، از آن ابن الخیام مذکور نیست چه، بر اساس تحقیق نگارنده، به استناد گفته باخرزی، تراجم نگار همشهر خیام و متوفای نیم قرن پس از او، این دو بیت به همراه بیت سومی پس از آن، از آن «ابوالفرج علی بن الحسن بن علی الموقفی (/الوقفی)» است ۲۴۲؛ ثالثاً قطعه فوق، نه در سبک و نه در مضمون، هیچ وجه تشابهی با اشعار خیام ندارد.

۴- عیسی اسکندر المعلوف در مقاله خود در مجله الهلال، به نقل از کتاب هدیه الامم و ینوع الآداب و الحکم تألیف عبدالرحمن ناجم الشهرزوری، سه بیت زیر را هم به خیام نسبت داده است:

بسمک وفر من مقال السفیه	متی ما تغالط عالم الانس لم یزل
بکفیه عن ضغن رماک بفيه	اذا ما الفتی لم یرم شخصک عامداً
أعوذ به من شر ما أنا فیه ۲۴۳	وقد علم الله اعتقادی و أننی

می گویم این قطعه سه بیتی، از آن ابوالعلاء معری است که با دو اختلاف جزئی در بیت اول، در لزومیات او آمده است ۲۴۴.

۵ و ۶- حسین شجره دو قطعه دو بیتی زیر را به خیام منسوب کرده و ترجمه آن هارا به ترتیب، به نثر و نظم آورده است ۲۴۵، در حالی که این ابیات هم بی گمان از آن ابوالعلاء معری است:

«أفیعوا أفیعوا یا غواة فأنما دیاناکم مکر من القدماء

→ ج، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۳۱ (ذیل علاء الدین علی بن محمد بن أحمد بن خلف الخراسانی المعروف بالخیام). ترجمه دو بیت مذکور در متن را در **خیامی یا خیام** (محیط طباطبائی، ۱۳۷۰، ص ۵۶ و ۸۹) ببینید.

۲۴۲. باخرزی، علی بن الحسن؛ **دمية القصر، و عصرة اهل العصر**؛ تحقیق محمد التونجی، ج ۳، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۴ هـ = ۱۹۹۳ م، ج ۱، ص ۴۸۶ و ۵۴۷.

۲۴۳. معلوف، ۱۹۱۰ م، ص ۳۶۴.

۲۴۴. ابوالعلاء المعری، ۱۴۱۲ هـ، ج ۲، ص ۵۲۳؛ در **لزومیات**، دو کلمه «لم یزل» و «السفیه» به ترتیب به صورت «لا یزل» و «سفیه» ضبط شده است.

۲۴۵. شجره، ۱۳۲۰، ص ۷۳ و ۷۴؛ گفتنی است مرحوم شجره، کتاب ترکی حسین دانش را به عنوان مستنید خود در انتساب این دو قطعه - که البته با اشکالات چاهی بسیار هم نقل کرده است - معرفی می کند، در حالی که چنین مطلبی در آن کتاب یافت نشد.



## اشعار عربی خیّام ۲۴۱

أرادوا بها جمع الحطام فأدركوا  
و بادوا، و دامت سنّة اللّوماء<sup>۲۴۶</sup>  
«ما أسلم المسلمون شرهم  
ولا يهود لتسوية هادوا  
ولا النصرارى لدينهم نصرورا  
وكلهم لى بذاك أشهاد»<sup>۲۴۷</sup>

۷- عبّاس محمود العقّاد، نقدپرداز بزرگ معاصر عرب در مقدّمه كتابی در ضمن سخن در باره رباعیات خیّام، دو نیم بیت عربی حافظ را به عنوان چهارپاره‌ای عربی از خیّام، و به شکل زیر آورده و آن را چکیده مکتب او قلمداد کرده است<sup>۲۴۸</sup>:

«ألا یا ایها السّاقی  
متى ما تلتق من تهوى  
أدر کأساً و ناولها  
دع الدنسیا و أهملها»

چنان که می دانیم و دکتر بکار هم یادآور شده، دو پاره نخست، مصراع اول نخستین غزل دیوان خواجه شیراز، و دو پاره دیگر، مصراع پایانی همان غزل است.

### نتیجه

از بررسی و تحلیل اشعار عربی خیّام، نتایج زیر به دست می آید:

۱. از سیزده سروده عربی منسوب به خیّام، تنها در باره شش سروده (بیت و سه بیت) می توان گفت بر اساس بررسی هایی که تاکنون انجام شده، این اشعار به شخص دیگری جز خیّام تعلق ندارد.
۲. اثر پذیری خیّام از قرآن، حدیث و اشعار شاعران پیش از خود مشهود است؛ به دیگر سخن، خیّام با ادب عربی انس و الفتی دیرینه داشته است.
۳. برخی از عربی سُرّایان پس از او و عمدتاً کسانی که همانند خیّام به شاعری شهره نیستند، از شعر عربی او اثر پذیرفته اند.

۲۴۶. ابوالعلاء المعزى، ۱۴۱۲ هـ، ج ۱ ص ۶۳؛ این دو بیت، بیت‌های دوازدهم و سیزدهم قصیده‌ای است شانزده بیی با مطلع:

إذا كان علم المرء ليس بدافع  
و لا نافع، فالخسر للعلماء

۲۴۷. همان، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲۴۸. به گفته دکتر بکار (بکار، یوسف حسین؛ *الأوهام، عن كتابات العرب عن الخيام*؛ بیروت: دار المناهل، ۱۴۰۸ هـ = ۱۹۸۸ م، ص ۲۲)، عقّاد این مطلب را در مقدّمه خود بر کتاب *من مکتبه جدی* تألیف عثمان نوبه (القاهرة - نیویورک: مؤسسه فرانکلین، ۱۹۶۱ م، ص ۹۷) آورده است. نیز در کتاب *عمر الخيام و الرباعیات* (حفنی، ۱۴۱۲ هـ، ص ۱۷۶)، این لغزش عقّاد گزارش گردیده، و بر نادرستی انتساب چهارپاره مذکور به خیّام تأکید شده است.

۴. سروده‌های عربی منسوب به خیام از نظر قالب، بین دو تا هفت بیت در نوسان است و در بحر طویل (سه قطعه)، وافر (دو قطعه)، و کامل (یک قطعه) سروده شده است. نیز در قوافی آن بعضاً صنعت لزوم مالايلزم مراعات گشته است. ۵. مأخذی نویافته برای یکی از قطعات عربی خیام، ثابت می‌کند که این قطعه به دلیل اشتغال بر آرایه بدیعی «اقتباس قرآنی» به کتب بلاغی قدیم و جدید راه یافته، و ماندگاری خود را تضمین کرده است.

۶. سروده‌های عربی خیام، شکل کم و بیش منطقی یا شبه استدلالی دارد و غلبه معنی بر لفظ، درام آفرینش و مفاهیم اندوه مرگ، ناپایداری دنیا، شکوه از روزگار، نومیدی، پرسش، شک، تعجب، اعتراض، عصیان، ریشخند حکیمانه یا ادیبانه، انزواطلبی و قناعت‌ورزی، خودباوری و عزت نفس، تحدی و دفاع از خود موج می‌زند و بدین سان با بسیاری از رباعیات فارسی او هم‌آهنگ است<sup>۲۴۹</sup>. نیز بسان رباعیات، شعری درون‌گراست و تنها به بیان احساسات و اندیشه‌های شخصی می‌پردازد، هرچند این‌ها خود شاید عامل بیرونی و منشأ اجتماعی داشته است.

۷. تفکرات نجومی و تحیرات فلسفی در این سروده‌ها آشکار است؛ واژگان و اصطلاحات رایج در زبان حکیمان و منجمان در آن‌ها به وفور آمده که این خود، مؤیدی بر انتساب آن‌ها به خیام است و از این منظر هم با پاره‌ای دیگر از رباعیات فارسی او مشابهِت دارد.

۸. شعر عربی خیام، شعری حکیمانه و عالمانه است<sup>۲۵۰</sup>. واژگان و تعابیر آن ساده و در دسترس است. عقل‌گرایی و تجربه‌آموزی آن بر جنبه احساس و عاطفی آن غلبه دارد. صور خیال در آن کم‌تر مشهود است و بر خلاف رباعیات، تقریباً از اسلوب یا مضمون نو و ابتکاری برخوردار نیست. اگر در رباعیات منسوب به او، با یک ادیب شاعر مواجه‌ایم، در اشعار عربی‌اش بیش‌تر چهره یک حکیم ناظم را مشاهده می‌کنیم.

۹. مضمون «ستایش باده» و نظریه «ذرات گردنده» که بخش قابل توجهی از

۲۴۹. در کتاب **خیام‌شناسی** (فولادوند، ۱۳۷۸، ص ۷۴ و ۷۵)، بسیاری از مقوله‌هایی که برشمردیم، از صفات و خصایص رباعیات خیامی به شمار آمده است.

۲۵۰. «علما و ریاضی‌دانان و منجمین اگر شعری می‌گویند ممکن است خشک باشد؛ ولی غالباً منظم مطلبی است یا پیامی در بر دارد و صرفاً عبارت‌پردازی نیست» (فولادوند، ۱۳۷۸، ص ۷۵).

## اشعار عربی خیّام ۲۴۳

رباعیات منسوب به خیّام را به خود اختصاص داده، در اشعار عربی خیّام به چشم نمی‌خورد<sup>۲۵۱</sup>. از سویی با بررسی اشعار عربی خیّام، ثابت می‌شود که این‌ها نمی‌تواند به تعبیر قفطی<sup>۲۵۲</sup>، مصداق «مارهای گزنده برای شریعت» باشد و همین خود، انتساب رباعیات آن چنانی را به خیّام اثبات می‌کند<sup>۲۵۳</sup>.

۱۰. کوتاه سخن این‌که مضامین اشعار عربی خیّام، حدّ فاصل آثار منثور علمی و رباعیات فارسی اوست<sup>۲۵۴</sup> و شاید در این میان بتواند نقش حلقه مفقوده را به خوبی ایفا کند؛ بدین روی هم خاستگاه بسیاری از رباعیات خیّام، و هم محک مناسبی برای بازشناسی رباعیات اصیل از منحول است.

امید است این گفتار توانسته باشد چشم و دل خیّام‌دوستان را به اندکی بیش از ملال، نوازش دهد.



۲۵۱. گفتنی است نویسنده کتاب **عصر الخیّام و الزبایعات** (حفنی، ۱۴۱۲ هـ، ص ۱۷۹) معتقد است چکیده ترانه‌های خیّام - جز رباعیاتی که آن‌ها را رباعیات اباحی نامیده - همان مضامین اشعار عربی اوست.

۲۵۲. قفطی، ۱۳۷۱، ص ۳۳۷. «بواطن آن‌ها مارانند شریعت را گزنده».

۲۵۳. این نکته، پیشتر هم مورد اشاره برخی خیّام‌پژوهان قرار گرفته است (ذکارتی فراگزولو، ۱۳۷۷، ص ۱۴): «این‌که قفطی می‌گوید اشعار خیّام مانند مارهای گزنده برای شریعت است، مسلماً اشعار فارسی‌اش را می‌گوید نه دو سه قطعه شعر نصیحت‌آمیز عربی خیّام را».

۲۵۴. ناگفته نماند که برخی خیّام‌پژوهان (فرزانه، ۱۳۵۶، ص ۲۲۴)، از نظر زمانی هم به چنین فرضیه‌ای قائل‌اند: «اگر بتوان حدّ فاروقی قائل شد، سه مرحله جوانی، جالفنادگی و رشد فکری و کمال عقلی را در او می‌یابیم که آثار هر سه دوره در مقدمه رساله جبر، قطعه‌های تازی و رباعی‌ها منعکس است».

## ۲۴۴ فرهنگ، ویژه بزرگداشت خیام

### کتابشناسی:

قرآن کریم، با ترجمه محمد مهدی فولادوند.

خورشید بی غروب نهج البلاغه، با فهرستهای دهگانه؛ ترجمه و تألیف عبدالمجید معادیخواه؛ تهران: دژه،

۱۳۷۴.

۱. آفایانی چاوشی، جعفر؛ «حکیم عمر خیام، فیلسوف ناشناخته»؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند، فرهنگ،

ش ۱۴، ۳-۴ (پیاپی ۳۹-۴۰)، پاییز-زمستان ۱۳۸۰، صص ۱-۲۸.

۲. آفایانی چاوشی، جعفر؛ «زندیق نبوده‌اند»؛ رودکی، ش ۷۹ (خرداد ۱۳۵۷)، صص ۱۴-۱۸.

۳. ابن الزومی، ابوالحسن علی بن العباس؛ دیوان ابن الزومی؛ تحقیق حسین نصّار، ۳ ج (با صفحه‌شمار

پیاپی)، مصر: وزارة الثقافة - الهيئة المصرية العامة للكتاب - مركز تحقیق التراث، ۱۳۹۳ هـ. = ۱۹۷۳ م.

۴. ابن الفوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق؛ تلخیص مجمع الآداب و معجم الاقبا؛ تحقیق محمد الکاظم، ۶ ج،

تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.

۵. ابوالعلاء المعری، احمد بن عبدالله؛ سقط الزند؛ بیروت: دارصادر - داربیروت، ۱۳۸۳ هـ. = ۱۹۶۳ م.

۶. ابوالعلاء المعری، احمد بن عبدالله؛ شروح سیف الزند؛ ۲ ج در ۲ مجلد (با صفحه‌شمار پیاپی)، با اشرف

طه حسین و تحقیق مصطفی السقا و دیگران، قاهره: دارالقومية، ۱۳۸۳ هـ. = ۱۹۶۴ م.

۷. اقبال آشتیانی، عباس؛ «راجع به احوال حکیم عمر خیام نیشابوری»؛ مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی،

بخش نخست؛ گردآوری و تدوین سید محمد دبیرسیاقی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹، صص ۴۰۳-۴۱۹.

۸. امین، السید محسن؛ أعیان الشیعة؛ حقه و اخرجه و استدرک علیه حسن الامین، ۱۱ ج، بیروت: دار

التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ. = ۱۹۸۶ م.

۹. انگورانی، فاطمه، و زهرا انگورانی؛ کتابشناسی عمر خیام؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.

۱۰. باخرزی، علی بن الحسن؛ دیمه القصر، و عصرة اهل العصر؛ تحقیق محمد التونجی، ۳ ج، بیروت: دار

الجيل، ۱۴۱۴ هـ. = ۱۹۹۳ م.

۱۱. بادکوبه‌ای هزاوادی، مصطفی؛ زندگی خیام؛ چاپ دوم، تهران: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران، ۱۳۶۹.

۱۲. برقوقی، عبدالرحمن؛ شرح دیوان المتنبی؛ ۴ ج (در دو مجلد)، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ. =

## اشعار عربي خيام ٢٢٥

١٩٨٦ م.

١٣. بكار، يوسف حسين؛ الأوهام، عن كتابات العرب عن الخيام؛ بيروت: دار المناهل، ١٤٠٨ هـ = ١٩٨٨ م.
١٤. بهجت، مجاهد مصطفى؛ المكتبة الشعرية، في العصر العباسي ١٣٢ هـ - ٦٥٦ هـ، ثبت و فهرسة وصيغة تحليلية للدواوين و المجاميع الشعرية؛ مكة المكرمة: جامعة أم القرى، ١٤١٩ هـ = ١٩٩٨ م.
١٥. بيهقي، ابوالحسن علي بن زيد معروف به ابن فندق؛ تمة صوان الحكمة و درة الاخبار؛ تصحيح و حواشي و تعليقات محمد شفيح لاهوري، لاهور: [بي نا]، ١٣٥١ هـ.
١٦. بيهقي، ابوالحسن علي بن زيد معروف به ابن فندق؛ درة الاخبار و لعة الانوار؛ ترجمة ناصرالدين منشي يزدي، با توضيحات و اضافات و حواشي سيد محمد مشكوة، تهران: [بي نا]، ١٣١٨.
١٧. توفيق بيك، رضا، و حسين دانش؛ رباعيات عمر خيام؛ استانبول: [بي نا]، ١٩٢٢ م.
١٨. ثعالي، ابومنصور عبدالملك بن محمد نيشابوري؛ ثمار القلوب، في المضاف و المنسوب؛ تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، القاهرة: دار نهضة مصر، ١٣٨٤ هـ = ١٩٦٥ م.
١٩. ثعالي، ابومنصور عبدالملك بن محمد نيشابوري؛ يتيمة الدهر، في محاسن اهل العصر، حقه و فضله و ضبطه و شرحه محمد محيي الدين عبدالحميد، چاپ دوم، ٤ ج در ٢ مجلد، القاهرة: مطبعة السعادة، ١٣٧٥ هـ = ١٩٥٦ م.
٢٠. حسن، عباس؛ النحو الوافي، مع ربطه بالاساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة؛ ٤ ج، چاپ سوم، القاهرة: دار المعارف، ١٩٦٦ م.
٢١. حفني، عبدالمنعم؛ عمر الخيام و الرباعيات؛ القاهرة: دار الرشد، ١٤١٢ هـ = ١٩٩٢ م.
٢٢. حلمي، احمد كمال الدين؛ عمر الخيام، عصراً و بيئةً و تاجاً؛ الكويت: مكتبة دار العروبة، ١٩٩٤ م.
٢٣. حموي، ياقوت بن عبدالله؛ معجم الادباء (ارشاد الارباب الى معرفة الاديب)؛ تحقيق مرجليوث، ٢٠ ج (در ١٠ مجلد)، مصر: دار المأمون، ١٣٥٥ هـ = ١٩٣٦ م.
٢٤. خاقاني، افضل الدين بديل بن علي؛ منشآت خاقاني؛ تصحيح و تحشية محمد روشن، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٤٩.
٢٥. خطيب قزويني، جلال الدين محمد بن عبدالرحمن؛ الايضاح في علوم البلاغة؛ شرح و تعليق و تنقيح محمد عبدالمنعم خفاجي، چاپ سوم، بيروت: دارالكتاب اللبناني، ١٣٩١ هـ = ١٩٧١ م.

## ۲۴۶ فرهنگ، ویژه بزرگداشت خیام

۲۶. خطیب قزوینی، جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمن؛ تلخیص المفتاح؛ ضبطه و شرحه عبدالرحمن البروقی، چاپ دوم، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۵۰ هـ = ۱۹۳۲ م.
۲۷. خنساء. تماضر بنت عمرو؛ دیوان الخنساء؛ بیروت: دار صادر - دار بیروت، ۱۳۷۹ هـ = ۱۹۶۰ م.
۲۸. خوانساری، محمدباقر بن زین العابدین الموسوی؛ روضات الجنات، فی احوال العلماء و السادات؛ ۸ ج، قم: مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۴۹.
۲۹. خیام، عمر بن ابراهیم؛ رباعیات حکیم خیام؛ طریخانهٔ یاراحمد رشیدی، رسالهٔ سلسله‌الترتیب، خطبهٔ تمجید ابن‌سینا، و ترجمهٔ خطبهٔ تمجید؛ مقدمه و حواشی عبدالباقی گولپینارلی، به کوشش توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران: پژوهش، ۱۳۸۰.
۳۰. خیام، عمر بن ابراهیم؛ رباعیات حکیم عمر خیام؛ گردآوری و مقدمهٔ حسین دانش، ترجمه و توضیح توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
۳۱. خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم؛ کتبات آثار پارسی حکیم عمر خیام، شامل رباعیات، سلسله‌الترتیب، ترجمهٔ خطبهٔ ابن‌سینا و رسالهٔ شناخت سیم و زو؛ به تحقیق و اهتمام محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۸.
۳۲. خیامی، عمر بن ابراهیم؛ دانشنامهٔ خیامی؛ به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: علم و هنر - صدای معاصر، ۱۳۷۷.
۳۳. دانش‌پژوه، محمدتقی، و بهاء‌الدین علمی انواری؛ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ مجلس سنا؛ [بی‌جا]، [بی‌نا]، ۱۳۵۵.
۳۴. دشتی، علی؛ دمی یا خیام؛ چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.
۳۵. ذکاو تنی فراگزلو، علیرضا؛ عمر خیام نیشابوری، حکیم و شاعر؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۷.
۳۶. رادفر، ابوالقاسم؛ فرهنگ بلاغی - ادبی؛ ۲ ج (با صفحه‌شمار پیاپی)، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۸.
۳۷. رشیدی تبریزی، یاراحمد بن حسین؛ طریخانه، رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری؛ تصحیح و مقدمه و تعلیقات و اضافات جلال‌الدین همائی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۲.
۳۸. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ با کاروان حله، مجموعه نقد ادبی؛ چاپ هفتم، تهران: علمی، ۱۳۷۲.
۳۹. زعبیان، تغریب؛ الآراء الفلسفیه، عند أبی‌العلاء المعری و عمر الخیام؛ القاهرة: الدار الثقافیه للنشر، ۱۴۲۳ هـ = ۲۰۰۳ م.

## اشعار عربی ختّام ۲۴۷

۴۰. زمخشری، محمود بن عمر؛ «الرسالة الزاجرة للضمار عن معارضة الكبار»؛ مبراث اسلامی ایران؛ دفتر چهارم، به كوشش رسول جعفریان، قم: كتابخانه آية الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ۱۳۷۶ = ۱۴۱۷ هـ. صص ۶۲۰ - ۶۵۰.
۴۱. زنوزی، محمدحسن بن عبدالرسول؛ رياض البجّة؛ قم: كتابخانه آيت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۸.
۴۲. زهير بن ابی سلمی، اللديون؛ بيروت: دار صادر، ۱۳۸۴ هـ = ۱۹۶۴ م.
۴۳. سركيس، يوسف اليان؛ معجم المطبوعات العربية و المعربة؛ ۲ ج (با صفحه شمار بيابى)، قم: افسس مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ هـ.
۴۴. سمعی، كيوان؛ زندگانی سردار كابل؛ تهران: زوّار، ۱۳۶۳.
۴۵. شایگان، حسن؛ «آری دو زندیق بوده اند»؛ رودکی، ش ۷۷ (فروردین ۱۳۵۷)، صص ۲۰ - ۲۵.
۴۶. شبستری، عبدالحسین؛ مشاهیر شعراء الشيعة؛ ۵ ج، قم: المكتبة الادبية المختصة، ۱۴۲۱ هـ.
۴۷. شجره، حسین؛ تحقیق در رباعیات و زندگانی ختّام؛ تهران: اقبال، ۱۳۲۰.
۴۸. شهرزوری، محمد بن محمود؛ شرح حکمة الاشراف؛ تصحيح و تحقيق و مقدمه حسين ضيائي تربیتی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
۴۹. شهرزوری، محمد بن محمود؛ کنزالحکمه، ترجمه نزهة الأرواح و روضة الافراح؛ ترجمه ضياء الدين دزى، ۲ ج در يك مجلد، طهران: چاپخانه دانش، ۱۳۱۶.
۵۰. شهرزوری، محمد بن محمود؛ نزهة الأرواح و روضة الافراح (تاریخ الحكماء)؛ ترجمه مقصود علی تبریزی، با دیباچه ای درباره تاریخ نگاری فلسفه، به كوشش محمدتقی دانش پزوه و محمدسرور مولائی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۵۱. شهرزوری، محمد بن محمود؛ نزهة الأرواح و روضة الافراح (تواریخ الحكماء)؛ تحقیق محمد علی ابوریان، الاسكندرية: مركز التراث القومي و المخطوطات، ۱۴۱۴ هـ = ۱۹۹۳ م.
۵۲. شبیبی، كامل مصطفی؛ دیوان الدّویت فی الشعر العربی (فی عشرة قرون)؛ [بی جا]، منشورات الجامعة اللیبیة - کلیة التربية، ۱۳۹۲ هـ = ۱۹۷۲ م.
۵۳. صدیقی نخجوانی؛ ختّام پنداری، و پاسخ افکار قلندرانة او؛ تهران: كانون انتشارات محمدی، ۱۳۴۷.
۵۴. صرّاف، احمد حامد؛ عمر الختّام، عصره، سيرته، ادبه، فلسفته، رباعياته؛ بغداد: المكتبة العربية، ۱۳۵۰ هـ.

## ۲۴۸ فرهنگ، ویژه بزرگداشت خیام

= ۱۹۳۱ م.

۵۵ صفدی، خلیل بن ابیک؛ الوافی بالوفیات؛ به اهتمام س. دبدرینگ (Sven Dedering)، چاپ دوم، ویسبادن (Wiesbaden)؛ دارالنشر فرانز شتاينر (Franz Steiner)، ج ۴، ۱۳۹۴ هـ = ۱۹۷۴ م.

۵۶ صفدی، خلیل بن ابیک؛ الوافی بالوفیات؛ به اهتمام س. دبدرینگ (Sven Dedering)، چاپ سوم، ویسبادن (Wiesbaden)؛ دارالنشر فرانز شتاينر (Franz Steiner)، ج ۵، ۱۴۱۱ هـ = ۱۹۹۱ م.

۵۷ صَبِي، المفضل بن محمد؛ ديوان المفضليات؛ شرح القاسم بن محمد بن بشار الانباري، تحقيق محمدنبيل طريقي، ج ۲، بيروت؛ دارصادر، ۱۴۲۴ هـ = ۲۰۰۳ م.

۵۸ طغراني؛ حسين بن علي؛ ديوان الطغراني؛ تحقيق علي جواد الطاهر، و يحيى الجبوري، چاپ دوم، الكويت؛ دار القلم، ۱۴۰۳ هـ = ۱۹۸۳ م.

۵۹ طيب، عبدالله؛ المرشد الى فهم اشعار العرب و صناعتها؛ ج ۲، بيروت؛ دارالفكر، ۱۴۲۰ هـ = ۲۰۰۰ م.

۶۰ عباسي، عبدالرحيم بن عبدالرحمن؛ معاهد التنصيص، على شواهد التنصيص؛ تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، ج ۴ در دو مجلد، بيروت؛ عالم الكتب، ۱۳۶۳ هـ = ۱۹۴۷ م.

۶۱ عمادالدين كاتب، محمد بن محمد اصفهاني؛ خريدة القصر و جريدة العصر، في ذكر فضلاء اهل خراسان و هراة؛ تقديم و تحقيق عدنان محمد آل طعنة، تهران؛ دفتر نشر ميراث مكتوب، آينه ميراث، ۱۳۷۷.

۶۲ عمادالدين كاتب، محمد بن محمد اصفهاني؛ خريدة القصر و جريدة العصر، قسم شعراء مصر؛ به كوشش احمد امين، شوقي ضيف و احسان عباس، ج ۲، القاهرة؛ لجنة التأليف و الترجمة و النشر، ۱۳۷۰ هـ = ۱۹۵۱ م.

۶۳ عنتره بن شداد؛ شرح ديوان عنتره بن شداد؛ تحقيق و شرح عبدالمنعم عبدالرؤف شلبي، قدم له ابراهيم الابباري، القاهرة؛ المكتبة التجارية الكبرى، [بى تا].

۶۴ فاضل، عبدالحق؛ ثورة الخيام؛ القاهرة؛ لجنة التأليف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۱ م.

۶۵ فرزانه، محسن؛ نقد و بررسی رباعیهای عمر خیام؛ تهران؛ فروردین، ۱۳۵۶.

۶۶ فروزانفر، بدیع الزمان؛ «قدیم ترین اطلاع از زندگی خیام»؛ دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱، ش ۸ و ۹ (آبان و آذر ۱۳۲۷)، صص ۱ - ۲۹.

۶۷ فروزانفر، بدیع الزمان؛ «قدیم ترین اطلاع از زندگی خیام»؛ مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع الزمان فروزانفر، به كوشش عنایت الله مجیدی، تهران؛ دهخدا، ۱۳۵۱، صص ۲۴۲ - ۲۶۸.



## اشعار عربی خیام ۲۴۹

۶۸. فولادوند، محمد مهدی؛ خیام‌شناسی؛ تهران: مؤسسه فرهنگی هنری الست فردا، ۱۳۷۸.
۶۹. قزوینی، محمد؛ یادداشت‌های قزوینی؛ به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، ۱۰ ج در ۵ مجلد، تهران: علمی، ۱۳۶۳.
۷۰. فطقی، علی بن یوسف؛ تاریخ‌الحکماء فطقی، ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری؛ به کوشش بهین دارائی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
۷۱. فطقی، علی بن یوسف؛ تاریخ‌الحکماء (و هو مختصر الزّوْزنی المسمی بالمنتخبات الملتقات من کتاب اخبار العلماء بأخبار الحکماء)؛ به کوشش جولوس لیپرت (Julius Lippert)، لیبسیک (Leipzig)، ۱۹۰۳ م.
۷۲. کتّاله، عمر رضا؛ معجم المؤلفین، تراجم مصنّفی الکتب العربیّة؛ ۱۵ ج، دمشق: مكتبة الترفی، ۱۳۷۶ هـ. = ۱۹۵۷ م.
۷۳. کنگرهٔ بین‌المللی بزرگداشت نهضت‌مین سالگرد وفات حکیم عمر خیام نیشابوری؛ خلاصه مقالات؛ نیشابور: ۱۳۷۹.
۷۴. کیدری، قطب‌الدین محمد بن الحسین البیهقی؛ انوار العقول، من اشعار وصی الرسول؛ دراسة و تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت: دار المحیّة البیضاء و دار الرسول الاکرم(ص)، ۱۴۱۹ هـ. = ۱۹۹۹ م.
۷۵. کیدری، قطب‌الدین محمد بن الحسین البیهقی؛ دیوان امام علی علیه السلام؛ تصحیح، ترجمه، مقدّمه، اضافات و تعلیقات ابوالقاسم امامی، چاپ دوم، [بی‌جا]، اسوه، ۱۳۷۵.
۷۶. لکنوی هندی، محمد عبدالحی؛ الفوائد البهیّة، فی تراجم الحنفیّة؛ تصحیح و تعلیق سید محمد بدرالدین ابوفراس النعمانی، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۲۴ هـ.
۷۷. محبّی، محمّد امین بن فضل‌الله؛ خلاصه الاثر، فی أعيان القرن الحادی عشر؛ ۴ ج، بیروت: دارصادر، [بی‌تا].
۷۸. محقّق، مهدی؛ «ترجمهٔ منشور و منظوم قصیدهٔ لامیة العجم طغرابی اصفهانی»؛ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دورهٔ دوم، ش ۲۰ و ۲۱ (ویژه‌نامهٔ اصفهان)، بهار و تابستان ۱۳۷۹، صص ۱ - ۲۶.
۷۹. محیط طباطبایی، محمد؛ خیامی یا خیام؛ تهران: ققنوس، ۱۳۷۰.
۸۰. مدنی، سید علی خان بن احمد معروف به ابن معصوم؛ انوار الّزّیج، فی انواع البدیع؛ حقیقه و ترجمه لشعرائه شاکر هادی شکر، ۷ ج، کربلاء: مکتبة العرفان، ۱۳۸۸ هـ. = ۱۹۶۸ م.
۸۱. مدنی، سید علی خان بن احمد معروف به ابن معصوم؛ سلافة العصر، فی محاسن الشعراء بکلّ مصر؛ مصر:

## ۲۵۰ فرهنگ، ویژه بزرگداشت خیام

[محمد امین الخانجی الکتبی]، ۱۳۲۴ هـ.

۸۲. مرزوقی، ابوعلی احمد بن محمد اصفهانی؛ شرح دیوان الحماسة؛ به کوشش احمد امین و عبدالسلام هارون، ۴ ج (با صفحه شمار بیایی)، القاهرة: لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۳۷۱ هـ. = ۱۹۵۱ م.
۸۳. مصطفوی، جلال؛ استفادة دانشمندان مغرب زمین از جبر و مقابلة خیام؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۹.
۸۴. معلوف، عیسی اسکندر؛ «عمر الخیام، ما عرفه العرب عنه»؛ الهلال، سال ۱۸، جزء ۶، مارس (آذار) ۱۹۱۰ م. = صفر ۱۳۲۸ هـ.، صص ۳۶۲-۳۶۵.
۸۵. مهاجر شیروانی، فردین، و حسن شایگان؛ نگاهی به خیام همراه با رباعیات؛ تهران: پریش، ۱۳۷۰.
۸۶. مهیار دبلمی، ابوالحسن مهیار بن برزویه الدبلمی؛ دیوان مهیار الدبلمی؛ تصحیح احمد نسیم، ۳ ج، القاهرة: دار الکتب المصریة، ۱۳۴۴ هـ. = ۱۹۲۵ م.
۸۷. میدانی، ابوالفضل احمد بن محمد نیشابوری؛ مجمع الامثال؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۴ ج، چاپ دوم، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۰۷ هـ. = ۱۹۸۷ م.
۸۸. میرافضلی، علی؛ رباعیات خیام در منابع کهن؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲.
۸۹. مینوی، محبتی؛ «از خزاین ترکیه»؛ دانشکده ادبیات تهران، سن ۴، ش ۲، دی ماه ۱۳۳۵، صص ۴۲-۷۵.
۹۰. نابغه ذبیانی، زیاد بن معاویه؛ دیوان النابغه الذبیانی؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ سوم، القاهرة: دار المعارف، [بی تا].
۹۱. نجم رازی، ابوبکر بن محمد معروف به دایه؛ مرصادالعباد، من المبدأ الی المعاد؛ به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۹۲. نظامی عروضی، احمد بن عمر سمرقندی؛ چهار مقاله؛ طبق نسخه‌ای که به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی در سال ۱۳۲۷ هـ. = ۱۹۰۹ م.، در قاهره به چاپ رسیده، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی محمد معین، تهران: زوّار، ۱۳۳۳.
۹۳. نفیسی، سعید؛ زندگی و کار و اندیشه و روزگار پور سینا؛ تهران: کتابخانه دانش، ۱۳۳۳.
۹۴. وحیدیان کامیار، تقی؛ «راز زیبایی رباعیات خیام»؛ فصلنامه شعر، س ۱۱، پاییز ۱۳۸۲ (ش بیایی ۳۳)، صص ۴۴-۴۷.
۹۵. هارون، عبدالسلام؛ مجموعه المعانی؛ ۲ ج، بیروت: دار الجمیل، ۱۴۱۲ هـ. = ۱۹۹۲ م.

## اشعار عربی خیام ۲۵۱

۹۶. هاشمی، السید احمد؛ جواهر البلاغة، فی المعانی و البیان و البدیع؛ ضبط و تدقیق و توثیق یوسف الصمیلی، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۲ هـ = ۲۰۰۲ م.
۹۷. هدایت، صادق؛ خیام صادق، مجموعه آثار صادق هدایت در باره خیام؛ مقدمه و گردآوری جهانگیر هدایت، تهران: چشمه، ۱۳۸۱.
۹۸. یکانی، علی اصغر؛ نادره ایام، حکیم عمر خیام؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی